

کتابخانه

شماره ۸۰، خرداد ماه ۱۳۸۰



نظامی بر پایه های سست دروغ !
قلدری و خشونت در حکمرانی، درماندگی در برابر داوری مردم !
جنبش انتخاباتی در ایران
برگزاری پلنوم وسیع شورای مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران
گفتگوی اختصاصی راه آزادی با بابک امیر خسروی
درنگی بر تکوین ایدئولوژی ولایت فقیه

راه آزادی

نشریه سیاسی - فرهنگی - اجتماعی

سردبیر: بهرام محیی

همکاران این شماره:

سپهر آژنگ ، سعید اسماعیلی ،
بیژن برهمندی ، سعید پیوندی ،
محسن حیدریان، ساسان رجالی فر
ناهیدکشاورز ، و. معصوم زاده ،
احمد هلری.

مصاحبه با بابک امیرخسروی

با اشعاری از نیما یوشیج

طرح هاوکاریکاتورها از نشریات ایران

آدرس ما:

IDK e.V.
Postfach 41 06 40
12116 Berlin
Germany

فاکس: 00331-46021890

آدرس اینترنت:

www.rahe-azadi.de

پست الکترونیکی:

Info@rahe-azadi.de

در شماره ۸۰ راه آزادی می خوانید:

- نظامی بر پایه های سست دروغ (صفحه ۳)
- قلدری و خشونت در حکمرانی، درماندگی در برابر داوری مردم (صفحه ۴)
- برگزاری پلنوم شورای مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران (صفحه ۶)
- مصوبه پلنوم وسیع شورای مرکزی (صفحه ۷)
- جنبش انتخاباتی در ایران (صفحه ۹)
- نباید از دگرگونیهای زیرساختی جامعه غافل بود (صفحه ۱۲)
- گفتگوی سردبیر نشریه راه آزادی با بابک امیرخسروی (صفحه ۱۳)
- فرصتی برای انجام همه پرسی درباره سرنوشت اصلاحات (صفحه ۱۶)
- درباره «توطئه براندازی» (صفحه ۱۷)
- جوانان، جامعه ایران را تغییر خواهند داد (صفحه ۱۸)
- ادبیاتی در خدمت تحکیم ساختارهای مردسالار (صفحه ۲۰)
- حرمت انسانی (صفحه ۲۱)
- درنگی بر تکوین «ایدئولوژی ولایت فقیه» (صفحه ۲۲)
- پدیده نادر (صفحه ۲۸)
- زبان در قلمرو شعر و تاریخ (صفحه ۳۰)
- چهار شعر از نیما یوشیج (صفحه ۳۱)

قابل توجه دوستانی که برای ما مقاله می فرستند

- راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود، همه مقاله ها را با امضاء درج می کند.
- مقاله ها در درجه اول بازتاب دهنده دیدگاههای نویسندگان آنها هستند.
- ما از درج مقاله هایی که در سایر نشریات به چاپ رسیده اند ، معذوریم.
- در صورتی که مقاله ای برای چاپ در نشریه مناسب تشخیص داده نشود، دلایل آن کتبا به اطلاع نویسنده خواهد رسید.

راه آزادی را یاری دهید!

راه آزادی، ناشر اندیشه های چپ آزادیخواه و اصلاح طلب و به سهم خود اشاعه دهنده فرهنگ سیاسی مدارا و گفتگوست. این نشریه، دفاع از حرمت انسانی و حقوق بشر را مرکزی ترین وظیفه خود می داند و در تلاش ترویجی و تبلیغی برای دستیابی به آزادی و مردمسالاری در ایران، به مشی سیاسی مسالمت آمیز پایبند است. راه آزادی از همه خوانندگان و دوستداران خود درخواست می کند، با پشتیبانی مادی و معنوی، این نشریه را در راستای اهداف یادشده و نیز هر چه پربارتر شدن محتوای آن، یاری رسانند.

نظامی بر پایه های سست دروغ!

یکی از ویژگی های همه نظام های خودکامه، تکیه بر دروغ، در خدمت هدفهای سیاسی است. در نظام جمهوری اسلامی، صرفنظر از دروغ ها و تحریف های حقیری که به مثابه ابزاری برای نیل به یک هدف معین سیاسی مورد استفاده قرار می گیرند، همواره با دروغی نیز سروکار داشته ایم که به مثابه هسته مرکزی، به نوعی فلسفه سیاسی و وجودی این نظام تبدیل شده است. هدف آن نیز چیزی نیست جز مصادره کامل ذهنی مردم و القای این امر که همه مخالفین این نظام، مزدور بیگانگان و در صدد توطئه ای برای برانداختن حکومت الهی هستند. دستگاه های سرکوب و دروغ پردازی نظام جمهوری اسلامی در همکاری ننگانگ با یکدیگر، به خیال خود می کوشند با تکرار مکرر اینگونه دروغها، تفاوت میان راست و دروغ را در اذهان مردم زایل کنند. شگفتا که آنان در این سراسیمگی نیرنگ و تزویر، دیگر حتی از درک میزان حقارت دروغپردازی های خود نیز عاجزند. گویی امر بر خود آنان نیز مشتبه شده است.

از آخرین نمونه های این دروغپردازیها، وارد کردن اتهام براندازی به نیروهای ملی - مذهبی جامعه ایران و بازداشت گسترده آنان است. جمعی افراد سالخورده را که عمری در راه مبارزه سیاسی مسالمت آمیز گذرانده اند و در پرشورترین و پر تنش ترین ادوار سیاسی چند دهه اخیر نیز، به خط مشی گام به گام و اصول مبارزاتی آرام و اصلاح طلبانه خود وفادار بوده اند، با اتهاماتی سخیف و بی اساس، مبنی بر «پنهان سازی اسلحه و نقشه براندازی»، به سیاهچالها و فراموشخانه ها می کشانند و تحت شدیدترین فشارهای روحی و جسمی قرار می دهند، تا بار دیگر «فضیلت» دروغپردازی این نظام را به محک قضاوت مردم بزنند. دیگر برای آنان اهمیتی ندارد که مردم دیرباز نیست با چنین اقداماتی دچار سردرگمی نمی شوند و بر عکس دست به مقاومتی اخلاقی و همبستگی با قربانیان این بگیر و ببندها می زنند. برای آنان مهم اینست که مردم نباید فراموش کنند، چه کسانی در این نظام حرف اصلی را می زنند و همواره در نظر داشته باشند که در جمهوری اسلامی مانند همه نظام های خودکامه، در خدمت حفظ قدرت، می توان گذشته را یکسبه تغییر داد و حقیقت تازه ای را جانشین حقیقت کهنه ساخت. آری، مهم به کرسی نشاندن «حقیقت» این سوداگران قدرت است.

فضای بروز این دروغ کهنه که این بار دامن بخش دیگری از نیروهای مخالف را می گیرد، انتخابات هشتمین دوره ریاست جمهوری در ایران است. برای تمامیت خواهان که در گستره انتخابات برای خود کمترین شانس موفقیتی نمی بینند، بیرون راندن اپوزیسیون قانونی نظام و آنچه که خود آن را «نیروی سوم» و طبعاً غیر خودی می نامند از صحنه، تنها می تواند با استفاده از حربه زنگ زده اتهامات بی پایه و انگ «ضد انقلاب» و «برانداز» و غیره عملی گردد. طبعاً توجیه خشونت دستگاههای سرکوب، در مقابل نیروی برانداز بسیار ساده است، اما با مخالف قانونی چه می توان کرد؟ پاسخ اقتدارگرایان به این پرسش ساده و صریح است: اگر تلاش تو برای تبدیل مخالف قانونی به مخالف غیر قانونی ناموفق ماند، همان قانون مورد استناد خود را لگد مال کن. بدین ترتیب می توان با حذف صورت مساله، به حل آن نائل گشت!

زنده یاد مهدی بازرگان در دفاعیه خود در بیدادگاه رژیم شاهنشاهی، از جمله متذکر شده بود که او و همفکرانش آخرین کسانی هستند که با رژیم به زبان قانون سخن می رانند و پس از آن نیروهایی ظهور خواهند کرد که از زبان دیگری استفاده خواهند نمود. در آن زمان در رژیم شاه، گوش شنوایی برای این حرف یافت نشد و شد آنچه که همگان دیدیم. شگفت اینکه امروز پس از گذشت چند دهه و آنچه تجربیات آموزنده، برخی از «اندیشه پردازان» جریان اقتدارگرا، به این کشف بدیع نائل گردیده اند که خطر مخالفین قانونی برای نظام، از نیروهای برانداز بیشتر است! گویی این سرنوشت محتوم همه نظامهای خودکامه است که با دستهای خویش، همه راهها را بر خود می بندند. در اعتراف صریح فوق اما، نکته مهمی نیز نهفته است. برای حکومتی که سرکوب و پیگرد، همواره از ارکان اصلی سیاست آن نسبت به مخالفان به شمار آمده است و در این گستره دست باز و توان بالایی دارد، البته رودر رویی در عرصه زد و خورد و بگیر و ببند، سهل تر و در آن حصول به مقصود آسان تر است، به ویژه آنکه این نیرو در توجیه اقدامات اینچنینی، برای خود مشروعیتی غیرزمینی قائل است. دشواری کار در آنجاست که این نیرو پا به میدان رقابت سیاسی بگذارد. در این عرصه است که نه زور بازو، بلکه منطق و استدلال کارایی دارد، یعنی ابزاری که اقتدارگرایان از آن بی بهره اند.

پس می بایست میدان کارزار را خود تعیین کنند و اگر حریفی حاضر به ورود به آن نشد، می توان با کاربرد دروغهای تبلیغاتی، او را در چنین میدانی تصویر و ترسیم نمود تا کار قلع و قمع او آسان تر شود. طبعاً در این راستا استفاده از ابزار دین نیز جا و منزلت ویژه ای دارد.

«لچک کولاکوفسکی» متفکر معاصر لهستانی، معتقد است که مشروعیت حکمرانان تام گرا، صرفاً می تواند دارای سرشتی ایدئولوژیک باشد، چرا که قدرت مطلق و ایدئولوژی مطلق همزاد یکدیگرند. حال بیهوده نیست که نیروهای تمامیت خواه جمهوری اسلامی نیز در توجیه همه اقدامات سرکوبگرانه خود، بیش از پیش به مشروعیت آسمانی چنگ می زنند و به ریسمان الله آویزان می شوند. آنان هر چه در میدان رقابت های مسالمت آمیز سیاسی ضعیف تر و بی آینده تر می شوند، بی پروا تر از سلاح دین برای قلع و قمع مخالفین سیاسی خود بهره می گیرند. هر چه توجیهاات آنان برای این شیوه از حکمرانی در انظار مردم ناموجه تر و بی رنگ تر، به همان اندازه ادعاهای آنان مطلق تر و جهانشمول تر و خطاناپذیرتر و فرامین آنان برای همگان لازم الاجراتر. هر قدر هدف آنان برای «رستگاری» مردم و رهنمون آنان به بهشت دور از دسترس تر، به همان نسبت تلاش آنان برای چیرگی بر زندگی شهروندان و تقلیل انسانها به مصادیقی از شعارهای بیمارگونه و دست نیافتنی افزون تر.

اما لااقل رویدادهای همین چند سال گذشته باید برای آن بخش از تمامیت خواهانی که هنوز سرسوزنی به ندای عقل خود گوش فرا می دهند به اندازه کافی گویا باشد که در بیست و چند سالی که از عمر حکومت اسلامی در ایران می گذرد، هیچگاه قادر به مصادره کامل افکار عمومی نشده اند. مردم ایران امروز بسیار کمتر از گذشته، بازیچه دست آنان اند. دیگر به آسانی نمی توان مردم را در بند افسون نگه داشت و اداره کرد. اکثریت بزرگ مردم پس از سالها تحمل آلام و رنجهای فراوان ناشی از انقلاب و جنگ و خونریزی و سرکوب، در راه کسب صلح و آرامش و اعتبار و منزلت بیشتر گام گذاشته اند و اگر هم بطور آگاهانه و متشکل برای نیل به یک نظام نوین اجتماعی تلاش نمی ورزند، اما اشتیاق قابل توجهی برای رهایی از بندهای بندگی موجود از خود نشان می دهند.

محافظه کاران و انتخابات:

قدری و خشونت در حکمرانی، درماندگی در برابر داوری مردم!

را درباره ضرورت به اجراگذاردن «پروژه عقب نشاندن جریان سوم تا نقطه صفر» تشریح می کند و علت آنرا چنین توصیف می کند که «خطر اپوزیسیون منعطف برای یک نظام بسیار جدی تر از اپوزیسیون برانداز است». وی باقی ماندن هر نظام سیاسی در صحنه را از جمله منوط به این می داند که «آلترناتیو در دسترس» نداشته باشد. چنین است که این «نواندیشان مذهبی» که خود را طرفدار نظام «مردمسالاردینی» می نامند، در کشان از مردم سالاری اینست که «مردم» در انتخابات موردنظر آنان «سالار» دیگری غیر از آقایان در مقابل خود نداشته باشند چراکه آنها آلترناتیوهای دیگر را «تا نقطه صفر» عقب کشانده اند و مردم لاجرم میلیون ها رای به حساب آنان بریزند و سپس به خانه هایشان برگردند!

«نواندیشان مذهبی» که خود را طرفدار نظام «مردمسالاردینی» می نامند، درکشان از مردم سالاری اینست که «مردم» در انتخابات موردنظر آنان «سالار» دیگری غیر از آقایان در مقابل خود نداشته باشند.

این نوع «زنگی های» مغرورانه سیاسی، علیرغم اینکه در جناح اصلاح طلب کسانی مشوق این نوع ائتلاف ها میان دو جبهه بودند، به نظر می رسد که در عمل پروژه آنان را با شکست مواجه کرد. با این حال بعید نیست که کسانی از میان این «میانه روهای محافظه کار» در جریان انتخابات، به نفع خاتمی موضع گیری کنند، تا شاید بعدها بتوانند بخشی از آرای نامبرده را به حساب خود بگذارند. احتمال وجود همین تاکتیک ها در روزهای تبلیغات انتخاباتی است که بسیاری از نیروهای اصلاح طلب را بر آن داشته که خاتمی را برای طرح شعارهایی که محافظه کاران نتوانند از آنها دفاع کنند تحت فشار بگذارند. آنها به ویژه می کوشند مردم را متقاعد کنند که در یک مسابقه دو، با یکدونده مجرب و چند کوتوله سیاسی محافظه کار، که لباس «مستقل» به تن کرده اند، نباید با غرور خرگوشی، از میزان کمی مشارکت خود بکاهند. در این میان، حزب مشارکت و مجاهدین انقلاب به

نیز به دست نیاورد - امری که مستقیماً به تاکتیکها و شعارهای انتخاباتی اصلاح طلبان بستگی خواهد داشت - لاقلاً می توان انتخابات سال ۸۰ را، مدرک غیرقابل انکار «روسیاهی» محافظه کاران و بی اعتباری بی سابقه آنان محسوب کرد. از فحوای مقالات و موضعگیریهای جناح هایی از محافظه کاران می شود فهمید که شعارهای مطالباتی اشان مبنی بر ائتلاف، همسویی و یا هماهنگی با رئیس جمهوری، گوش شنوایی پیدا نکرده و مورد موافقت خاتمی قرار نگرفته است. می توان فهمید که هوداداران سیاست «خندق»، که اصرار داشتند خاتمی باید از میانه روهای جناح رقیب فاصله بگیرد تا در میان مردم متهم به سازش نگردد، توانسته اند خط خود را غالب کنند و خاتمی را از هماوایی با کسانی که خود را خردگرایان محافظه کار می نامند بر حذر دارند. البته آشکار است که شکست این نزدیکی احتمالی میان خاتمی با هسته به اصطلاح «معقول» محافظه کاران، بیش از هر چیز به مردردندی سیاسی - یا شاید هم ناتوانی - آنها در فاصله گرفتن از افراطیون این جناح و به ویژه خود داری از محکوم کردن بگیروبیندهای لجام گسیخته آنها مربوط می شد. در واقع این نیروها - که واقعاً از کم و کیف و میزان نفوذ و اعتبارشان اطلاع زیادی در دست نیست - در ماههای منتهی به انتخابات خرداد ۸۰، گرچه شعارهای مردمسالاری دینی و نیز گفتمان منطقی را پرچم خود کردند، اما در عین حال با سکوت رضایت آمیزی به تماشای قداره بندی های هم قطاران «غیرمنطقی» خود نشستند. حتی از این هم فراتر رفته چند باری هم من و من کنان این خشونت را ناشی از افراط گری قربانیان آن محسوب کردند. حتی، در مواردی از این هم پیشتر رفتند و از جمله امیرمحبیان، یکی از سردمداران این گرایش «مردم سالار»، که گفتمان «آرام» و «منطقی» اش، آب در دهان همه صلح جویان جهان به راه می اندازد، اخیراً در مقاله ای به مناسبت دستگیری و اسارت تعداد زیادی از رهبران ملی - مذهبی، با گستاخی بی ماندی از این سرکوبگری لجام گسیخته دفاع کرده و آنرا «هنر» حکومت نامیده است. در واقع، نامبرده با مدنیت و آرامش، «منطق» خود

با پایان گرفتن مهلت ثبت نام داوطلبان ریاست جمهوری، ناظرانی که مدتهاست شاهد ورشکستگی معنوی نیروهای محافظه کار و سرخوردگی و انزوای سیاسی روزافزون آنها هستند، بار دیگر دریافتند که این نیروی قدر قدرت سالهای خاکستری، خود نیز به خوبی از میزان درماندگی اش، در هر آزمونی که داوری مردم در کار باشد، با خبر است و به هیچ قیمتی دم لای تله نمی دهد. در رقابتهای معمول سیاسی، کمتر می توان سراغ گرفت رقیبی را که علیرغم در دست داشتن بخشهای مهمی از اهرم قدرت، اینگونه مزه تلخ انزوای سیاسی در جامعه را زیر زبان داشته باشد. بدون شک همین خودباختگی محافظه کاران و ناتوانی اشان در به میدان آوردن یک رقیب آبرومند در مقابل اصلاح طلبان، خود ضربه سنگین دیگری بر باقی مانده اعتبارشان، به ویژه در میان هوداداران سنتی این جناح وارد خواهد کرد. برای تشخیص اهمیت ضربات خردکننده ای که در چند سال گذشته محافظه کاران را اینگونه به زانو درآورده است، کافی است به یاد آوریم که همین چهار سال پیش در چنین روزهایی، چگونه نهادها و مراکز اصلی اقتدار محافظه کاران، از جامعه مدرسین حوزه تا جامعه روحانیت، از ائمه جمعه تا بسیج و سپاه و غیره، با چه اطمینان به نفس، تبختر و لحن آمرانه ای زمین و زمان را به حضور در صحنه و رای دادن به کسی که خود او را «کاندیدای اصلح» لقب داده بودند، دعوت می کردند. امروز سطح سقوط اعتبار آنان به جایی رسیده است که عناصر و شخصیتهای سیاسی کاملاً شناخته شده وابسته به این جناح، یا چون احمد توکلی خود از آنها فاصله می گیرند و یا چون شمخانی، فلاحیان و غیره خود را «مستقل» وانمود می کنند!

ناتوانی محافظه کاران در به میدان آوردن یک رقیب آبرومند در مقابل اصلاح طلبان، خود ضربه سنگین دیگری بر باقی مانده اعتبارشان، به ویژه در میان هوداداران سنتی این جناح وارد خواهد کرد.

در چنین شرایطی، حتی اگر جنبش اصلاح طلبی، ارقام درخشان دوره قبل را

◀ ویژه موضوع فراندوم را پیش کشیده اند و به نظر می رسد، بدون اینکه یک همه پرسی واقعی و قانونی را مدنظر داشته باشند. چیزی که محتملاً برآوردنش را ناممکن ارزیابی می کنند - اینطور تبلیغ می کنند که رای به خاتمی، تنها پیروزی خاتمی را در نظر ندارد، بلکه یک «نه» بزرگ به درک خودکامانه رقبا از یک رژیم اسلامی است.

رقبای اصلاح طلب خاتمی چه خواهند کرد؟

از آنجا که برای کسب صلاحیت کاندیدها، تمام ریش ها و قیچی ها در دست شورای نگهبان است و آنها هم، برای قبول یا رد کاندیدها، عملاً آزادی نامحدودی دارند، گرچه می توان حدس زد که تمام شخصیت های «مستقل» جناح محافظه کار تایید صلاحیت خواهند شد، ولی این امر در مورد کاندیداهای اصلاح طلب به هیچ وجه قابل پیش بینی نیست. واضح است که تصمیم اعضای این شورا درباره آنها، منوط به چرتکه اندازی های حسابگرانه همه جانبه ای است که بر اساس آنها «منافع» و «مصالح» محافظه کاران مورد محاسبه قرارگیرد و با جواب منفی یا مثبت شورای نگهبان همسو گردد.

در میان اصلاح طلبان، به ویژه در طیف جنبش دانشجویی، اتخاذ سیاست تقابل آشکار با محافظه کاران، محبوبیت بسیار بیشتری از سیاست تفاهم با آنها دارد.

صرفنظر از این محاسبات - قاعدتاً تنگ نظرانه - می توان فهمید که حضور کسانی نظیر سازگارا و برخی دیگر شخصیت های اصلاح طلب برای ثبت نام در انتخابات، نشان دهنده این است که بخش هایی از جنبش مردمی اصلاح طلبانه، سرعت حرکت این جنبش به رهبری خاتمی را برنمی تابند و برای گسترش و تعمیق اصلاحات، علایم ناشکیبایی خود را با فرستادن این شخصیت ها به میانه میدان، به نمایش گذاشته اند. اگر محاسبات درونی شورای نگهبان، جلوی حضور آنان را در صحنه انتخابات نگیرد، جنبش این شانس را خواهد داشت که روایت های متفاوتی از اصلاحات، به لحاظ استراتژی، تاکتیک، گستردگی و نیز عمق و ویژه گی های مختلف را بشنود و در دور اول انتخابات نسبت به آنها داوری کند. چنین شانس برای شناخت وزن و اعتبار واقعی هواداران گرایش های مختلف درون جبهه اصلاح

طلبی، بدون شک، هم خاتمی و هم ترکیب ناهمگون هواداران او را کمک خواهد کرد تا استراتژی چهارسال آینده را، با توجه به توان نیروهای درونی طرح ریزی کنند و به مرحله اجرا درآورند.

تفاهم یا تقابل، کدام استراتژی برای دوران جدید؟

گرچه به نظر می رسد که در دوران تبلیغات ریاست جمهوری، وزنه اصلاح طلبانی که مخالف هر نوع نزدیکی یا همآوایی با محافظه کاران بوده اند، سنگین تر است، با اینحال، مسلماً بخشی از این مخالفین نزدیکی، آنرا تنها یک ژست انتخاباتی، برای جلوگیری از بی اعتمادی رای دهندگان قلمداد می کنند و نه بیشتر. چنین است که مسلماً یکی از بحث های مهم اصلاح طلبان، پس از پیروزی قابل پیش بینی خاتمی، طراحی استراتژی جدیدی خواهد بود که بر تجربه های چهارسال گذشته سوار شود و کارایی بیشتری نسبت به سالهای قبل داشته باشد. از هم اکنون می توان مطمئن بود که نیروهایی از هر دو جناح رقیب، مشغول تدارک شرایطی هستند که بر اساس آن به نوعی بده و بستان تن دهند. ناتوانی محافظه کاران در یافتن شخصیتی که قادر باشد یک نبرد انتخاباتی شرافتمندانه با اصلاح طلبان را فراهم کند، آنان را از هم اکنون در موقعیتی ضعیف تر از جایگاه قبلی اشان قرار داده است. آنها که دیگر چاره ای ندارند جز آنکه در سالهای آینده، قوه مجریه ومقننه را بر باد رفته به حساب آورند، هدفشان محدودکردن این دو قوه و جلوگیری از پیشروی آنها در جاده اصلاحات خواهد بود. ابزار دست این گروه برای قانع کردن خاتمی و کشاندن او به پشت میز مذاکره، همقطاران خشونت طلبی هستند که با بحران آفرینی های هر روزه، چوب لای چرخ اصلاحات می گذارند و اداره امور کشور را ناممکن می کنند! تناقض این به اصطلاح «عقلای» محافظه کار در این است که از یکسو برای مذاکره کردن با رقیب به خشونت طلبان احتیاج دارند و از سوی دیگر ادامه هم آوایی یا حتی سکوت خیرخواهانه نسبت به خشونت طلبان، آنان را به طور روزافزونی بی اعتبارتر و در نتیجه، بر سر میز مذاکره ضعیف تر می سازد. به این ترتیب، به نظر می رسد که حفظ یک دیالوگ هوشمندانه با این گروه از جانب اصلاح طلبان، می تواند آنان را به آرامی از نیروهای طرفدار خشونت و سرکوب دور کرده و بدینگونه خشونت طلبان را منزوی کند و چه بسا کم

کم ابتکار عمل را از دستشان به درآورد. تردیدی نیست که تحقق این پروژه، قیمتی دارد که اصلاح طلبان باید بپردازند. قیمت پیشنهادی محافظه کاران، منطقیاً توقف پیشروی و بسنده کردن به همین مختصری است که دست آورد جنبش بوده است. آیا پرداختن چنین قیمتی در ازای خرید آرامش، معنای دیگری جز خودکشی سیاسی دارد؟ پذیرفتن معامله با این شرایط فرضی، گرچه به وسیله محافظه کاران آشتی ملی لقب خواهد گرفت، اما در واقع فرستادن خاتمی به ته همان چاه و درست با همان طنابی است که قبلاً رفسنجانی بارها از آن استفاده کرده است. این همان اتفاقی است که قبلاً مطبوعات اصلاح طلب آنرا پروژه هاشمی کردن خاتمی نامیده اند و قرار بود پس از شکست پروژه بنی صدری کردن او، به اجرا گذاشته شود.

شرکت فعال اصلاح طلبان پیگیرتر در انتخابت جدید و حضور فعال تر جوانان و دانشجویان در اردوی اصلاح طلبان حکومتی، و نیز حضور گسترده تر مردم در مقابل صندوق های رای، وزن و اعتبار نیروهایی را که می توانند مانع چنین سازش ها و پرداخت چنین قیمت هایی شوند، بیشتر می کند و شکست پروژه هایی از این نوع را به جلو می اندازد. به راستی قیمت «معقول» کدام است، چه کسی «عادلان» بودن آنرا تعیین می کند، و چه کسی آنرا می پردازد؟

باید یادآوری کرد که در میان اصلاح طلبان، به ویژه در طیف جنبش دانشجویی، اتخاذ سیاست تقابل آشکار با محافظه کاران، محبوبیت بسیار بیشتری از سیاست تفاهم با آنها دارد. گرچه بخش هایی از جنبش دانشجویی از هم اکنون آماده شرکت در میادینی است که به نظر می رسد محافظه کاران در آنها برتری چشم گیری دارند، اما شواهدی در دست نیست که نشان دهد مردم هوادار جنبش اصلاح طلبی، تا چه میزان و تا کجا حاضر به شرکت در این میادین هستند.

تاریخ، معمولاً درباره رهبرانی که در شناخت میزان رزمندگی هوادارانشان دچار توهم می شوند و شادکامی دشمن را به جان می خرند، با بی رحمی داوری می کند. درحالیکه همین تاریخ هوشمندی کسانی را که به موقع به صحنه می آیند و ضربه را در لحظه مناسب فرود می آورند، با مدال های فراوانی مورد تقدیر قرار می دهد. به راستی روزی خواهد آمد که تاریخ، مدالی هم برای پیروزی احتمالی لاک پشت ها در نظر بگیرد؟

شورای مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران برگزاری پلنوم وسیع

انتخاب آقای خاتمی در بهترین حالت چیزی جز ادامه وضعیت کنونی نخواهد بود. حزب ما باید تا واپسین لحظات انتخابات، همه راهها و امکانات را برای گزینش های ممکن و مطلوب خود باز گذارد. این قرائت ۴۸ در صد آرای شرکت کنندگان پلنوم وسیع را به خود اختصاص داد.

در کنار دو دیدگاه یادشده، دیدگاه سومی نیز وجود داشت که ضمن تاکید بر سیاست اصلاح طلبی، اصولاً با توجه به فرهنگ سیاسی حاکم بر جامعه ایران، سطح رشد عقلانیت و آگاهی و دانش در میان نخبگان سیاسی و فکری جامعه ما و همچنین تناسب قوا میان نیروهای موافق و مخالف اصلاحات در حاکمیت، شانس زیادی برای پیروزی جنبش اصلاحات در این مرحله از حیات جامعه ایران قائل نبود. این دیدگاه بر اهمیت کار روشنگرانه در ارتقا فرهنگ سیاسی جامعه و نقد قدرت سیاسی و تقویت جامعه مدنی به مثابه وظایف مهم احزاب دمکرات و لائیک اپوزیسیون انگشت می نهاد و همه پیکارهای سیاسی جاری در جامعه را میدانی برای پیشبردن این وظایف می دانست. طرفداران این دیدگاه و آرای ممتنع نسبت به دو دیدگاه اول نیز ۲۹ در صد آرای شرکت کنندگان در پلنوم وسیع را به خود اختصاص دادند. از آنجا که هیچ یک از دیدگاه های سه گانه بالا دارای اکثریت مطلق آرای پلنوم وسیع نبود، نشست پلنوم به هیئت اجراییه حزب ماموریت داد که سندی جداگانه به مثابه برآیند و میانجی دیدگاههای فوق تهیه کند و آن را پس از تایید شورای مرکزی به صورت مصوبه این نشست بطور جداگانه منتشر نماید. (این مصوبه در همین شماره راه آزادی به چاپ رسیده است).

۲- نشریه راه آزادی

پلنوم وسیع با حضور سردبیر نشریه راه آزادی، به ارزیابی از کار نشریه پرداخت. سردبیر، گزارش مشروحی از وضعیت و مشکلات راه آزادی ارائه کرد. این گزارش و نیز ارزیابی جلسه نشان می دهد که نشریه راه آزادی از نظر نظم و ترتیب انتشاراتی بهبود یافته است. یک نکته مهم، افزایش پیوسته مراجعین به صفحه راه آزادی در اینترنت است که با توجه به غیر خبری و کاملاً تحلیلی بودن نشریه راه آزادی، حائز اهمیت جدی می باشد.

پلنوم وسیع ضمن قدردانی از کوششها و زحمات نه فقط نوشتاری بلکه مدیریتی و سازمانگراانه سردبیر نشریه راه آزادی، ضمن پیش کشیدن انتقادات و پیشنهاداتی جهت ارتقای کیفیت نشریه و افزایش تنوع آن و کار تخصصی بیشتر در حوزه های معین، برای بهبود و تداوم کار نشریه تصمیماتی اتخاذ کرد.

۳- امور سازمانی

پلنوم وسیع، گزارش تشکیلاتی کشورهای گوناگون را شنید و پس از آن به بحث و گفتگو درباره وضعیت و چشم انداز تشکیلاتی حزب دمکراتیک مردم ایران پرداخت. در یکی از واحدهای حزبی، بحث منظم و سیستماتیکی در این باره و نیز دورنمای حزب آغاز شده است که خلاصه آن به اطلاع نشست پلنوم وسیع رسید. قرار شد که تجربه یادشده در آینده به عنوان یک کارپایه بحث گسترده، در همه واحدهای حزبی مورد استفاده قرار گیرد.

پلنوم وسیع شورای مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران، در روزهای اول و دوم اردیبهشت ماه ۱۳۸۰، برابر با ۲۱ و ۲۲ آوریل ۲۰۰۱، با مشارکت اعضای شورای مرکزی و جمعی از کادرهای حزبی از کشورهای مختلف برگزار شد. رئوس مسائل مورد بحث و رسیدگی در این نشست، به قرار زیر است:

۱- تحلیل اوضاع سیاسی ایران

در آستانه انتخابات ریاست جمهوری

مهمترین موضوع نشست، بررسی اوضاع کشور از منظر تصمیم گیری درباره هشتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری بود. پلنوم وسیع بطور کلی بر سر این نکات توافق داشت که:

الف - رقابت های انتخاباتی در شرایط غیر دمکراتیک و زیر نظر نظارت استصوابی شورای نگهبان برگزار می شود و نه تنها امکان حضور «غیر خودیها» بلکه حتی اصلاح طلبان رادیکال نیز در آن موجود نیست.

ب - جناح قدرتمند تمامیت خواه، چهره شاخصی را برای نامزدی در انتخابات ندارد و هرگونه توان رقابت سیاسی در همان چارچوب نیم بند و غیر دمکراتیک ساختار سیاسی جمهوری اسلامی را هم از دست داده است.

ج - حالت آچمز حاکمیت دوگانه در جمهوری اسلامی ایران، با تهاجمات اقتدارگرایان به مطبوعات و نیروهای ملی - مذهبی، به اوج خود رسیده است، اما افکار عمومی شهروندان ایرانی بطور جدی خواستار تداوم اصلاحات است.

با وجود نکات اشتراک فوق در موضعگیری سیاسی شرکت کنندگان در پلنوم وسیع و استدلالات سیاسی همه شرکت کنندگان در این نشست مبتنی بر گفتمان اصلاح طلبی و مرزبندی روشن با روشهای انقلابی و براندازانه و ضمن اینکه در جریان مباحثات، نظریه تحریم انتخابات از جانب هیچ یک از شرکت کنندگان مطرح نشد، نسبت به انتخابات و ظرفیتهای جنبش اصلاح طلبان حکومتی، سه نوع نگاه متفاوت در میان شرکت کنندگان به چشم می خورد که می توان این سه زاویه نگاه را چنین برشمرد:

دیدگاه نخست معتقد بود که در وضعیت آچمز کنونی در حاکمیت دوگانه، کسب کرسی ریاست جمهوری از سوی محمد خاتمی، اهمیت اساسی دارد. لذا در شرایط کنونی نقش محوری محمد خاتمی به عنوان نماد اصلاح طلبی در ایران، در نامزدی و پیروزی با رای سنگین تر یک عامل اساسی در تداوم اصلاحات است. ما به عنوان یک حزب چپ اصلاح طلب و لائیک با حفظ فاصله خود با اصلاح طلبان حکومتی و طرح پیشنهادات و اولویت های برنامه ای مورد نظرمان، باید بطور روشن خواستار حمایت از وی - همچون بهترین شانس ادامه اصلاحات در ایران - باشیم. این قرائت مورد تایید ۲۹ در صد آرای شرکت کنندگان در پلنوم وسیع قرار گرفت.

دیدگاه دوم معتقد بود که حزب ما باید با طرح ها و برنامه های مشخص خود و حفظ سیمای مستقل در کارزار انتخاباتی شرکت نماید و با نشان دادن علل انسداد سیاسی و ارائه برنامه ای جهت برون رفت از بن بست کنونی و مآلاً تبدیل انتخابات به کارزاری سیاسی و رفراندومی برای تایید این برنامه، تکیه خود را بر روی یک حرکت سیاسی و برنامه ای بگذارد، زیرا در غیر این صورت امر

۴- اعلام کناره گیری بابک امیرخسروی

در پایان پلنوم وسیع، بابک امیرخسروی از بنیانگذاران و رهبران حزب دمکراتیک مردم ایران تقاضای دقیقی وقت از هیئت رئیسه جلسه کرد. او طی سخنانی ابتدا تاکید کرد که در همه دوران فعالیت سیاسی خود از ۱۷ سالگی تا کنون که در سن ۷۳ سالگی به سر می برد، بر این باور بوده است که بازیگران سیاسی در دوران بازنشستگی، باید خود اقدام به کناره گیری از فعالیت سیاسی کنند. وی یادآور شد که در چند سال اخیر نیز به دلایلی و از جمله پافشاری مصرانه همزمان خود، به ناچار و برخلاف این باور درونی خود، در میدان پیکار فعال سیاسی باقی مانده است. رفیق بابک آنگاه از پلنوم وسیع خواست که این بار دیگر با تصمیم قطعی وی مبنی برکناره گیری کامل از فعالیتهای حزبی موافقت کند. او تاکید کرد که قصد دارد اوقات اصلی خود را صرف چند کار

پژوهشی و نیز تنظیم و سرو سامان دادن به اسناد و داده های تاریخی جنبش چپ ایران نماید.

پلنوم وسیع از زوایای مختلف درباره این تصمیم اظهار نظر کرد و سرانجام با تاکید بر نقش فکری، سیاسی و رفتاری کم نظیر بابک امیرخسروی نه تنها در حیات حزب دمکراتیک مردم ایران، بلکه همچون یک بنیانگذار در کل جنبش چپ دمکراتیک ایران و نیز با توجه به اهمیت پایه ای و ماندگار کارهای پژوهشی مورد نظر برای جامعه و جنبش، تصمیم او را قابل احترام دانست و با کناره گیری او موافقت نمود. پلنوم وسیع اما تاکید کرد که اعلام رسمی کناره گیری بابک امیرخسروی، در کنگره آتی حزب صورت گیرد.

هیئت اجراییه شورای مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران
اردیبهشت ماه ۱۳۸۰

مصوبه پلنوم وسیع حزب دمکراتیک مردم ایران درباره هشتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری

ندارند و مانع بازتولید و تقسیم قدرت بر مبنای مردم سالاری هستند. لذا اصلی ترین هدف انتخابات ۱۸ خرداد ۱۳۸۰ از منظر افکار عمومی و همچنین موازین جمهوریت نظام، تقسیم مجدد قدرت سیاسی، چندپاره کردن نیروهای اقتدارگرا و مخالف اصلاحات و منزوی ساختن راست افراطی و دور کردن دست آن از منابع قدرت است.

۲- انتخابات و اصلاحات مطلوب ما

انتخابات هشتمین دوره ریاست جمهوری اسلامی، مانند بیست سال گذشته، در شرایط عدم آزادی احزاب اپوزیسیون داخل و خارج کشور برگزار می شود. شورای نگهبان با تکیه بر نظرات استصوابی و رفتار جانبدارانه، حق شهروندی نامزدهای آزادیخواه و نیروهای ملی - مذهبی و چپ دمکرات را نیز به روال همیشگی خود نقض می کند و از حضور «غیر خودیها» در فضای عمومی کشور وحشت دارد. بر همگان روشن است که شرایط یک رقابت آزاد سیاسی در نظام جمهوری اسلامی ایران فراهم نیست. با وجود این، از آنجا که دست کم می توان برنامه های سیاسی متفاوتی را به مناسبت انتخابات در معرض قضاوت مردم قرار داد، حزب دمکراتیک مردم ایران، در آستانه انتخابات وظیفه خود می داند که در خدمت بازشدن و تثبیت فضای عمومی و نیز تمایز یابی و توسعه سیاسی ایران، برخی از مبرم ترین خطوط برنامه ای خود را که در چارچوب همین قانون اساسی موجود قابل اجراست، به اطلاع افکار عمومی برساند. به ویژه اینکه در فرهنگ سیاسی نوبنیاد دمکراتیک و اصلاح طلبانه ایران، این واقعیت که اصلاح طلبان می توانند بطور طبیعی منافع و تمایلات گوناگونی را نمایندگی کنند، باید در جریان انتخابات برآمد شفاف داشته باشد و به تدریج به یک رفتار سیاسی نهادی شده تبدیل گردد. مهم ترین اولویت های برنامه چهار ساله آینده رییس جمهوری و دولت منتخب ملت در انتخابات خرداد ماه ۸۰، از دیدگاه ما به این قرار است:

الف - اصلاحات سیاسی و ساختاری پیشنهادی ما

- باید به جو خفقان کنونی پایان داده شود و رکن چهارم جمهوریت یعنی مطبوعات آزاد احیا و تثبیت شود. باید آزادی بیان و قلم تضمین گردد و به دوران بگیر و ببندهای غیرقانونی و توقیف خودسرانه نشریات، تفتیش عقاید و فراخواندن روزنامه نگاران به دادگاهها بطور کامل پایان داده شود. - قانون انتخابات با هدف لغو نظارت استصوابی شورای نگهبان اصلاح شود و یکه تازی های شورای نگهبان و قوه قضاییه و کاربرد جناحی این نهادها غیر انتخابی، بطور موثر و جدی مورد مقابله قانونی دولت و مجلس منتخب ملت قرار گیرد. ساختار دادگاه ها باید اصلاح شود و مراکز قضایی متعدد و نهادهای غیرقانونی مانند دادگاه ویژه روحانیت و سایر دادگاه های ویژه لغو شوند.

انتخابات ریاست جمهوری در ۱۸ خرداد ۱۳۸۰، فرصت کم نظیر دیگری برای بروز خواسته های مردم، روشنفکران، بازیگران سیاسی و همه نیروهای پویای جامعه ماست. در انتخابات امسال، مهمترین شاخص های وضعیت سیاسی کشور، رای دهندگان و نامزدها، افکار عمومی جامعه، وزن نیروها و گرایشهای سیاسی متفاوت، برنامه های پیشنهادی گوناگون و سرانجام حمایت از مناسب ترین نامزد ریاست جمهوری در مرکز توجه همگانی قرار می گیرند. حزب دمکراتیک مردم ایران که در روزهای اخیر پلنوم وسیع خود را با شرکت اعضای شورای مرکزی و نیز جمعی از کادرها برگزار کرد، تحلیل و مواضع خود را در قبال موارد فوق، بطور فشرده به اطلاع افکار عمومی می رساند.

۱- اوضاع کشور در آستانه انتخابات

در آستانه هشتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، تهاجم تمامیت خواهان، فضای سیاسی کشور را به شدت سنگین و نگران کننده کرده است. هدف اصلی یکه تازیهای کم سابقه قوه قضاییه، بازداشت جمعی از سیاستمداران پرسابقه و نیروهای ملی - مذهبی، ممنوع اعلام کردن نهضت آزادی و کوشش برای تنگ کردن «فضای عمومی» کشور در آستانه انتخابات، ایجاد میدانی است که بازیگران و برندگان آن نه مردم ایران بلکه تمامیت خواهان، مافیای قدرت و ثروت و بخشی از «اصلاح طلبان تو سری خورده» باشند. جلوگیری از اجرای وعده های انتخاباتی چهار سال پیش محمد خاتمی در زمینه برقراری آزادی ها و جامعه مدنی و نیز ایجاد جو یاس و سرخوردگی در میان رای دهندگان و به ویژه زنان و جوانان و دانشجویان، از عناصر اصلی این استراتژی اقتدارگرایان است. این تهاجمات نشان می دهد که جناح قدرتمند تمامیت خواه، با کاهش شدید پایگاه مردمی خود، دیگر هرگونه توان رقابت سیاسی نه تنها با نیروهای مسالمت خواه لائیک و آزادیخواه اپوزیسیون، بلکه با رقبای اصلاح طلب اسلامی را نیز در یک میدان انتخابات سیاسی از کف داده است. این روشهای اقتدارگرایان، حاکمیت دوگانه در جمهوری اسلامی ایران را با یک حالت آچمز جدی روبرو ساخته و تعادل نظام سیاسی کشور را برهم زده است. اما در عین حال نتوانسته تعادل قوای سیاسی در جامعه را به سود نیروهای راست تغییر دهد. درست بر عکس، اقتدارگرایان در افکار عمومی به شدت منزوی شده اند. مردم تشنه آزادی و خواهان اصلاحات اجتماعی اند و ذهنیت جامعه رو به تغییرات مثبت است. الگوی تاکتونی روحانیون نتوانسته است از نظر فکری و فرهنگی کوچکترین جاذبه ای برای زنان و جوانان ایران داشته باشد. آکتورهای سیاسی اصلاح طلب نیز با درجات مختلف یا به اپوزیسیون قانونی حکومت تبدیل شده اند و یا همچون مجلس و ریاست جمهوری بر ادامه اصلاحات پای می فشرند. در یک کلام، منابع کلیدی قدرت در حاکمیت جمهوری اسلامی، هیچ تناسبی با اراده و خواست همگانی شهروندان

← - حکومت قانون به معنای رفتار یکسان حاکمیت با همه شهروندان ایرانی داخل و خارج کشور، صرفنظر از عقیده، دین، قوم و تمایل سیاسی برقرار شود و احترام به حقوق بشر، کاربایه دولت تازه قرار گیرد.

- اختیارات ریاست جمهوری برای اجرای درست قانون اساسی باید تقویت شود و بطور مشخص حوزه های آن به مدیریت نیروهای انتظامی، اجرایی و جلوگیری از تخلفات گوناگون علیه حقوق همه آحاد ملت، از جمله دگراندیشان، اقلیتهای دینی، قومی و فکری تعمیم یابد. به همین معنا و در چارچوب حکومت قانون، باید توازن میان اختیارات و مسئولیت های هر ارگان حکومتی، با مشروعیت سیاسی آن در نزد انتخاب کنندگان بازسازی شود.

- کابینه دولت تازه باید با حضور چهره های نوگرا، معتبر، خوشنام و ذیصلاح ملی و مردمی بازسازی شود تا بتوان اصلاحات را از گفتار به عمل تبدیل کرد و شکاف میان دولت و ملت را ترمیم نمود.

- فعالیت علنی و قانونی احزاب و سازمانهای سیاسی و دیگر نهادهای صنفی - فرهنگی باید به رسمیت شناخته شود و دست گروههای فشار کوتاه گردد. دولت چهار سال آینده، باید موانع فعالیت آزاد و قانونی احزابی نظیر نهضت آزادی ایران، جبهه ملی ایران، حزب ملت ایران، نیروهای ملی - مذهبی و نیز احزاب مسالمت خواه لائیک داخل و خارج کشور در چارچوب قانون اساسی را از سر راه بردارد.

- به فشارها و محدودیت های گوناگون علیه اقلیتهای مذهبی و اقلیتهای قومی - زبانی باید پایان داده شود و حقوق اقوام ایرانی از سوی حاکمیت به رسمیت شناخته شود.

- به تقسیم جامعه به «خودی» و «غیرخودی» باید بطور کامل پایان داده شود و حقوق شهروندی دگراندیشان تامین و تضمین گردد. همه ایرانیان که متعلق به یک کشور هستند، باید بتوانند اختلافات خود را از راه گفتگو حل کنند. باید بطور کلی دید حکومت نسبت به ایرانیان خارج از کشور اصلاح شود و با آنان وارد یک گفتگوی سازنده گردد. در همین راستا باید شعار «ایران برای همه ایرانیان» در مرکز توجه دولت منتخب ملت قرار گیرد و اقدامات و تصمیم های مشخص صورت پذیرد.

ب - اصلاحات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی پیشنهادی ما

- به باور ما برقراری حاکمیت قانون، پیش شرط اجرای بسیاری از پروژه های اصلاحی در حوزه های کلیدی مانند اقتصاد، اصلاحات نظام آموزشی، بازگشت ایرانیان خارج از کشور و مسائل زنان و جوانان است.

- فشارهای گوناگون علیه زنان باید پایان پذیرد و برابری زن و مرد در همه زمینه ها و به ویژه آزادی پوشش زنان باید به رسمیت شناخته شود. - فعالیت کانون نویسندگان و هنرمندان ایران و نیز اتحادیه روزنامه نگاران باید مورد حمایت همه جانبه و قانونی دولت قرار گیرد.

- خواستهای مزد بگیران و زحمتکشان کشور باید مورد رسیدگی جدی و سریع قرار گیرد. مبارزه با بیکاری، تامین امنیت شغلی و بازنویسی قانون کار بر مبنای کسب توافق حقوق بگیران و تشکلهای آنها از اولویت برخوردار است.

- خواستهای اجتماعی، سیاسی، رفاهی، فرهنگی و آموزشی جوانان، دانشجویان و آینده سازان ایران که موتور محرک تحولات عمومی کشورند، باید مورد توجه عاجل دولت قرار گیرد. نقش فعال زنان و جوانان در حیات اجتماعی، باید مورد حمایت کامل و قانونی دولت منتخب ملت قرار گیرد. نظام آموزشی ایران و نظام مدارس عالی و به ویژه ایجاد اشتغال و امکانات رفاهی برای جوانان از اهمیت جدی برخوردار است.

- دولت جدید به موازات کوشش در راه کاهش بحران اقتصادی، باید همزمان در راه ایجاد امنیت سیاسی، حساب رسی از بنیادهای بسیار قدرتمند اقتصادی که تابع هیچ کنترلی نیستند، تجدید نظر در سیاست خارجی و از جمله عادی کردن رابطه ایران و آمریکا، حضور در بازارهای جهانی و تلاش برای بازگرداندن ثروتهای مادی و معنوی ایرانیان خارج از کشور گام بردارد.

۳- دیدگاه ما درباره راه برون رفت از بن بست اصلاحات

ویژگی بسیار مهم هشتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، در توان تاثیرگذاری بیشتر یکی از طرفین، برای برهم زدن تعادل شکننده «آچمز حاکمیت دوگانه» و چگونگی تداوم اصلاحات است. استراتژی

اقتدارگرایان، استحاله اصلاحات از طریق تضعیف محمد خاتمی و تشدید شکاف میان «خودبها» و «غیرخودبها» است. اما استراتژی بخش مهمی از اصلاح طلبان و از جمله حزب ما - که در تبعید اجباری به سر می برد - ادامه اصلاحات با هدف مردم سالاری و تامین حقوق ملت است. در این پیکار سرنوشت ساز که ریشه در تاریخ صدساله گذشته سیاست و جامعه ایران دارد، چه باید کرد؟

به باور ما حفظ مجلس و دولت در دست اصلاح طلبان، یکی از پیش شرطهای مهم ادامه اصلاحات است. از سوی دیگر، تام گرایان که علیرغم همه کارشکنی ها نتوانستند محمد خاتمی را به کناره گیری از انتخابات وادارند، اکنون برای تاثیرگذاری حداکثر، در برنامه ها و ترکیب کابینه و سمتگیری سیاسی او خواهند کوشید. تردیدهای محمد خاتمی در اعلام نامزدی اش نیز از همین اوضاع ناشی می شد.

بنابراین در ۱۸ خرداد ماه، پیکار میان مدافعان مردمسالاری و جناح اقتدارگرا، با تمام وزن به روی صحنه سیاسی ایران منتقل خواهد شد. در چنین پیکار سرنوشت سازی، ما نمی توانیم بی طرف و منفعل بمانیم. جای ما در این پیکار در کنار اصلاح طلبان و کوشش برای پیروزی هر چه قاطع تر جنبش اصلاح طلبی مردم ایران است. به باور ما محمد خاتمی همچنان از اعتماد سیاسی اکثریت بزرگی از شهروندان ایرانی برخوردار است و پر شانس ترین نامزد اصلاح طلبان در انتخابات به شمار می آید. بی گمان شورای نگهبان به روال گذشته سایر نامزدهای اصلاح طلب و آزادیخواه را رد صلاحیت خواهد کرد و خصلت دمکراتیک انتخابات را محدود نگه خواهد داشت. لذا با واقع بینی می توان گفت که

محمد خاتمی تنها نامزد جناح اصلاح طلب حکومتی است که قادر خواهد شد از صافی نظارت استصوابی شورای نگهبان عبور کند و مآلاً به نامزد واحد و مشترک همه نیروهای اصلاح طلب جامعه تبدیل گردد. محمد خاتمی پس از تردیدها و تعلل های بسیار، سرانجام با اعلام آمادگی خود برای ورود به کارزار انتخابات، به غنا و گرمای فضای انتخاباتی و شور و شوق مردم افزوده است. با این حال به عقیده ما صرف شرکت ایشان در انتخابات، به خودی خود به معنای پیروزی جنبش اصلاح طلبی و برون رفت از وضعیت بحرانی کنونی نخواهد بود. آمدن خاتمی باید با دگرگونی های ملموسی در تناسب قوای سیاسی همراه گردد تا بتواند به وضعیت

آچمز حاکمیت پایان دهد و موانع بزرگی را که سد راه جنبش اصلاح طلبی شده اند، تدریجاً کنار زند. اگر تغییراتی از این دست حاصل نگردند، پیروزی مجدد خاتمی در انتخابات آتی، به امری حاشیه ای تبدیل خواهد شد و در بهترین حالت چیزی جز تداوم آچمز حاکمیت و استمرار راه بندها اصلاحات را به دنبال نخواهد آورد. بنابراین جستجوی راههای عملی برای برون رفت از بن بست حاکمیت دوگانه و ایجاد تیش و روح تازه در روند اصلاحات، مرکزی ترین موضوع انتخابات آتی ریاست جمهوری در ایران خواهد بود. آنچه که در حال حاضر مناسب ترین و عملی ترین راه حل برای تبدیل انتخابات به نقطه عطفی در جنبش اصلاحات و برون رفت از وضعیت کنونی به نظر می آید، همانا طرح برنامه انتخاباتی روشنی از طرف محمد خاتمی و جنبش دوم خرداد برای تداوم

فرآیند اصلاحات و تجدید میثاق با مردم از طریق تبدیل انتخابات به فرآیند دموکراسی جهت تایید دوباره این جنبش و نیز امر توسعه سیاسی و دست رد زدن مجدد بر سینه اقتدارگرایان است. باید یادآور شد که چنین طرحی در میان نیروهای دوم خرداد نیز طرفداران جدی دارد. محمد خاتمی و یارانش باید با صراحت و قاطعیت، موانع و مشکلات اصلاحات و راههای عملی غلبه بر آنها را با مردم در میان نهند و از آنان بخواهند که با شرکت هر چه وسیع تر خود در پای صندوقهای رای، بر پیشبرد سیاستی در این راستا یکبار دیگر مهر تایید بزنند. آنان باید با ارائه یک برنامه شفاف در دفاع از آزادی و حقوق ملت و نشان دادن چگونگی راه تحقق آنها، موتور توسعه سیاسی و فرهنگی در کشور را دوباره به راه اندازند. تنها با چنین پیش شرطی است که می توان امید داشت که

پیروزی محمد خاتمی، زمینه ساز تداوم فرآیند اصلاحات در میهن بحران زده ما گردد.

پلنوم وسیع شورای مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران اردیبهشت ماه ۱۳۸۰

جنبش انتخاباتی در ایران

دادن در دوران پست مدرنیسم، تاثیر جهانی شدن محیط زیست و غیره باب شده است. اما همه این گفتمان ها مبتنی بر پرسشنامه ها و داده ها و آمارهای دقیق است و اثبات و ابطال آنها تنها بر اساس تئوری نیست.

انتخابات را دربرمی گیرد. یک جنبه مهم دیگر را مرحله «خروج» تشکیل می دهد که در آن برنده انتخابات، شروع کار او، تشکیل کابینه و ترکیب آن و تغییرات احتمالی نظری و رفتاری وی نسبت به مرحله «ورود» مورد توجه قرار می گیرد.

فقدان یک رقابت آزاد سیاسی در نظام سیاسی ایران، نباید به چشم فروستن بر جنبه های گوناگون یک تجربه و فرهنگ سیاسی در حال شکل گیری در ایران، در دوران انتخابات سیاسی منجر شود. انتخابات سیاسی بهترین فرصت برای بازیگران سیاسی، رای دهندگان و نامزدها و نیز رسانه های گروهی برای تاثیرگذاری بر یکدیگر و نهاد سیاسی است. ابعاد و عوامل متعدد موثر در انتخابات سیاسی، همه شئون حیات اجتماعی را دربر می گیرد. از اینرو بسیاری از نظریه پردازان علوم سیاسی، تحلیل انتخابات را بهترین سنجه و همه جانبه ترین روش شناخت جامعه شناسی سیاسی می دانند.



بطور کلی برای رای دهندگان معمولاً تمایز نامزدهای واقعا موجود بر اساس معیارهای تجربی خود و میزان مقبولیت و محبوبیت عمومی نامزدها اهمیت بیشتر دارد. موضوعات مورد توجه رای دهندگان که در نوع رای دادن آنها بسیار موثر است، به عواملی چون گروه سنی، جنسیت، تعلق اجتماعی، تمایل سیاسی، درجه مذهبی بودن و وضع اقتصادی آنها مربوط می شود. بسیاری از رای دهندگان تنها برای تحقق یک موضوع یا یک بهبود معین در زندگی روزمره شان نامزد مطلوب خود را برمی گزینند. بطور کلی اگر برای روشنفکران شفافیت برنامه ای بر اساس معیار چپ - راست و محتوی فکری کاندیداها اهمیت درجه اول دارد، اما برای رای دهندگان اعتماد سیاسی و نیز امکان عملی تحقق خواسته‌هایشان و نیز میزان محبوبیت کاندیداها در مرکز توجه قرار دارد.

انتخابات و سنجش رفتار سیاسی

رای دهندگان ایرانی

یک نکته اساسی در جنبش انتخاباتی رای دهندگان در ایران، سنجش افکار عمومی و میزان و چگونگی مشارکت آنها در انتخابات است. در ایران باوجود نقش استصوابی شورای نگهبان و عدم امکان رقابت دموکراتیک غیرخودپیدا در آن، از

اولین مولفه در جنبش انتخاباتی نقش شهروندان است. تجارب و تحقیقات گوناگون انستیتوهای علوم سیاسی نشان می دهند که جنبش رای دهندگان در آخرین هفته آستانه انتخابات به داغ ترین نقطه خود می رسد و در سرنوشت انتخابات تاثیر قطعی می گذارد. اما رای دهندگان با حرکت از نیازها و مسایل خود به کارزار انتخاباتی روی می آورند که لزوما با انگیزه ها و اهداف بازیگران سیاسی و نامزدها، یکی نیست. در کشورهای غربی رای دهندگان تا اوایل دهه ۸۰ معمولاً بر اساس یکی از سه عامل زیر رای خود را به صندوقها می ریختند:

- ۱ - تعلق طبقاتی (شغل، وضعیت اجتماعی، منزلت شغلی)
- ۲ - تعلق فکری (چپ، میانه، راست، نگرش به مذهب، دیدگاه درباره نقش دولت، دیدگاه درباره فرد و جامعه، بخش خصوصی و دولتی، مالیات و غیره)
- ۳ - تعلق حزبی (حزب چپ، لیبرال، میانه رو، راست، ارنیبه سیاسی خانوادگی، پیوندهای دیگر سیاسی).

اما از دهه ۸۰ به بعد با تغییرات ساختاری و سیاسی و فرهنگی این وضع روبرو تغییر گذاشته و گفتمان های تازه ای نظیر رای بر اساس میزان پول توجیبی، رای بر اساس شکاف میان نسل ها، رای

تاریخچه سنجش افکار عمومی و تحلیل های منظم انتخابات سیاسی در کشورهای غربی، اساساً به دوران پس از جنگ دوم جهانی مربوط می شود و به ویژه از دهه ۶۰ به بعد جای مهمی در علوم سیاسی را اشغال کرده است. تفاوتی میان نظام های سیاسی پارلمانی و جمهوری و نیز نظام های دو حزبی و چند حزبی از مهمترین مباحث این حوزه است. تحلیل انتخابات سیاسی، امروزه ستون فقرات علوم سیاسی در همه کشورهای دموکراتیک را تشکیل می دهد. علت توجه اساسی صاحب نظران به انتخابات سیاسی در آن است که در بطن آن می توان برآمد همه حیات جامعه از فرهنگ سیاسی، قوانین و نظام حزبی تا ذهنیت جامعه و مطالبات اقشار گوناگون و چرخش های افکار عمومی را تحلیل و بازخوانی کرد. بنابراین انتخابات سیاسی تنها به شکست یا پیروزی در آن خلاصه نمی شود، بلکه دوران تدارک و ماقبل انتخابات و نیز بحث های پس از انتخابات در مجموع فرایند بهم بافته ای را تشکیل می دهد که جنبش انتخاباتی نامیده می شود. جنبش انتخاباتی همه مولفه های زنده جامعه از نامزدها، جناح های سیاسی، رسانه ها، تحلیل گران، تاکتیک های انتخاباتی و سرانجام رای دهندگان را در برابر چالش های تازه قرار می دهد. سه عنصر اصلی جامعه یعنی بازیگران سیاسی، رای دهندگان و نیز رسانه های گروهی در جنبش انتخاباتی در هم تاثیر مستقیم می گذارند و به یک فضای عمومی گسترده تر مدد می رسانند. اما همه این روند تنها یک جنبه یعنی مرحله «ورود» به بازی

← آنجا که انتخابات بهترین و کم هزینه ترین شکل بروز اراده و خواست رای دهندگان است، توجه به آن برای سنجش افکار عمومی یک اهمیت اساسی دارد. شکاف اصلی سیاست ایران میان اصلاح طلبی با اقتدارگرایی است که در واقع به ملموس ترین و عینی ترین شکل ممکن در رفتار رای دهندگان بروز می یابد. رای دهندگان انتخابات ۱۸ خرداد در برابر ۵ گزینش مهم قرار دارند، که هر یک نمودار رفتار معینی است:

شکاف اصلی سیاست ایران میان اصلاح طلبی با اقتدارگرایی است که در واقع به ملموس ترین و عینی ترین شکل ممکن در رفتار رای دهندگان بروز می یابد.

۱- مشارکت در انتخابات و رای به نامزد اصلی و مشترک اصلاح طلبان محمد خاتمی نشانه باور رای دهندگان به امکان تداوم اصلاحات است. این گزینش نشانه اعتماد سیاسی مردم و باور آنها به امکان تداوم اصلاحات در نظام سیاسی جمهوری اسلامی است. هرچه این مشارکت گسترده تر باشد و میزان محبوبیت نامزد مشترک اصلاح طلبان محمد خاتمی بالاتر باشد، تاثیر آن بر سرنوشت کشور بیشتر است. این گزینش از نهادینه شدن فرهنگ اصلاح طلبی و دموکراتیک و همچنین ثبات نظام سیاسی و امکان حل بحرانهای جامعه در درون نظام و نه خارج از آن حکایت می کند. بنابراین میزان رای محمد خاتمی بهترین شاخص بررسی روند سیاسی و نهادینه شدن مشارکت اصلاح طلبانه شهروندان در سرنوشت امور همگانی جامعه است. اما نباید از خاطر دور داشت که رای دهندگان به نامزد واحد و مشترک اصلاح طلبان، از نظر فکری و تعلق سیاسی، مذهبی، سنی و نوع نگرش به نظام سیاسی و جناح بندی های حاکمیت، طیف بسیار گسترده ای از مذهبی ها، گروههای قومی، شهری و روستایی، لائیک ها، تجددخواهان و چپ ها را دربرمی گیرد.

شرکت در انتخابات اما دادن رای سفید و ممتنع، یک رفتار احتمالی دیگر رای دهندگان است که نشانه بی اعتمادی به امکان اصلاحات در چارچوب کنونی است.

۲- شرکت در انتخابات و رای به یک کاندیدای دیگر مستقل و یا اصلاح طلب، یک رفتار انتخاباتی دیگر است که نشانه اعتراض به محمدرضا و شیوه او در پیشبرد اصلاحات است. در عین حال این نوع رای دهندگان نشان می دهند که مخالف گرایش راست در حاکمیت و نیز دیگر جایگزین های قابل فکرنند.

۳- مشارکت در انتخابات و رای به یکی از نامزدهای جناح راست که نشانه میزان پایگاه جناح راست در افکار عمومی است. باتوجه به مخفی بودن رای و میزان محبوبیت نامزد مشترک اصلاح طلبان، جای تردیدی باقی نمی ماند که میزان واقعی پایگاه جناح راست در روز انتخابات را باید از تعداد رای نامزدهای این جناح محاسبه کرد.

۴- شرکت در انتخابات اما دادن رای سفید و ممتنع یک رفتار احتمالی دیگر رای دهندگان است که نشانه بی اعتمادی به امکان اصلاحات در چارچوب کنونی است. از نگاه این گروه رای دهندگان، میان نامزدهای اصلاح طلب و نامزدهای جناح راست تفاوتی جدی موجود نیست و هیچ کدام از شایستگی لازم برخوردار نیستند. این گزینش در عین حال نشانه عدم رویکرد رای دهندگان به جناح راست و نیز بی اعتمادی آنها به هرگونه استراتژی خارج از نظام سیاسی کنونی است.

مشارکت در انتخابات و رای به نامزد اصلی و مشترک اصلاح طلبان محمد خاتمی، نشانه باور رای دهندگان به امکان تداوم اصلاحات است.

۵- عدم شرکت و تحریم انتخابات آخرین رفتار انتخاباتی ممکن است که نشانه بی اعتمادی رای دهندگان به کلیت نظام سیاسی و ناامیدی آنها از هرگونه دورنمای پیشبرد اصلاحات در چارچوب کنونی می تواند تعبیر شود. اما عدم شرکت در انتخابات بهیچ وجه به معنای همسویی و همراهی کلیه امتناع کنندگان با استراتژی نیروهای برانداز نباید یکسان تصور شود. زیرا همانطور که رای دهندگان به نامزد مشترک اصلاح طلب، طیفهای گوناگون فکری و سیاسی را دربر می گیرند، در میان عدم شرکت کنندگان نیز چنین است. بطور مثال در همه نظام های سیاسی میان درجه شهرنشینی، تحصیلات، نوع شغل و تعلق اجتماعی، طبقاتی و فکری شهروندان با شرکت یا عدم شرکت در انتخابات نسبت مستقیم وجود دارد. عدم حضور ۲۰ تا ۴۰

درصد رای دهندگان در پای صندوقهای رای که اصطلاحاً «روی میل خوابها» نامیده می شوند، در همه نظام های سیاسی حتی دموکراتیک مانند آمریکا، اروپا و ژاپن یک پدیده گرچه نامطلوب از منظر دموکراسی، اما کم و بیش طبیعی به حساب می آید. دلایل اجتماعی و سیاسی آن یک بحث مفصل دیگر لازم دارد که در جای خود باید صورت گیرد.

میزان، واقع، پایگاه جناح راست در روز انتخابات را باید از تعداد رای، نامزدهای این جناح محاسبه کرد.

انتخابات و ناکارآمدی نظام حزبی در ایران

در انتخابات سیاسی، این تنها رای دهندگان نیستند که اعمال اراده می کنند. حتی در نظام های شکل گرفته مردم سالار که نهادهای غیرانتخابی فاقد قدرت رسمی اند، عوامل دیگری وارد بازی سیاسی می شوند که در تقسیم قدرت و نیز میزان هماهنگی میان طرز فکر نامزدها با رای دهندگان تاثیر گاه جدی می گذارند. یک عامل مهم در این زمینه، میزان رشد و انسجام نظام حزبی است. نقش احزاب سیاسی در انتخابات در همه نظام های مردم سالار در موارد زیادی، حتی از میزان تاثیرگذاری رای دهندگان نیز در مورد سیاست گذاریهای نامزدها و برنامه های پیشنهادی آنان به مراتب بیشتر است. این ادعا در دهها تحقیق گسترده موسسات و صاحب نظران مستقل سیاسی در کشورهای اروپایی و آمریکا بارها به اثبات رسیده است. اما این موضوع بستگی زیادی به نظام حزبی هر کشور و نیز درجه حزبی بودن کاندیداها دارد. اغلب دموکراسی های انتخابی امروزی بر نظام های حزبی مبتنی اند که نه تنها در معرفی نامزدها بلکه در منافع و سمت گیریهای سیاسی و نیز سنتها و روشهای سازمانی در تمام روند انتخابات تاثیر اساسی می گذارند. اما بهرحال عدم تطابق نظری و برنامه ای کاندیداها با رای دهندگان یکی از ویژگی های نظام های مردم سالار است. این ویژگی البته نباید صرفاً یک پرده منفی ارزیابی شود بلکه از لوازم کارکرد دموکراسی است که در دراز مدت به انطباق برنامه ای و فکری احزاب سیاسی با رای دهندگان و یا برعکس منجر می شود. اما فقدان یک نظام حزبی کارآمد در ایران بیش از هر هنگام در جریان انتخابات بروز ←

← می کند. در ایران بخشی از نقش احزاب سیاسی عملاً به عهده نهادهای غیرانتخابی حاکمیت گذاشته می شود. ثبت نام بیش از ۸۰۰ نفر به عنوان نامزد ریاست جمهوری یکی از نشانه های مهم ناکارآمدی نظام حزبی است. این پدیده که در دنیا بی نظیر است، قبل از آنکه نشانه بازبودن فضای سیاسی باشد بیانگر نبود یک سیستم حزبی، هرج و مرج و کم ثباتی و آسیب پذیری نظام سیاسی کشور است. عدم امکان حضور «غیرخودپها» در فضای عمومی انتخابات نیز یکی از جنبه های مهم آن است. اگر در انتخابات ۱۸ خرداد یک شخصیت سیاسی شناخته شده و با یک کارنامه عملی ۴ ساله مانند محمد خاتمی حضور نداشت، بدون تردید این بی ثباتی و هرج و مرج ناشی از فقدان نظام حزبی، به یک آشفتگی بیمارگونه سیاسی منجر می شد که در هیچ کشوردمکراتیک و نیز استبدادی نمونه ای ندارد. زیرا افکار عمومی نه می توانست در چهره هیچ یک از نامزدها تجلی روشنی بیابد و نه احزاب سیاسی ضعیف و نابالغ کنونی قادر به ارائه یک برنامه و نامزد مورد اعتماد اکثریت نسبی بعلاوه یک برای جلب اعتماد افکار عمومی می شدند. نتیجه عملی چنین آشفتگی و عدم رشدیافتگی سیاسی، تقویت هیجان انتخاب «یک مصلح دیکتاتور» به عنوان منجی بی ثباتی و بی دورنمایی کشور می شد. یک نشانه ناکارایی نظام حزبی در ایران حضور نامزدهایی مانند اصغرزاده از رهبران حزب همبستگی اسلامی است که سیاست حزب متبوعش حمایت از یک نامزد دیگر است. ناکارآمدی نظام حزبی در امر انتخابات ایران در عمل منجر به عدم امکان حسابرسی و نظارت سازمان یافته بر رفتار و کارنامه برندگان و بازندگان انتخابات می شود. بدین ترتیب تثبیت فضای عمومی و نیز تمایزیابی سیاسی و نیز کنترل نامزدها از سوی تشکل ها یا به فرجام نمی رسد و یا به شکل بسیار ابتدایی و با آشفتگی صورت می پذیرد. این پدیده نه به سود رای دهندگان است و نه به سود نظام سیاسی.

ثبت نام بیش از ۸۰۰ نفر به عنوان نامزد ریاست جمهوری، یکی از نشانه های مهم ناکارآمدی نظام حزبی در ایران است.

اما نهادی شدن نظام حزبی در ایران مانند بسیاری از دیگر لوازم توسعه سیاسی و آزادی بیان و مطبوعات، به تثبیت فضای

عمومی نیاز دارد. با این وجود در حال حاضر نیز به هر حال درجه ای از برخورد برنامه های سیاسی متفاوت به مناسبت انتخابات کمک مهمی به باز شدن و تثبیت فضای عمومی و نیز تمایزیابی سیاسی می کند. از این نظر فصل انتخابات بهترین فرصت ساختن و تاثیرگذاری بر افکار عمومی است. زیرا هم بازیگران سیاسی و هم رای دهندگان بیش از هر هنگام برای گفتگو آمادگی و علاقه نشان می دهند.

ناکارآمدی نظام حزبی در امر انتخابات ایران در عمل منجر به عدم امکان حسابرسی و نظارت سازمان یافته بر رفتار و کارنامه برندگان و بازندگان انتخابات می شود.

انتخابات و شیوه های کارزار سیاسی
جنبش انتخاباتی در واقع روزهای بازار سیاست است. از اینرو برخی از نظریه پردازان سیاسی با تاثیرگیری از تئوری های اقتصادی، انتخابات را به عرضه و فروش کالای سیاست میان فروشندگان و خریداران تشبیه کرده اند. تحقیقات نیز گواه آن است که فعال ترین دوران فعالیت سیاسی در تمام کشورها معمولاً فصل انتخابات است. در اکثر کشورها بهترین شیوه کارزار سیاسی و انتخاباتی برگزاری جلسات بحث، میتینگ و سخنرانی در میادین و خیابانهاست. یک تجربه تازه در ایران کوشش بازیگران سیاسی برای وجیه المله شدن از راه مراجعه به رای دهندگان و زینت بخشی به کالای سیاسی خود است. اگر در دوران شاه و نیز اوایل انقلاب این رای دهندگان یعنی «رعایا» و «امت» بودند که باید به سراغ سیاستمداران و رهبران می رفتند، امروز وضع در ایران کاملاً برعکس شده است. اکنون این بازیگران سیاسی اند که باید به سراغ رای دهندگان رفته و آنها را برای رای دادن به «بهترین نامزد» قانع کنند. یک نمونه آن کارزار انتخاباتی مدرن خاتمی در آستانه دوم خرداد ۷۶ بود که نخستین نوآوری در کوران مبارزه انتخاباتی ایران بود. وی با یک اتوبوس به مدت ۴ ماه و بسیار فشرده و شبانه روزی به بسیاری از استانها و شهرستانهای ایران مسافرت کرد و با کمک دانشجویان، جوانان و هنرمندان نوع تازه ای از رفتار نامزدهای ریاست جمهوری را به نمایش گذاشت. ابتکار خاتمی در شیوه کارزار انتخاباتی را می توان یک شیوه تازه در فضای سیاسی ایران دانست که در دوره

کنونی انتخابات باید تکامل بیشتری یابد. اما در ایران هنوز شیوه هایی مانند دیدار نامزدها از محل های کار، برگزاری کنفرانس ها و مصاحبه های مطبوعاتی، ترتیب جلسات پلمیک سیاسی میان نامزدهای مختلف، کاربرد وسیع رسانه های گروهی مستقل، تقسیم کار سازمان یافته برای ارتباط زنده و مستقیم با افکار عمومی در ابتدای راه است. در مقابل نقش دانشجویان به عنوان موتور اصلی کارزارهای انتخاباتی بسیار برجسته است که نشانه ترکیب جمعیتی تازه و نیز پویایی و سیاسی بودن جنبش دانشجویی است.

اگر در دوران شاه و نیز اوایل انقلاب این رای دهندگان یعنی «رعایا» و «امت» بودند که باید به سراغ سیاستمداران و رهبران می رفتند، امروز وضع در ایران کاملاً برعکس شده است.

انتخابات و تثبیت فضای عمومی
اما آنچه که به اصلی ترین معضل انتخابات مربوط می شود، نقش آن در ترمیم و نوسازی رابطه میان ملت و دولت است. تبدیل شدن محمد خاتمی به نامزد مشترک و واحد همه اصلاح طلبان داخل و خارج از کشور اعم از مذهبی و لائیک، بر پایه منطق شکاف اصلی سیاست ایران میان اقتدارگرایی و مردم سالاری یک گزینش کاملاً خردگرایانه سیاسی است. این ائتلاف نانوشته افکار عمومی و بازیگران سیاسی اصلاح طلب داخل و خارج از کشور، نشانه افزایش آگاهی عمومی و مسئولیت پذیری بازیگران سیاسی اصلاح طلب است. این اراده عمومی شانس ایجاد یک تعادل تازه در حاکمیت ایران را به مراتب افزایش داده است. این گزینش امکان تاثیر افکار و آرا عمومی بر روندهای سیاسی جامعه را به حداکثر می رساند و لذا کاملاً منطبق بر عقلانیت سیاسی است. از این منظر باید منتظر تاثیر انتخابات در چندپاره کردن نیروهای راست گرا و منزوی کردن راست افراطی از منابع قدرت بود. بنابراین شکل گیری ائتلافها و مصالحه های تازه یکی از نتایج انتخابات می تواند باشد. از این منظر انتخابات می تواند به تثبیت فضای عمومی، شکل گیری نظام حزبی و تحقق ایده ایران برای ایرانیان کمک کند. □

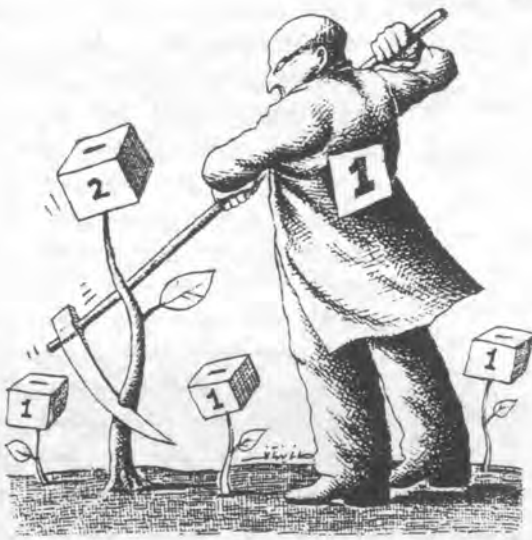
ضرورت حضور در انتخابات با سیمای مستقل

نباید از دگرگونی های زیرساختی جامعه غافل بود!

هفته های کمی به زمان برگزاری انتخابات ریاست جمهوری مانده است و با نزدیک شدن این موعد، تب مبارزات انتخاباتی بالاتر می رود. همه نیروهای اجتماعی و سیاسی در ایران، در حال فرمولبندی انتظارات خود از این دور از انتخابات هستند و نامزد شایسته ای را نیز برای پیشبرد و تحقق این انتظارات در نظر گرفته اند.

نیروهای اجتماعی مختلف در ایران بنا به مواضع و منافع اجتماعی خود، به ادامه و تعمیق و یا توقف اصلاحات و بازگرداندن جامعه به شرایط پیشین رای می دهند. مخالفین اصلاحات را می توان به دو گروه تقسیم کرد. نیروهایی که مخالفتشان با اصلاحات از موضع اصولی است و بنا به مواضع ایدئولوژیک و یا منافی که در خطر می بینند با انجام اصلاحات مخالفت می ورزند و همه نیروهای خود را برای مسدود ساختن راه انجام این اصلاحات بسیج می کنند. اما گروه دیگر را نیروهایی تشکیل می دهند که مخالفتشان با اصلاحات تاکتیکی است و موضعگیری خود را منوط به سهمی می کنند که از قبل معاملات پنهانی نصیبشان خواهد شد. نیروهای گروه نخست، مخالفان جدی اصلاحات هستند ولی نیروهای گروه دوم را می توان نیروهای ذخیره اصلاحات شمرد. در میان نیروهایی نیز که بی چون و چرا طالب انجام اصلاحات هستند، می توان به گروه هایی برخورد که مواضعشان در رابطه با سطح انتظاراتی که دارند متفاوت است. برخی از نیروهای اصلاح گرا آهنگ حرکت های خود را نه منطبق با توان عینی نیروهای حامی اصلاحات بلکه شدت و حدت واکنش نیروهای مانع تنظیم کرده اند. دست یازی نیروهای محافظه کار به حربه های سرکوبگرانه را بهانه ای برای آهسته تر کردن شتاب اصلاحات و حتی توقف مقطعی آن قرار می دهند و هیچ کوششی در راه بسیج نیروهای مدافع اصلاحات و استفاده از این نیرو برای بازگشت ناپذیر کردن آن از خود نشان نمی دهند. کوشش عمده این نیروها، تضمین اصلاحات از راه مذاکرات پشت پرده و توافق بر سر حدی از اصلاحات است که از سویی برای کل نظام قابل پذیرش باشد و از سوی دیگر به بقای آن یاری رساند. این نیروها که در چهار سال گذشته اهرم های اجرایی را نیز در دست داشته اند، چنین وانمود می کنند که انجام اصلاحات شتاب زده به معنای نقض غرض است اما فراموش می کنند که تاخیر در انجام اصلاحات، نه تنها مردم را از امکان انجام اصلاحات در نظام مایوس می سازد، بلکه موجب آن می شود که نیروهای اصلاح گر نیز به خاطر تعلل و مماشات در انجام وظایف خود با شکستی اخلاقی مواجه گردند. این برنامه های اصلاح گرانه نیست که با بن بست مواجه می گردد بلکه نیروهای مماشات گر با واهمه از دست دادن قدرت، جامعه را بر لب پرتگاه تنش های خشونت آمیز و هرج و مرج هایی قرار می دهند که انتهای آن قابل پیش بینی نیست. پس انتظار ما از دور دوم ریاست جمهوری آقای خاتمی، تداوم شرایط موجود نیست بلکه با تکیه به تجربه چهار سال گذشته دولتمداری، گسترش مشارکت مردم در سرنوشت اصلاحات و برداشتن موانع از سر راه اصلاحات و ادامه آنست. چنانکه اینبار امیدهایی که مردم به امکان برون رفت از بحران های اجتماعی بسته بودند به یاس و ناامیدی نیانجامد. مهم، یافتن راه کار های انجام اصلاحات است نه تسلیم شدن در برابر موانعی که موجودیت آنها تاریخی است. لذا ضرورت اجتماعی انجام اصلاحات، رفع این موانع است و نه تسلیم شدن در برابر آنها. متأسفانه در چهار سال گذشته شاهد آن بوده ایم که فضای نسبتاً دموکراتیک ایجاد شده، بصورت محملی برای کشتاندن مردم

به صحنه مبارزات سیاسی مورد استفاده قرار نگرفته است و احزاب و سازمان های موجود، علیرغم داشتن امکانات و برخورداری از آزادی های قانونی، از اقدام به انجام این وظایف کوتاهی کرده اند. میلیونها ایرانی که برای انتخابات دور ششم مجلس شورای اسلامی به پای صندوق های رای گیری رفتند و به نمایندگان اصلاح طلب رای دادند، در انتظار آن هستند که این نمایندگان به وظایف قانونی خود عمل کنند و به تصویب قوانینی اقدام کنند که به گسترش آزادی ها، تامین عدالت اجتماعی و رشد و توسعه اقتصادی بیانجامد.



مجلس ششم که نام مجلس اصلاحات را به خود گرفته است، به علل گوناگون، از جمله به علت تعدد ارگان های تصمیم گیری و هراس از موانعی که شورای نگهبان بر سر قوانین مصوبه مجلس ایجاد خواهد کرد، فقط به تریبونی برای اعلام مواضع تبدیل شده و ناتوان از انجام وظایف قانونگزاری، برآورده کننده انتظارات مردم نیست. اکنون همه از خود می پرسند چه وظیفه ای در قبال انتخابات ریاست جمهوری دارند و به چه کسی باید به مثابه انتخاب اصلح رای داد. ما به مثابه بخشی از نیروهای اپوزیسیون دموکراتیک در خارج کشور، بارها نظریات خود را پیرامون رویدادهای سیاسی ایران اعلام کرده ایم و بر این نکته تأکید داشته ایم که راستای سیاست ها و استراتژی تدوین شده ای که ما در صدد پیاده کردن آن هستیم، انجام تحولات بنیادی در جامعه است. به گونه ای که با توسعه سیاسی، راه برای بسط و گسترش عدالت اجتماعی گشوده شود و قانونمداری به مثابه اصل پذیرفته شده در تعاملات سیاسی، نهادینه شود. ما خواهان حضور همه نیروهای سیاسی در زندگی سیاسی کشور هستیم و بر آنیم که این نیروها باید امکان و اجازه آن را داشته باشند که سهم خود را در راه آبادانی میهن خود ادا کنند. شعار «ایران برای همه ایرانی ها» مورد پذیرش ماست. اما متأسفانه اهرم های دست یافتن به چنین شرایطی که همه ایرانی ها، صرفنظر از عقاید و وابستگی های مسلکی و قومی و مذهبی بتوانند برای رسیدن به آمال خود فعالیت کنند در دست ما نیست. بخشی از اپوزیسیون بنا به عللی که خارج از اراده آن است، مجبور به ترک ایران شده و همه حقوق شهروندی نیز از او سلب شده است. این بخش از اپوزیسیون که خواستار انجام رفورم های

سر نوشت ما از سر نوشت اصلاح طلبان و آزادیخواهان داخل کشور جدا نیست!

ناگوار و مخرب بر صفوف اصلاح طلبان گذاشت. زیرا به نارضایتی و ایجاد تشتت در صفوف جبهه دوم خرداد دامن زد و باعث یاس و ناامیدی در میان مردم و به ویژه جوانان و دانشجویان شد. محمد خاتمی جز حمایت مردمی نیروگاهی ندارد. اگر او منبع قدرت خود را از دست بدهد و یا حمایت مردمی از وی بطور چشمگیری کاهش یابد، با کدامین چشم انداز امیدبخشی می توان به چهار سال آینده نگریست؟



بهرام محیی: بابک عزیز، متشکرم از اینکه علیرغم همه گرفتاریها و کمبود وقت، دعوت نشریه را برای یک مصاحبه اختصاصی پذیرفتی. ما قصد داشتیم در سلسله گفتگوهای، پرسشهای گوناگونی اعم از مسائل تاریخی و مسائل روز را با تو در میان بگذاریم و پاسخهای تو را در چند شماره پی در پی نشریه از نظر خوانندگان عزیز بگذرانیم. طبعاً می بایست از مسائل گذشته شروع کنیم. اما من فکر می کنم از آنجا که در آستانه انتخابات حساس ریاست جمهوری هستیم، شاید بهتر باشد که پرسشهای نخست را به مسائل حاد روز اختصاص بدهیم و سپس به موضوعات تاریخی بپردازیم. تو در مقاله ای که در شماره گذشته راه آزادی درج شد، کم تا بیش دیدگاههای خود را در رابطه با انتخابات ریاست جمهوری در ایران مطرح کرده ای. با این حال خواهشمندم بطور فشرده توضیح بده که به عقیده تو وضعیت جنبش اصلاح طلبی در میهن ما در آستانه هشتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری چگونه است؟

بابک امیرخسروی: من هم از اینکه فرصت این گفتگو فراهم شد خوشحالم و به خوانندگان گرامی نشریه راه آزادی درود می فرستم. در پاسخ باید عرض کنم که وضعیت و موقعیت جنبش اصلاح طلبی در ایران، بطور کلی در مقایسه با چهار سال پیش که همه چیز در اختیار جناح راست حاکمیت بود و یکه تازی می کرد، به مراتب بهتر و شایان توجه است. جناح اصلاح طلب، با تسخیر سنگر قوه مجریه و مقننه و شوراها، اینک از حالت یک «جنبش» در آمده و به یک واقعیت «قدرت» در جمهوری اسلامی تبدیل شده است. به عبارت دیگر، اصلاح طلبان تمامی اهرمهای قدرت را که می شد به اتکاء رای مردم به دست آورد، در اختیار دارند. اما به خاطر ساختار حاکمیت جمهوری اسلامی، با وجود این همه دستاورد، هنوز جمهور مردم تحقق نیافته و با مشکلات و تنگناهای عدیده ای روبروست.

جناح راست هر چه بیشتر در افکار عمومی منزوی می شود و از اعتبار می افتد، به همان اندازه خشن تر و بی پروا تر از پیش به مقابله بر می خیزد.

پدیده پارادوکسال این است که جناح راست هر چه بیشتر در افکار عمومی منزوی می شود و از اعتبار می افتد، به همان اندازه خشن تر و بی پروا تر از پیش به مقابله بر می خیزد. هرگز تعرض نهادهای زیر کنترل جناح راست، این چنین قلدرمنشانه و یک زورگویی آشکار و بی پرده نبوده است. آخرین نمونه شگفت آور و طغیان برانگیز آن، دستگیری عده ای از پاک ترین مبارزان ملی - مذهبی و وابستگان به نهضت آزادی ایران است که برخی از آنان نامزدهای پتانسیل و شایسته ریاست جمهوری بودند.

باید پذیرفت که جناح راست در استراتژی خود موفق بوده است. این جناح با بگیر و ببندها و اقدامات ایدئاتی و تحریک آمیز گوناگون و به تنگ آوردن دولت محمد خاتمی، او را تا سر حد انصراف از نامزد شدن کشاند. اظهارات و وضع روحی او به هنگام نام نویسی نشان داد که تا چه حد تیر حریف به هدف نزدیک بوده است. اما منفی ترین پیامد استراتژی جناح راست، در به نمایش گذاشتن عجز و ناتوانی دولت در جلوگیری از تجاوزات مستمر به حقوق ملت و ناتوانی محمد خاتمی در یاری رساندن کارساز، حتی به نزدیک ترین همزمان دربند و تحت پیگرد خود بود که اثرات

نباید از نظر دور داشت که فعل و انفعالات سیاسی و تضادها و کنش و واکنش های اجتماعی در کشور، صرفاً بر محور دو قطب بنیادگرا و اصلاح طلبان صورت نمی گیرد، بلکه بیشتر در درون یک مثلث، متشکل از: جناح راست، جناح اصلاح طلب حاکمیت و نیروهای مردمی آزادیخواه در گشت و گذار است. سیاست و اقدامات راست افراطی، برخوردار از حمایت کل جناح راست، همبستگی و یگانگی دو بردار و مولفه دیگر را به مخاطره انداخته و تفاوت ها و اختلاف نظر میان جناح اصلاح طلب حاکمیت با بخشی از پایگاه مردمی آن را شدت بخشیده است. بحث های جلسات پرسش و پاسخ در دانشگاهها شاهد این مدعا است.

لذا جنبش اصلاح طلبی، سربلند و با اقتدار پای به میدان انتخابات ریاست جمهوری نمی گذارد و روحیه بالائی ندارد. البته محمد خاتمی همچنان بی رقیب است و بی گمان انتخاب خواهد شد. منتها مساله بر سر این است که محمد خاتمی و اصلاح طلبان چه سیاستی را باید اتخاذ کنند و چه برنامه ای را ارائه دهند که شور و هیجان تازه ای در میان مردم و جوانان ایجاد شود و چگونه اهرم انتخابات عاملی برای پیشبرد اصلاحات و تغییر و توازن نیروها در جهت خارج ساختن حاکمیت دوگانه از حالت آچمز کنونی بشود.

← ب.م. : بیش از ۸۰۰ نفر به عنوان نامزد ریاست جمهوری در انتخابات ثبت نام کردند و البته همانگونه که انتظار می رفت شورای نگهبان صلاحیت اکثریت قریب به اتفاق آنان را رد کرد و از آن میان تنها صلاحیت ۱۰ نفر را تایید نمود. برخی معتقدند که چنین مشارکتی، پدیده مثبتی است و نشان دهنده شور و اشتیاق برای شرکت در رقابت سیاسی است. برخی هم بر این باورند که به دلیل نبود احزاب واقعی سیاسی، این مساله را می توان نشانگر ناکارآمدی نظام سیاسی در ایران دانست. نظر تو در این مورد چیست؟

ب.ا. : من این موضوع را از یک نظر مثبت تلقی می کنم، زیرا پژواک علاقه مردم برای مشارکت در تعیین سرنوشت خویش است. مردم موضوع انتخابات را جدی گرفته اند و آن را یک امر تشریفاتی و خیمه شب بازی تلقی نمی کنند. در گذشته گاه بیش از دو نامزد وجود نداشت و آن دومی هم واقعاً برای خالی نبودن عریضه شرکت می کرد. از طرف دیگر این امر مؤید آن است که مردم به دولت خاتمی اعتماد پیدا کرده اند و می دانند که در انتخابات تقلب نخواهد شد. درست است که شورای نگهبان به روال گذشته، نزدیک به ۹۹ در صداد شرکت کنندگان را رد صلاحیت کرد، با این حال، این جنبه مثبت که اشتیاق عمومی را می رساند، به قوت خود باقی است. در عین حال وجود این همه نامزد، ناشی از نبود احزاب سیاسی ریشه دوانده در جامعه است که می توانستند سلیقه ها و گرایش های گوناگون مردم را کانالیزه کنند. روحیه جامعه «همه شاهی» در این آکت سیاسی بطور غم انگیزی نمایان است. اینکه صدها نفر برای چنین مقام پر مسئولیتی خود را نامزد می کنند از یک جهت باید آن را به حساب «آبله مرغان» دموکراسی نوپای ایران گذاشت و آن را در شمار بیماریهای دوران کودکی دموکراسی قلمداد کرد. بی گمان با تحقق سیستم حزبی در کشور و نهادینه شدن آن، چنین پدیده هایی از بین خواهد رفت.

نام نویسی ۴۵ زن در انتخابات، بی گمان اعتراض به این درک و برداشت محافل افراطی راست و بنیادگرایان جمهوری اسلامی از قانون اساسی است که نصف جمعیت کشور را به صرف زن بودن محروم می کنند.

برخی از نامزدهای مستقل نظیر آقای کردپور از کردستان، با ورود به صحنه انتخابات، نقص ساختاری اساسی دیگر نظام جمهوری اسلامی را بر ملا کردند. او با نام نویسی به عنوان یک سنی مذهب، این درد اجتماعی را نشان داد که چگونه ایرانیان به علت تعلقات مذهبی، حتی در چارچوب دین اسلام، مورد تبعیض قرار می گیرند و مجاز به احراز مقام ریاست جمهوری نیستند. به همین ترتیب است نیمه دیگر جامعه ایران یعنی زنان. نام نویسی ۴۵ زن در انتخابات، بی گمان اعتراض به این درک و برداشت محافل افراطی راست و بنیادگرایان جمهوری اسلامی از قانون اساسی است که نصف جمعیت کشور را به صرف زن بودن محروم می کنند. متأسفانه درباره اینگونه مسائل اساسی بسیار کم صحبت می شود.

ب.م. : در میان نامزدها، چند نفری از اصلاح طلبان و وابستگان به جنبش دوم خرداد نیز مشاهده می شدند که البته همگی رد صلاحیت شدند. اما صرف نام نویسی آنان نشان می داد که در صفوف اصلاح طلبان نیز بر سر نامزدی مشترک خاتمی، اتفاق نظر وجود ندارد. به عقیده تو این موضوع را چگونه باید ارزیابی کرد؟

ب.ا. : البته این حق هر ایرانی است که اگر تشخیص می دهد شایسته احراز این مقام است خود را نامزد کند. اگر شرایط عادی بود می بایست از آن استقبال کرد و باز اگر شرایط عادی بود، در صد آرا برای انتخاب شدن چندان اهمیتی نداشت و نصف به اضافه یک کافی بود. در کشورهای دموکراتیک، گاه از آن نیز کمتر است و مساله ای پیش نمی آید. اما اوضاع و احوال کشور در آستانه هشتمین دوره انتخابات بسیار حساس و استثنائی است. در پاسخ به پرسش اول اشاره کردم که استراتژی راست افراطی در گام اول، حذف محمد خاتمی و سوق دادن او به کناره گیری بود و اگر این نشد می خواستند با ایجاد تشمت در جبهه دوم خرداد و یاس در میان مردم، به هدف نهائی برسند که همانا کاهش آراء خاتمی است. پدیده پارادوکسال این است که جناح راست در کلیت آن و «عاقل مردانشان» با قسمت اول سیاست افراطی ها موافق نبودند، زیرا در حال حاضر جایگزینی برای او ندارند. این ها به زمان بیشتری نیاز دارند. لذا مایلند محمد خاتمی هر چه ضعیف تر و با حمایت مردمی هر چه کمتر از صندوقهای رای بیرون بیاید. با این حساب که در چهار سال آینده بتوانند با حملات پی در پی و کارشکنی ها و بحران آفرینی ها او را به تدریج از پای در بیاورند.

لذا راه مقابله با این نقشه شیطانی و فائق آمدن بر آن این است که محمد خاتمی به گونه نامزد واحد از سوی همه اصلاح طلبان حکومتی و خارج از مدار حاکمیت و سایر آزادیخواهان، مورد حمایت قرار گیرد تا بتواند در آینده از موضع قدرت و با اقتدار برنامه اصلاحات را پیش ببرد. بدیهی است اگر قصد برخی از اصلاح طلبان از ورود به کارزار انتخابات، استفاده از موقعیت خود در مقام نامزد ریاست جمهوری برای طرح و تبلیغ خواستههای اساسی مردم با شفافیت و صراحت بیشتر بوده است، تا در سطح کشور بحث در بگیرد و احیاناً محمد خاتمی نیز تشویق شود که شفاف تر مسائل اساسی مورد نیاز جامعه را مطرح سازد، در این صورت می شد ورود آنها را به کارزار انتخاباتی مثبت و مفید ارزیابی کرد. با این شرط که قبل از آخرین مهلت برای رای گیری، به نفع محمد خاتمی کنار بروند و هواداران خود را برای دادن رای به خاتمی تشویق کنند. از اما و اگرها که بگذریم، اینک شورای نگهبان با گزینش تنها ۱۰ نفر از میان ۸۰۰ نفر و اندی نامزد، که قاطبه آنها افراد وابسته به جناح راست هستند، صورت مساله را خیلی ساده کرده است. از اصلاح طلبان به جز شخص خاتمی، تنها یکی دو نفر از نامزدهای منتسب به کارگزاران در لیست باقی مانده اند. تصور نمی کنم این یکی دو نفر قادر باشند آن نقشی را در طرح خواستههای اساسی مردم در زمینه توسعه سیاسی و شفاف تر کردن مسائل مورد انتظار مردم به گونه ای که در بالا اشاره کردم، ایفا نمایند. اینک بار محمد خاتمی به عنوان تنها نامزد معتبر اصلاح طلب و طرفدار توسعه سیاسی، به مراتب بیشتر و سنگین تر شده است. امیدوارم که بتواند از عهده آن بر بیاید و عزم و اراده آن را هم داشته باشد. به همین نحو، وظیفه احزاب و تشکلهای وابسته به جنبش دوم خرداد و دیگر احزاب و سازمانهای سیاسی اپوزیسیون آزادی خواه و مطبوعات نیز دو چندان شده است، تا مردم و بویژه جوانان و دانشجویان و زنان دلسرد را به امید آینده ای بهتر به پای صندوقهای رای بکشانند.

ب.م. : حال با توجه به چنین وضعیتی، به نظر تو نیروهای اصلاح طلب اپوزیسیون در قبال این انتخابات چه سیاستی باید اتخاذ کنند؟

ب.ا. : به باور من نیروهای اصلاح طلب اپوزیسیون، از جمله نیروهای اصلاح طلب چپ لائیک نظیر حزب دمکراتیک مردم ایران، علیرغم نارضایتی خود از محدودیتهایی که جناح راست ←

← در روند انتخابات به وجود آورده و صدمات جدی به خصلت دمکراتیک انتخابات وارد ساخته است و با وجود انتقادات بجایی که به نحوه کار و سیاست چهار ساله دولت خاتمی دارند، می باید؛
اولاً - مردم را به شرکت هر چه گسترده تر در انتخابات فرا بخوانند. در شرایط حاکمیت دوگانه، سیاست تحریم یا رای سفید و در خانه نشستن نادرست و زیان بار است. زیرا ضرر آن اساساً متوجه جناح اصلاح طلب و جنبش آزادیخواهی کشور خواهد بود تا هسته راست و سرکوبگر رژیم.

ثانیاً - مردم را دعوت کنند تا اختلاف نظرها و سلیقه ها را موقتاً کنار بگذارند و به محمد خاتمی به گونه نامزد واحد رای بدهند. هر رفتار انتخاباتی که به شکستن و کاهش آراء محمد خاتمی بیانجامد، عملاً به نفع جناح راست و افراطیون رژیم تمام خواهد شد و بی گمان دود پیامدهای آن بیش از هر کس و هر نیروی سیاسی، به چشم آزادیخواهان خواهد رفت. حتی اگر انتخابات به دور دوم بکشد، در شرایط مشخص کنونی جمهوری اسلامی، به معنی شکست معنوی اصلاح طلبان و تضعیف محمد خاتمی در برابر تمامت گرایان است.

ثالثاً - اپوزیسیون اصلاح طلب، پس از اعلام حمایت خود از محمد خاتمی، می باید مصرانه از وی بخواهد که مشکلات این چهار سال و عوامل بازدارنده ای را که مانع از تحقق وعده های انتخاباتی او در چهار سال گذشته شده اند، بطور روشن و شفاف با مردم در میان بگذارد و با ارائه برنامه مشخص، خواسته های اساسی مردم و بویژه جوانان را منعکس سازد. برنامه ای که پلاتفرم انتخاباتی او و برنامه دولت آینده او برای توسعه سیاسی و حل مبرم ترین معضلات معیشتی و اشتغال مردم باشد. در این رابطه، وظیفه سنگینی بر عهده مؤلفه ها و تشکل های مختلف جنبش دوم خرداد قرار گرفته است که با ارائه طرح و برنامه و منشور و مانیفست و یا هر چارچوب مناسب تر دیگر، مسائل اساسی و مبرم را برای توسعه سیاسی و حل معضلات کشور در سطح جامعه مطرح کنند و از نامزد مشترک بخواهند که مخرج مشترک اساسی ترین مسائل را در برنامه انتخاباتی خود بگنجانند و بر اساس آن با مردم به گفتگو بنشینند. تنها با چنین شرطی است که می توان پویایی لازم را در میان مردم به وجود آورد و آنان را بسوی صندوقهای رای کشاند تا شاید حماسه ای باشکوه تر از دوم خرداد ۷۶ بیافرینند. باید مردم احساس کنند که چهار سال آینده به طور ملموسی بهتر از گذشته خواهد بود و گرنه به طور گسترده وارد میدان نخواهند شد. وظیفه نیروهای اصلاح طلب و تشکلهای وابسته به آن، بسیار سنگین و تعیین کننده است. زیرا همه چیز را نباید از یک نفر انتظار داشت. به ویژه آنکه محمد خاتمی در مقام ریاست جمهوری، محذورات و ملاحظاتی دارد که به هر حال او را محدود می کند. بگذریم از اینکه خاتمی زبان و منش خود را دارد و نباید انتظار غیر واقعی از او داشت.

به نظر من، آزادیخواهان اصلاح طلب در خارج از کشور نیز به نوبه خود می باید خواسته های خود را بر محور « ایران برای همه ایرانیان » و توسعه سیاسی ارائه دهند و از همه امکانات ارتباطی بین المللی برای رساندن صدای خود به هم میهنان داخل کشور به طور فعال استفاده بکنند. هنوز کار جدی در این باره آغاز نشده است. سند اخیر پلنوم وسیع حزب دمکراتیک مردم ایران درباره انتخابات، قدم مثبت و نمونه ای برای این نوع کارها است، اما کافی نیست. نباید از نظر دور داشت که سرنوشت ما جدا از سرنوشت هم میهنان اصلاح طلب و آزادیخواه داخل نیست.

(این گفتگو ادامه دارد)

نباید از دگرگونی های ...

مسالمت آمیز نیز هست، بارها و در مناسبت ها و شرایط مشخص اعلام کرده که آماده است در صورت لغو همه موانع غیر قانونی که مانع فعالیت آزادانه این نیروها در ایران می شود، فعالانه در صحنه سیاسی ایران حضور یابد و در کنار دیگر شهروندان و با حقوق برابر در مبارزه ای که در جریان است شرکت کند و برنامه ها و راه های پیشنهادی خود را برای حصول به جامعه ای پیشرفته ارائه دهد. اما متأسفانه در سال های اخیر نیز که گفتمان جامعه مدنی و توسعه سیاسی در جامعه نشر و رواج یافته و گام های معینی نیز در راه گشودن فضای سیاسی کشور برداشته شده است، هنوز برای بخشی از این نیروها، نه تنها فرصت های برابری ایجاد نشده بلکه موجودیت آنها نیز زیر علامت سؤال می رود و حیثیت شان وجه المصلحه نیروهای قرار می گیرد که اکنون در برابر هم قرار گرفته اند.

نیروهای اپوزیسیون خارج از نظام و خارج از کشور بر این نکته توجه دارند که صحنه سیاسی ایران مختص به نیروهایی نیست که از کناره های نظام جدا شده و اکنون به جمع بندی های دیگری اگرچه آزادیخواهانه رسیده اند و یا هنوز در باتلاق تفکرات انحصارگرایانه حاکم دست و پا می زنند. جامعه پویا و فعال کشور دیر زمانی است که در جستجوی یافتن آلترناتیوهای است که فراتر از بدیل های نظام، فکر دمکراسی اجتماعی و یا بازگشت به مناسبات پیش از انقلاب را در ایران مطرح می کنند. جامعه با وجود تفوق نیروهای جزم اندیش، به سرعت به سوی مدرنیسم پیش می رود و دیگر افکار و عقایدی را که حرکت جامعه را به جلو مسدود می کنند بر نمی تابد.

نیروهای اپوزیسیون در کنار رویت تحولاتی که در هرم و ساختار حاکمیت در جریان است و مهر خود را بر سرنوشت سیاسی کشور می گذارد، نباید از دگرگونی هایی که در زیر ساخت جامعه در جریان است غافل بماند و نیروهای اجتماعی وسیعی را که دیگر هیچ وابستگی فکری و اخلاقی به نظام ندارند از چشم دور بدارد. نیروهای اپوزیسیون بویژه نیروهای لائیک و دمکرات نمی توانند به صرف همسویی با نیروهای موسوم به دوم خرداد و با اشاره به ضرورت های تاکتیکی برای مقابله با پورش نیروهای محافظه کار، از مطرح ساختن آلترناتیوهای خود چشم ببوشند و به زائده ای از نیروهای مذهبی دوم خرداد تبدیل شوند. نیروهای اپوزیسیون لائیک و دمکرات باید به اکثریت عظیم مردم که خارج از جناح بندی های سیاسی درون نظام می اندیشند و به تجربه می دانند که در فردای جمهوری اسلامی نیز آینده ای هست تکیه کنند و سرنوشت و آینده جنبش را به حرکت های تاکتیکی نیروهای درون نظام گره نزنند.

معیار پشتیبانی اپوزیسیون از نیروهای دوم خرداد و ریاست جمهوری، میزان عمل آنها به وعده هایی است که به مردم داده اند. رویگردانی نیروهای دوم خرداد از سیاست بازی و اقتدار در عملکرد سیاسی و استفاده از اهرم هایی که در دست دارند، نشان خواهد داد که امیدهایی که مردم به این نیروها بسته اند واقع بینانه بوده یا یکبار دیگر نیز شانس تاریخی برای انجام برخی دگرگونی های دمکراتیک در ایران از دست خواهد رفت. پشتیبانی از سید محمد خاتمی مشروط به پایبندی او به برنامه هایی است که اعلام کرده است و این در افکار عمومی نباید به معنای تطابق کامل اهداف سیاسی نیروهای اپوزیسیون لائیک و دمکراتیک با برنامه های او و هوادارانش درک شود. نیروهایی که دوم خرداد را تشکیل می دهند در موقعیتی قرار ندارند که بتوانند به یکباره بندهای خود را با نظام بگسلند و رها یافته از این بندها در کنار اکثریت مردم ایران در راستای ایجاد شرایطی فارغ از تبعیض های مذهبی، مسلکی و سیاسی گام بردارند. نیروهای اپوزیسیون بویژه در خارج از کشور مجاز نیستند استراتژی خود را به توانایی های تاکتیکی و لحظه ای این نیروها محدود سازند و در موقعیتی نظیر انتخابات، از ارائه تحلیلی که بی شک برای اصلاح طلبان درون نظام هم مفید خواهد بود صرف نظر کنند.

در آستانه انتخابات ریاست جمهوری

فرستی برای انجام یک همه پرسی درباره سرنوشت اصلاحات

سید محمدخاتمی پس از مدتها تردید، سرانجام آمادگی خود را برای شرکت در مبارزات انتخاباتی و دور دیگری از ریاست جمهوری اعلام کرد. با وارد شدن او به کارزار مبارزات انتخاباتی، مسئله واکنش در برابر انتخابات و ضرورت اعلام موضع در برابر این انتخابات، از اهمیت زیادی برخوردار است. اعلام آمادگی خاتمی برای شرکت در انتخابات به این معناست که او عملاً جدی ترین نامزد این دور از انتخابات است و رقیب قابل محاسبه ای برای او دیده نمی شود.

سید محمد خاتمی اعلام کرده است که به دلیل خواست مردم و علیرغم علاقه قلبی خود دست به این اقدام می زند و امیدوار است که بتواند در این دور به بسیاری از وعده های خود جامه عمل ببوشاند. به نظر او فرصت های تاریخی بسیاری برای استقرار مردم سالاری در ایران از دست رفته و استبداد ناشی از عدم پیوند میان مردم و حکومتیان، دارای پیامدهای منفی برای کشور بوده است.

بسیاری از اصلاح طلبان در هفته های اخیر اعلام کرده اند که دوم خرداد و سید محمد خاتمی آخرین امکان برای انجام اصلاحات از درون نظام است و در صورت شکست این امکان جامعه با تنش های خشونت آمیز برای براندازی روبرو خواهد شد.

سید محمدخاتمی در این دور از ریاست جمهوری، وظایف سنگین تری برعهده دارد و وامدار مردمی است که به امید بهبود شرایط زیستی خود، از او و دولتش حمایت کرده و زمان معینی نیز برای تحقق خواست های خود در نظر گرفته اند. جوانانی که در دور نخست ریاست جمهوری خاتمی تازه پا به دوران بلوغ گذاشته و در پی طرح ریزی آینده خود بودند، اکنون تجربه چهار ساله ای از تلخی نیافتن دورنمایی قابل قبول برای خود را پشت سردارند و تنها حمایت خود را منوط به این امر کرده اند که آلترناتیو دیگری وجود ندارد.

سید محمد خاتمی در این دور از ابتدا از حمایت مجلسی برخوردار است که در

راستای اهداف او گام برمی دارد و آماده است به طرح های اصلاح گرانه او چارچوب قانونی بخشد و سدهایی را که قانون موجود در برابر توسعه سیاسی و اقتصادی و برقراری عدالت اجتماعی ایجاد کرده است از میان بردارد. دولت سید محمد خاتمی، این تعهد را متقبل شده بود که مقدمات استقرار جامعه مدنی را تدارک ببیند و در سال هایی که برای کشور سرنوشت ساز است، به دگرگونی های بنیادی در جامعه دست زند و به نوسازی آن بر اساس موازین امروزی و سازگار با خواست های میلیون ها ایرانی بپردازد. اینک دولت خاتمی با همراهی مجلس شورای اسلامی و اکثریت قاطعی که از اصلاحات پشتیبانی می کنند، باید موانع حقوقی در برابر آزادی های فردی و اجتماعی جامه را از سر راه بردارد. او باید مسئله ممنوعیت انتشار بسیاری از مطبوعات اصلاح طلب را مورد بررسی جدی قرار دهد و قانون مطبوعاتی را از تصویب بگذرانند که با ضروریات روز جامعه همخوانی داشته باشد.

او همچنین باید مسئله آزادی فعالیت های سیاسی و مبانی قانونی فعالیت احزاب را مورد بررسی قرار دهد و با مینا قراردادن حق آزادی تشکل و فعالیت سیاسی که در قانون اساسی نیز منعکس است، مبانی حزبی و ساختاری مردم سالاری را تقویت کند. خاتمی باید ممنوعیت فعالیت بسیاری از احزاب و تشکل های مردمی را که به گونه ای غیرقانونی صادر شده اند لغو کند و از بسیاری از ایرانیان که به دلیل وجود چنین قوانینی، از حقوق ابتدایی شهروندی خود محروم شده اند، حمایت کند.

دولت آینده، که این بار باید با پیگیری از دخالت ها و نفوذ جناح های انحصارگر مخالف اصلاحات در امان بماند، وظیفه دارد با تصویب قوانینی با روح دموکراتیک، به آغاز اصلاحات در قوه قضاییه دست زند و با اینکار یکی از سنگرهای مهم محافظه کاران برای جلوگیری از تعمیق روند اصلاحات را دموکراتیزه کند. ضعف های ساختاری و دیدگاهی در دستگاه قضایی کشور، باعث آن شده است که امنیت قضایی از میان برداشته شود و این ارگان مهم کشوری، به

جای ترویج عدالت به مامن بی عدالتی و حق کشی و برخوردهای جناحی تبدیل شود.

بیست و سه سال از پیروزی انقلاب و استقرار جمهوری اسلامی در ایران می گذرد. اکنون زمان آن رسیده است که دادگاه انقلاب و هرگونه دادگاه ویژه ای از جمله دادگاه ویژه روحانیت برچیده شود و سیستم یکدست قضایی بر اساس قوانین مصوبه در مجلس شورای منتخب مردم برپا گردد.

از جمله موارد بسیار حیاتی برای اصلاحات و وظایف فوری دولت و مجلس شورای اسلامی، رفورم قانون انتخابات در کشور به ویژه حذف نظارت استصوابی شورای نگهبان است، که آزادی انتخاب مردم را محدود به افرادی می کند که از صافی این ارگان گذشته باشند.

دولت و مجلس وظیفه دارند با تصویب قوانین مقتضی به استقرار امنیت اقتصادی و ایجاد چارچوب های لازم برای فعالیت های اقتصادی یاری رسانند و از فرار سرمایه های مادی و معنوی جلوگیری کنند. دولت آقای خاتمی وظیفه دارد جلوی امانت خواری و سلطه آفازاده ها را بگیرد و ساختارهای موازی ناظر بر مدیریت اقتصاد کشور را از میان بردارد و مبانی قانونی امنیت سرمایه گذاری ها و از جمله سرمایه گذاری های خارجی را که باید به گونه ای شفاف و آشکار صورت گیرد تدارک ببیند.

لذا انتخابات ریاست جمهوری، باید بیش از آنکه وسیله ای باشد برای تعیین رئیس جمهوری آینده کشور، فرصتی باشد برای انجام یک همه پرسی درباره سرنوشت اصلاحات در کشور و توجیه سیاسی و اخلاقی ضرورت تجدید نظر در مواد قانون اساسی و تدارک گسترده مقدمات همه پرسی برای تصویب قانون اساسی جدید. توصیه برای رای دادن به نامزدهای ریاست جمهوری منوط به پاسخگویی به این ملزومات است که تعلق در آن به سود انجام تحولات مسالمت آمیز در ایران نیست.

درباره «توطئه براندازی»!

توضیح راه آزادی: نامه زیر را یکی از کسانی برای ما ارسال نموده که در جریان موج بازداشت‌های اخیر نیروهای ملی - مذهبی دستگیر و پس از ۳ هفته از زندان آزاد شده است.

ساعت ۴ بعد از ظهر آخرین ۴ شنبه سال ۱۳۷۹، درحالی که از محل کار به خانه می رسیدم، مشاهده کردم چند مرد سیاهپوش پشت در خانه مشغول گفتگو با همسرم هستند. حدس زدم به احتمال زیاد برای جستجوی خانه و یا دستگیری من آمده اند. باتوجه به فاصله ۵۰ - ۴۰ متری با در خانه، توانستم بدون جلب توجه کوچه را ترک کنم. مردان سیاهپوش با حکم دستگیری وارد خانه می شوند و در جستجوی «اسناد و مدارک» همه کتابها و پرونده ها و پوشه ها را زیر و رو می کنند. تعدادی از مدارک از جمله یادداشت های شخصی من درباره مسائل تاریخ معاصر ایران و یا اطلاعاتی های نیروهای ملی و مذهبی و برخی کتابها و نوارها را در ۴ کارتن به عنوان مدرک ضبط می کنند و پس از چند ساعت انتظار، حوالی ساعت یک نیمه شب خانه را ترک می کنند. من هم از طریق همسایه ها متوجه حضور آنها و مسئله دستگیری خودم شدم. ۳ روز بدون مراجعه به خانه نزد دوستان و آشنایان بسربردم و در تماس با دفتر ریاست جمهوری و تشکل های دانشجویی، خواستار پیگیری مسئله شدم. سرانجام باتوجه به اینکه دیگر خبری از مردان سیاهپوش نبود، به خانه بازگشتم. صبح زود دومین روز سال جدید، مردان سیاهپوش بار دیگر به خانه ما مراجعه کردند و با تهدید همسرم به او توصیه کردند در دستگیری من با آنها همکاری کند. من که شاهد این گفتگو بودم، خودم را در اختیار آنها گذاشتم. مردان سیاهپوش مرا سوار اتومبیل بنزی کردند و با بستن چشمانم به سوی مقصدی نامعلوم حرکت کردیم. در راه از آنها پرسیدم مرا به کجا می برید؟ یکی از آنها پاسخ داد که باتوجه به حساس بودن مسئله نمی توانند محل بازداشت را به من بگویند. پس از مدت کوتاهی به محل مورد نظر رسیدیم. مردانی را که دیگر چهره آنها را نمی توانستم ببینم مرا به داخل سلول انفرادی کوچکی هدایت کردند. ۳ روز بدون خبر و تماس با دنیای

بیرون گذشت، بدون آنکه من بتوانم کسی را ببینم و یا بتوانم حدس بزنم برنامه دستگیرکنندگان چیست؟ من پیش از بازداشت خودم مطلع شده بودم که شماری از دوستانم در میان نیروهای ملی - مذهبی دستگیر شده اند، ولی از داخل سلول قادر به تماس با زندانیان دیگر نبودم.

روز چهارم دستگیری با چشمان بسته مرا به داخل اتاقی بردند که در آنجا دو نفر بازجو در انتظار من بودند. بازجوها از من خواستند تا رابطه خودم را با نیروهای ملی - مذهبی و تشکل های دانشجویی بازگو کنم. من هم پاسخ دادم که شما مرا دستگیر کرده اید و منتظرم از زبان شما پیش از هرچیز علت دستگیری را بفهمم. یکی از آنها گفت که در خانه شما مدارک فراوانی یافت شده است که از تلاش شما برای براندازی حکومت حکایت می کنند. من هم پاسخ دادم شما این «مدارک» را پس از حکم جلب پیدا کرده اید، چه دلیلی برای دستگیری من داشتید؟ بازجو با لحنی تمسخرآمیز گفت که هدف ها و برنامه های شما به قدری روشن است که نیازی به مدرک مهمی ندارد. شما درحال سازماندهی جوانان و دانشجویان برای عملی کردن براندازی هستید. من هم گفتم که همه فعالیت های ما قانونی و علنی است و قصد ما مشارکت در انتخابات ریاست جمهوری است، همانطور که در انتخابات مجلس دست به تبلیغات زده بودیم. پرسیدم کجای دنیا شرکت در انتخابات قانونی و تلاش برای ورود به نهادهای رسمی جرم براندازی به شمار می رود؟ درصورت ادامه این استدلال باید گفت که جبهه دوم خرداد هم در حال براندازی است. یکی از دو بازجو با قطع حرف من گفت، اگر جناح های افراطی دوم خرداد قدرت را به دست گیرند، براندازی عملی شده است.

بحث ما درباره مفهوم و معنای براندازی ۲ ساعت به طول انجامید و دو بازجو به جای ارائه مدارک مربوط به قصد من برای سرنگونی، با کمال میل در یک گفت و شنود سیاسی شرکت کردند. بازجوها در این ۲ ساعت بارها به نامه ها، اطلاعاتی ها و نوشته هایی اشاره کردند که از خانه من با خود برده بودند و همه این «مدارک» پیش تر در روزنامه ها و یا از طرق دیگر در دسترس مردم قرار گرفته بودند. با بازگشت به سلول

انفرادی، بار دیگر دوران تنهایی، سکوت و تاریکی آغاز شد. دو روز پس از بازجویی اولیه، به من اطلاع دادند که قاضی قصد تفهیم اتهام را دارد. بار دیگر مرا با چشمان بسته به همان اتاق بردند. قاضی از من خواست چشمانم را بازکنم. من بی حرکت قادر به هیچ واکنشی نبودم. قاضی به من نزدیک شد و با خشونت از من خواست چشم بند را بردارم. با برداشتن چشم بند در مقابل خود روحانی جوانی را یافتم که با دو جوان مسلح در آنسوی اتاق پشت میزی مجلسی شیشه محاکمه ترتیب داده اند.

قاضی با ورق زدن پرونده ای که در مقابلش بود همان حرف های بازجوها را به عنوان اتهامات علیه من مطرح کرد. من هم با تکرار مسئله غیبت وکیل مدافع، به ایشان توضیح دادم آنچه که به عنوان اتهام از آن یاد می شود، در حقیقت فعالیت قانونی و علنی من بوده است و در صورت عدم انطباق آن با قوانین کشور می بایست مسئولین به طور عملی و زودتر جلوی آن را می گرفتند. انتقاد به ولایت فقیه و قانون اساسی هم از حد اندیشه و بحث فراتر نمی رود. قاضی از من خواست تا پاسخ ها و دلایل خودم را به طور کتبی ظرف ۲۴ ساعت ضمیمه پرونده کنم. من هم پاسخ ۴۰ صفحه ای در رد اتهام براندازی نوشتم و از طریق نگهبان سلول برای قاضی فرستادم. ۳ روز بعد یکی از دو بازجو مرا بار دیگر با چشم بسته احضار کرد و اینبار پس از طرح دهها پرسش بی پایه درباره فعالیت های دانشجویی من در سال های گذشته و دیگر فعالیت های سیاسی و فرهنگی به طور غیرمنتظره ای به من گفت که به زودی با ضمانت آزاد خواهیم شد.

باوجود اعلام خبر از سوی بازجو، من دو هفته در زندان انفرادی بدون تماس با دنیای بیرون ماندم و سرانجام مرا بار دیگر با چشمان بسته به خیابان شریعتی بردند و آزاد کردند. پیشتر برادرم با گروهگذاشتن سند خانه، زمینه آزادی مرا فراهم کرده بود.

دوره کوتاه دستگیری، با آنکه بدون شکنجه بدنی و آزار گذشت، ضربه روانی بزرگی برای من بود. من نومیدتر از همیشه از خودم سوال می کنم، چگونه خواهیم توانست روزی از این دایره بسته شوم خارج شویم؟

جوانان، جامعه ایران را تغییر خواهند داد!

«جوانان ایران - صداهای تغییر» (۱)
 عنوان مجموعه ای است که با همت دلفین مینویی خبرنگار رادیوی فرانسه در ایران، درباره زندگی و مسائل امروز جوانان ایران به زبان فرانسه به چاپ رسیده است. این کتاب که از ۱۵ آوریل ۲۰۰۱ در همه کتابفروشی های بزرگ فرانسه در دسترس علاقمند قرار گرفته، از انتشارات اوترمان (گونه دیگر) است. ویژگی اصلی کتاب جوانان ایران، جای ویژه ای است که به آثار، نوشته ها، عکس ها و حرف های جوانان در کنار تحلیل های سیاسی و یا جامعه شناسانه داده شده است. در حقیقت کتاب مخلوطی از دو مجموعه است. در بخشی از کتاب، پژوهشگران و اهل قلم درباره ابعاد گوناگون مسائل و بحران جوانان در جامعه ایران به بحث پرداخته اند. بخش مهم دیگر کتاب نوشته ها و آثار خود جوانان است درباره زندگی روزمره، مسائل، مشکلات، هوس ها، دوست داشتن ها و تنفرها و معنایی که آنها به مسائل و رویدادهای مهم جامعه می دهند، در حقیقت این نگاهی از درون به جوانان توسط خود جوانان به عنوان بازیگران و سوزه های اجتماعی است که به نوعی تحلیل های «بیرونی» دانشگاهیان و پژوهشگران را قابل درک و دارای معنی می کند. در کنار این ویژگی مهم، باید به تازگی دیگر کتاب اشاره کرد که به نوع نگاه آن به مسائل اجتماعی ایران مربوط می شود. کتاب از دریچه بدبختی ها، فشارها، تنگناها و کمبودها - که فراوان می توان همه جا درباره آنها مطالبی یافت، به مسائل اجتماعی و فردی جوانان نگاه نمی کند. نگاه اصلی کتاب متوجه شیوه زندگی چگونگی شکل گیری فرهنگ پنهان جوانان، دور زدن ممنوعیت ها، کنار آمدن با سختگیری ها و خنثی کردن آنها است. در مقدمه کتاب، فرهاد خسروخاور به نقش فعال جوانان در جامعه امروز ایران و وزن و اهمیت کمی آنها (۳۰ میلیون نفر کمتر از ۲۰ سال و ۲۰ میلیون نفر بین ۱۵ تا ۲۹ سال) اشاره می کند و به موقعیت امروز آنها که با گذشته بسیار متفاوت است: تقریباً همه بچه ها به مدرسه می روند و زبان فارسی را همگی صحبت می کنند. انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی نسلی را پرورش داده است که با نظام ارزشی و فرهنگ رسمی و حکومتی بیگانه اند. سرخوردگی، کینه و بغض، احساس درونی شده و عمومی جوانان است که هر روز در معرض اذیت و آزار و محدودیت

های تحمیلی از سوی گروه های فشار رسمی و غیررسمی قرار دارند. جوانان را امروز با شعارها و آرمان های انقلابی و ایدئولوژیک سالهای ۵۰ و ۶۰ شمسی کاری نیست و آنها مشکلات کشور ما را ناشی از بیگانگان و غرب و آمریکا نمی دانند. این جوانان در جستجوی برپایی جامعه آرمانی نیستند و برای نابود کردن اسرائیل و آمریکا هم بسیج نمی شوند. آنها از اسلام انقلابی آیت الله خمینی و شریعتی فاصله گرفته اند. جوانان به طور فعال با دنیای خارج ارتباط دارند و فرهنگ جهان، بعد مهمی از فرهنگ جوانان را تشکیل می دهد. رسانه های جمعی داخلی و خارجی، حضور میلیون ها ایرانی در اروپا و آمریکا و آسیا و گسترش شبکه اینترنت جوانان ما را به دنیای بیرون وصل می کنند. در ۴ سال گذشته، جوانان خواست خود را برای دگرگونی و اصلاح جامعه از طریق مشارکت فعال در ۳ انتخابات پیشین نشان داده اند و در انتظار پیشرفت اصلاحات، بازگشت ایران به جامعه جهانی، بوجود آمدن سیمای بهتری از ایران نزد افکار عمومی، نظام جدید مبتنی بر احترام به آزادی های فردی و اجتماعی، کاهش نقش مذهب و دولت و رونق اقتصادی هستند. کتاب با یادداشت های شخصی ابوالفضل ابراهیمی، دانشجوی ۲۰ ساله ای آغاز می شود که در بطن حوادث سالهای ۱۳۷۷ و ۱۳۷۸ زندگی کرده است. ابراهیمی در نوشته خود از شور و هیجان باز شدن فضای جامعه و حیات دوباره جوانان و دانشجویان و امیدها و انتظارات آنها حرف می زند، از صف طولی در برابر روزنامه فروشی ها، شرکت در بحث های جمعی و احساس مشارکت و مفید بودن. آنگاه دوران تلخ و سرخوردگی شروع می شود. حادثه کوی دانشگاه، بستن روزنامه ها و دستگیر شدن روزنامه نگاران. نویسنده در بخشی از یادداشت های خود به فعالیتش در ایسنا - آژانس خبری مستقل دانشجویان - اشاره می کند و نقش مهمی که این رسانه برای ارتباط دادن جوانان با یکدیگر ایفا می کند. در آخرین بخش یادداشت های او می خوانیم: «چندماه پیش اطلاعیه کوچکی در صندوق نامه ها یافتم که جوانان را دعوت به گفتگو پیرامون موضوعات جالبی مانند جوانان و ممنوعیت ها، انتظار جوانان از مذهب، جوانان ایران و رابطه با ارزش های غربی و ... می کرد. مبتکر این بحث جمعی،

سازمان ملی جوانان است که زیر نظر ریاست جمهوری فعالیت می کند. این برای نخستین بار است که دولت برای تماس و گفتگوی مستقیم با جوانان قدم پیش می گذارد. منم مقاله ای درباره رابطه دختر و پسر نوشتم و برای سازمان جوانان فرستادم. از آن هنگام از من برای شرکت در دو کنفرانس دعوت شده است ...». احسان جاوید جوان دیگری اهل ساوه، از خاطرات در دوران سربازی خود می نویسد. او که برادر یک شهید جنگ ایران و عراق است، لحظه ای از دغدغه و وحشت مادر از سرنوشت خود آسایش ندارد. احسان جاوید از دوستان این دوره می گوید، جوان دانشجوی مهندسی که به خاطر گوش دادن موسیقی راک در کنار یک دختر، با تصمیم کمیته انضباط دانشگاه آزاد، از ادامه تحصیل محروم شده است. او می نویسد: «من با پنج جوان کرد در یک اتاق هستیم. شب، ۶ نفری باید به طور مخفیانه یک واک من را برای گوش دادن موسیقی بین خود تقسیم کنیم. افسران آذری سربازخانه دائماً کردها را تحقیر می کنند. به این جوان های روستایی گفته می شود که کثیف هستند و در بسته هایی که خانواده هایشان از کردستان می فرستند، موش پیدا می شود. باوجود اجباری بودن مراسم مذهبی و نماز و روزه، بسیاری از زیر این کار درمی روند. در ماه رمضان با سرشماری های از وضعیت ۱۲۰ نفری که در خوابگاه هستند، با اطمینان می توان گفت که حتی ۶۰ نفر هم روزه نمی گیرند. هنگام تلفن به خانواده، کسانی در کنار تلفن ها کشیک می دهند تا بچه ها با دوست دخترهای خودشان حرف نزنند ...». «... امروز ما را دسته جمعی به تئاتر بردند. نمایش تبلیغی درباره جنگ، مردی زخمی که یک پای خود را در جنگ از دست داده است به خانه برمی گردد و زندگی جدیدی با زنش آغاز می کند. بازیگران بسیار مبتدی و غیرحرفه ای هستند. سالن تئاتر نیمه خالی است. به گفته مسئول پادگان، فستیوال تئاتر هدف آشنا کردن با رویدادهای دوران انقلاب و جنگ را دنبال می کند. از خودم پرسیدم برای چه ما را به تئاتر آورده اند، کافیس پیچ رادیو را باز کنیم و به سخنرانی های بی پایان و تکراری گوش دهیم که درباره جنگ و انقلاب ایراد می شوند ...». احسان جاوید در یادداشت های خود به زندگی مردم در مراغه و نحوه دسترسی آنها به وسایل ارتباط جمعی خارجی ←

← و نوارهای ویدیویی فیلم های جدید خارجی اشاره می کند و شبکه های نامرئی که در کار پخش محصولات فرهنگی همه جا فعال هستند.

افسانه دختر جوان دیگری، در یک بحث جمعی از مسئله حجاب زنان سخن می گوید: « برای من مسخره ترین چیز جامعه همین حجاب است. جای واقعی حجاب در موزه و نه در زندگی اجتماعی است. من به خاطر تنفر از حجاب ترک تحصیل کردم. هربار که برای خرید مجبورم از خانه خارج شوم حس می کنم با گذاشتن روسری تغییر قیافه داده ام».

علی در جواب او می گوید: « به نظر من حجاب باید یک مسئله فردی تلقی شود. مسئله مهم احترام به سنت ماست بدون آنکه این کار به صورت تحمیل به دیگران درآید. من نه موافق اجباری بودن حجاب هستم و نه موافق برداشتن اجباری حجاب. ما باید احترام به یکدیگر را یاد بگیریم...».

فرهنگ و جوانان

بخش مهمی از کتاب، به رابطه جوانان با فرهنگ و هنر و آثار آنها اختصاص دارد. عکس های شادآفرین قادریان، حسن صباغچیان، پیمان هوشمندزاده، رضا معطریان و فرزانه خادمیان ما را به دنیای واقعی زندگی جوانان می برند. در این بخش دو گفتگوی جالب با سمیرا مخملباف و بهرام قبادی کارگردان فیلم «زمانی برای مستی اسب ها» می خوانیم که تا حدودی ذهنیت جوانان امروز در برخورد با هنر و رابطه آنها با سینما را منعکس می کنند. سینما در کنار فوتبال مهم ترین سرگرمی و تفریح جوانان است و فیلم سازی و کار سینما به صورت یک حرفه جدی مورد علاقه جوانان درآمده است.

دلفین مینویی در مقاله خود پیرامون زایش تئاتر جدید ایران و استقبال ده ها هزار نفر از فعالیت های هنری در تئاتر، به سراغ برخی بازیگران و هنرمندان جوان می رود تا معنایی که آنها به کار تئاتر خود می دهند را به خواننده بشناساند. کارگردان جوانی به وی می گوید: «تئاتر برای ما، محلی برای خالی کردن عقده شده است. زمانی که به تمرین نمایشنامه مشغولیم، دردهایمان از نظام و زندگی را بیرون می کنیم و زمان اجرای واقعی به صورت امکان برای تماس بیشتر جوانان درمی آئیم. کار تئاتر به ما امکان می دهد از روح آزادی برخوردار شویم...».

مسئله زنان در لابلای مطالب کتاب تقریباً همه جا حاضر است. نوشین احمدی خراسانی سردبیر مجله جنس دوم از ویژگی های جنبش زنان در ایران امروز در بخش های مختلف می گوید. در میان حرف های مربوط به جنبش امروزی زنان، روزنامه نگار جوان به مقایسه بین جنبش اسلامی زنان و

همه فیلم هایی که درباره پیشرفت علمی، فنی و پزشکی در تلویزیون پخش می شوند اروپایی یا آمریکایی هستند. من از خودم می پرسم چطور غربی ها که اینهمه غرق فساد هستند می توانند همزمان در علم و فن پیشرفت کنند. حقیقتش را بخواهید من سردرگم شده ام...».

فربا عادلخواه نویسنده دیگر این مجموعه است که مقاله اش را درباره عشق و مسائل جنسی در جمهوری اسلامی نگاشته است. به نظر عادلخواه مسائل جنسی در مرکز بحث های اجتماعی و در مرکز توجه جوانان و رابطه آنها با حکومتی قرار دارد که به خود اجازه می دهد حتی در خصوصی ترین امور مربوط به روابط خصوصی جوانان دخالت کند. عشق و مسائل جنسی سیاسی شده سبب می شوند که جوانها به طور دائم از این طریق با سیاست ها و نهادهای رسمی در تضاد قرار گیرند و از نظر نویسنده مقاله موفقیت کم نظیر فیلم تایتانیک در ایران از تاب عطش جامعه جوانان برای نوع جدیدی از روابط دختر و پسر بر پایه هوس های طبیعی و یا ماجراجویی های عشقی است. فربا عادلخواه به داخل خانه های امروز شهری در ایران می رود تا نشان دهد که روابط خصوصی دختر و پسر در فضای خانوادگی جایگاه ویژه و شایسته خود را پیدا کرده است و این موضوع را همچنان می توان در آثار هنری و نوشته های جوانان به خوبی مشاهده کرد.

سرانجام باید به ترجمه خوب مدیا کاشیگر از گزیده ای از اشعار شاعران جوان اشاره کرد که به شکل بسیار درستی آئینه تمام نمای زندگی و مسائل جوانان ایران به شمار می روند.

کتاب، مجموعه موفقی است از مقالات، نگاه ها و تحلیل های مربوط به زندگی جوانان. جوان زندگی کردن را می توان در همه آثار جوانان به خوبی دید. حتی در عکس ها همه چیز گویا و زنده و جوان هستند. پیمان هوشمندزاده با عکس های خود، خواننده را بی واسطه به کافه شوکا پاتوق جوانان در تهران می برد که در آن زندگی به شکل بسیار متفاوتی در جریان است. جایی که شاعران، هنرمندان و دوستداران فرهنگ از نسل جوان گرد می آیند و فضای خاص خودشان را به وجود می آورند.

1- JENNESSE D, IRAN -
Les voix Du changement

Paris, Editions Autrement,
Avril 2001

جنبش سایر زنان می پردازد. به نظر احمدی خراسانی لائیک ها امروز تلاش های خود را برای تأمین برابری زن و مرد و رفع تبعیض ها متمرکز کرده اند، درحالیکه زنان مذهبی توجه خاصی به تفسیر امروزی و مدرن از قوانین مبذول می کنند و همزمان با وجود فضاهای جداگانه برای مردان و زنان موافقت و یا به شدت از حجاب آنها در شکل اجباری اش دفاع می کنند. به نظر نویسنده باوجود اهمیت مسئله حجاب به ویژه برای دختران جوان، امروز باید همه توان جنبش زنان صرف اصلاح قوانین و از میان بردن تبعیض ها در زمینه طلاق، کار و تحصیل و زمینه های مشابه شود.

سعید پیوندی در مقاله خود به اصلی ترین مسائل تحولات اخیر آموزش عالی در ایران می پردازد و از جمله به ظهور دو پدیده جدید در سال های ۷۰ اشاره می کند. پدیده نخست، گسترش بیکاری در میان فارغ التحصیلان آموزش عالی حتی در مورد رشته هایی مانند پزشکی است که به طور سنتی از ضمانت شغلی کاملی برخوردار بوده اند. علت بروز این پدیده رکود بازار کار ایران و عدم رشد اقتصادی و ناکافی بودن سرمایه گذاری های جدید است. پدیده دوم پیش گرفتن دختران از پسران در سطح آموزش عالی است که پیامدهای مهمی بر ساختار بازار کار و روابط اجتماعی میان زن و مرد برجا خواهد گذاشت. طی دو سال اخیر، حدود ۶۰ درصد پذیرفته شدگان در دانشگاه ها را دختران تشکیل می دهند و با ادامه این روند طی دو سال آینده تعداد دختران دانشجو - برای نخستین بار در تاریخ ایران - بیش از پسران خواهد بود.

مقاله مرتضی منادی به حضور ماهواره در زندگی روزمره جوانان و رابطه آن با رسانه های ملی پرداخته است. نویسنده با اشاره به سنگینی و غیرجذاب بودن برنامه های تبلیغی - ایدئولوژیک دولتی که ۴۵ درصد روزهای سال را شامل می شود، پناه بردن جوانان به رسانه های تصویری خارجی از طریق ماهواره را پیامد مستقیم این وضعیت می داند. مرتضی منادی در بررسی پژوهشگرانه خود به ویژه به تضادهایی توجه می کند که همزیستی رسانه های ملی با رسانه های خارجی در پی می آورند. دختر ۱۱ ساله ای در مصاحبه ای با پژوهشگر می گوید: « من به خدا و اسلام اعتقاد دارم. من به آنچه که پدر و مادرم و یا در مدرسه و تلویزیون درباره اسلام گفته می شود باور دارم. اما وقتی من برنامه های ماهواره را در خانه دوستانم می بینم بیشتر خوشم می آید...».

جوان مذهبی دیگری در رابطه با تلویزیون رسمی دولتی می گوید: « از یکطرف تلویزیون می گوید که غربی ها فاسد هستند و منشاء شر و از طرف دیگر

ادبیاتی در خدمت تحکیم ساختارهای مردسالار

برای زنان و مردان تعاریف متفاوتی دارد. ایثار و گذشت از وظایف زنان است و مردان در این عرصه سهمی برعهده نمی گیرند. تحمل جزء لاینفک زندگی زن به حساب می آید و مردان آفرینندگان شرایطی هستند که زنان مجبور به تحمل آن هستند. احترام به زنان به عنوان همسران در شعارها و کتابها و نوشته ها برای خواندن و فراموش کردن است. اما عکس آن در زنان وظیفه اساسی به شمار می رود.

تحمل، جزء لاینفک زندگی زن به حساب می آید و مردان آفرینندگان شرایطی هستند که زنان مجبور به تحمل آن هستند.

تا زمانی که این رعایت حقوق انسانی در میان زن و مرد به عنوان دو فرد انسانی در کانون خانواده انجام نگیرد، احقاق حقوق اجتماعی هم نمی تواند به واقع از تمام رنج زنان بکاهد. نمونه اش نوشته «فرزانه شجاع» در شماره قبل نشریه «راه آزادی» است که علیرغم اشکالاتی در چفت و بست دادن خود مطلب، گویای رنجی است که زنان در خارج از کشور هم باوجود برخورداری از حقوق اجتماعی می برند. نوشته «فرزانه شجاع» می تواند در مواردی از سوی خود زنان هم مورد انتقاد قرارگیرد که گسستن از یک مرد که عاطفه های زن را خدشه دار کرده است نمی باید کار دشواری باشد، اما نگاه دیگر این است که این رنج در عین حال خستگی تلاش هایی است که زنان سهم بیشتری در آن برای زندگی خانوادگی خود دارند و درد از دست رفتن آرزوهایی است که به تحقق آن ها امید بسته بودند و اندوه عدم مناسبات انسانی و برتری مردان در این زندگی مشترک است. این اندوه در عین حال بیانگر صداقتی هم هست که با خوشبینی می توان تصور کرد در مردان هم وجود دارد و آنها قادر به حرف زدن درباره آن نیستند. فرورفتن در نقش سلطه جویانه گاه چنان در مردان عمق می گیرد که خود هم باور می کنند که در گسستن عاطفی نمی باید خم به ابرو بیاورند. کارنامه ای عریض و طویل از گناهان زن می نویسند و آنها را مقصر در زمینه های مختلف قلمداد می کنند. در محل کارم زنی بعد از جدائی به من گفت که خسته است. خسته از اینکه تمام این سالها تلاش کرده است تا شوهرش او را دوست بدارد و بعد متوجه شده بود که عشق ورزیدن می باید منبع

خواندن کتابهایی از این دست سئوالات بسیاری را برمی انگیزد که جواب آنها بازم به همناواری ارکستری برمی گردد که زنان را در قالب های مورد پسند مردان قرار می دهد. چطور است که زنان در هیئت قهرمانان کتابها هم جسارتی نمی یابند؟ هر جسارت و شهامتی در آنها محتوم به نابودی است؟ چگونه است که داستان کتابها تکرار روزمرگی زندگی زنان است و کسالت و بی حوصلگی و سرخوردگی در خط خط نوشته های کتابها موج می زند؟ آیا دردهای زنان با خواندن این نوشته ها التیام می یابد؟ این احساس که در رنج بردن تنها نیستند و در گوشه و کنار جهان سرنوشتشان تکرار می شود از درد آنها می کاهد؟ فکر می کنند نویسنده ای در جانی پیدا شده تا زندگی آنها را به صورت کتاب بنویسد؟ این است که درد مشترک متحمل آن را آسانتر می کند؟ یعنی در هیچ کجای دنیا راه حلی برای این معضلات وجود ندارد؟

تغییر در مناسبات زن و مرد، تنها منوط به تغییر قوانین نیست. بهبود این وضعیت می باید از درون کانون های خانواده آغاز گردد.

کتابهایی از این دست، علیرغم محبوبیت و تیراژ بالایشان، در روحیه زنان نقش منفی بازی می کنند و هیچ کمکی به باز شدن فضای نوئی در مناسبات انسانی میان زن و مرد نمی کنند. به مردان جسارت می بخشند تا رفتار نابرابر خود با همسرانشان را، با اتکاء به فراگیربودن آن ادامه دهند و زنان را به تحمل و صبر می کشانند.

وقتی در عرصه های اجتماعی و سیاسی، مطلبی و داستانی نوشته می شود، حرف بر سر آرمانهاست و قهرمانان آرمانخواهی که تا پای جان بر سر خواسته هایشان پای می فشارند و آنجا هم که سر در راه آرمانهایشان می بازند باز به عنوان قهرمانان مورد تقدس قرار می گیرند و راهشان را دیگران پی می گیرند. اما در مورد زنان هر حرکت در جهت برآوردن حقوق انسانیشان بخصوص در عرصه خانواده محکوم به شکست است و هر تغییری در روال گذشته نامطلوب قلمداد می شود.

در عرصه سیاسی و اجتماعی از حقوق زنان سخن می رود که بسیار هم بجاست اما از حقوق فردی آنها حرفی به میان نمی آید. زندگی برابر و انسانی در کانون خانواده

اخیراً دوستی از ایران، دو کتاب به نامهای «دفترچه ممنوع» و «از طرف او» نوشته «آلبادسی پدس» ترجمه «بهمن فرزانه» را برایم آورد و تاکید کرد که این کتابها در ایران خوانندگان زن فراوان دارند و در میان آنها دست به دست می گردند. با اشتیاق آنها را خواندم تا ببینم چه چیزی در این کتاب ها وجود دارد که زنان را مجذوب کرده است. در پایان اندوهی بر دلم نشست که بازهم همان داستانهایی تکراری و رنج آور بودند: زندگی کسالت بار زناشویی، با بی مهری و بی توجهی شوهرانی که همه چیز را مقدم بر توجه به همسر خود می دانند. عشق نافرجام زنان به شوهرانشان که در دم سردی و بی مهری مردان خاکستر می شود. کتاب «از طرف او» زندگی مادر و دختری است. مادر به دنبال بی توجهی شوهر به دنبال عشقی دیگر زندگی خانوادگی را رها می کند و بعد از مدت کوتاهی به دلیلی نامعلوم اقدام به خودکشی می کند. در چشم دختر مادر همچنان به عنوانی قهرمانی باقی می ماند. مادری که در کندن از زندگی خانوادگی، همواره تشویق و حمایت دختر را داشته است. سرنوشت دختر اما چیزی بهتر از مادر نیست. او به همسرش که از فعالین سیاسی در جنبش ضدفاشیستی ایتالیاست عشق می ورزد، اما مرد همواره او را در کنار خود از یاد می برد و تمام تلاش زن برای جلب توجه او بی ثمر می ماند. کتاب با تراژدی قتل مرد به دست همسر خود پایان می یابد. جمع پیرامون علیه زن برمی آشوبد و در دادگاه علیه او شهادت می دهند و مرد را به عنوان رفیق سیاسی با ارزشی می ستایند.

در عرصه سیاسی و اجتماعی، از حقوق زنان سخن می رود که بسیار هم بجاست، اما از حقوق فردی آنها حرفی به میان نمی آید.

کتاب «دفترچه ممنوع» زندگی زنی است که تمام وقت و انرژی خود را صرف زندگی زناشویی و بچه هایش می کند، در خانه ای که حتی نمی داند دفترچه خاطراتش را در کجا بگذارد، چرا که حریمی در آن خانه برای او وجود ندارد. او در ادامه، عشقش به مردی دیگر را که زندگی او را دگرگون می کند و فضائی تازه به آن می بخشد، فدای زندگی خانوادگیش می کند و به نقش تکراری و خسته کننده اش که در آن سوی شوهرش نادیده گرفته می شود ادامه می دهد.

حرمت انسانی

در بحث حرمت انسانی، باید میان جنبه حقوقی آن که شامل هر انسان به صورت مشخص (فرد انسان) می شود و بحث اتیک در این مورد که دریافتی آیده آل از مفهوم حرمت انسانی است، تفکیک قائل شد.

در گزارش کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل، بار دیگر به نقض حقوق بشر در ایران اشاره شده است. متأسفانه نقض حقوق بشر در ایران، فقط به یک عرصه محدود نبوده و مواردی چون شکنجه فعالین سیاسی، دستگیریهایی بدون دلیل، محاکمه های بدون حضور وکیل، تعطیل مطبوعات تا نقض حقوق اولیه شهروندی از جمله حق پوشش زنان را دربرمی گیرد.

با توجه به نقض حقوق بشر در ایران که جمهوری اسلامی نیز خود از امضاء کنندگان منشور جهانی آن می باشد، لازم به نظر می آید که بحث در مورد مفهوم حرمت انسانی، در مرکز توجه بیشتری قرار گیرد. من در مطلب زیر تلاش کرده ام مفهوم حرمت انسانی را از دیدگاهی با دو زاویه نگاه مورد بحث قراردهم.

این دیدگاه، حرمت انسانی را به خودی خود یک ارزش تلقی کرده و تاکید دارد که انسان بدون اشیاء و ارزش های پیرامونش، قابل تعریف و ارزش و حرمت است. این دیدگاه انسانها را علی رغم تفاوت ها و عملکردها، به صرف انسان بودن برابر حقوق می داند. دیدگاه مورد بحث، حرمت انسانی را از دو زاویه حقوقی و اتیک مورد توجه قرار می دهد. از زاویه حقوقی، چون حرمت انسانی ارزشی فراتر از دیگر ارزش ها از جمله عقیدتی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، جنسی و ... قرارداد، می بایستی در قانون اساسی هر کشور به عنوان زیر ساخت قانونی درآید و بدین ترتیب تمام اعضاء یک جامعه را شامل شود و تمام افراد جامعه را موظف به رعایت حرمت انسانی در مورد هموعانشان کند. در چنین صورتی، تجاوز به حرمت انسانی به عنوان زیر پا گذاشتن حق و ارزش قانونی، مورد رسیدگی حقوقی واقع می شود و متجاوزین به آن، در هر مقام و موقعیتی که باشند مورد پیگرد و مجازات قانونی قرار می گیرند.

حرمت انسانی از زاویه اتیک، معنای وسیعتری را شامل می شود، درکی آیده آل از رفتار و کردار انسانی را طلب می کند و سنگ پایه تعریف حقوقی از حرمت انسانی را تشکیل می دهد. این آیده آل از انسان برداشتی به عنوان موجودی کامل دارد که دارای امکانات وسیع عقلانی، فرهنگی و

مادی است و بدین صورت انتظارات معینی از چگونگی رفتار و کردار انسان با هموعانش، طبیعت پیرامونش و موجودات اطرافش را می طلبد. این منظر، تحقق حرمت انسانی را در شکل گیری اندیشه ای این ارزش مورد تاکید قرار می دهد و نهادینه شدن حرمت انسانی را زمانی میسر می داند که هر فرد از اعضاء جامعه در تصوراتش و رفتارش بخشی از آیده انسان کامل را بروز دهد.

حرمت انسانی از زاویه حقوقی به صورت مشخصی در مورد هر فرد می تواند خدشه دار شود، مثل عدم رعایت حقوق شهروندی و آزادی بیان بعضی از افراد جامعه که بعد از بیان نقد و نظر خود دستگیر و شکنجه می شوند (آنچنانکه اخیراً در ایران در مورد نیروهای ملی - مذهبی و همچنین فعالین دانشجویی صورت گرفت و اکنون خبر از شکنجه آنان خصوصاً شکنجه آقایان عزت الله سحابی و افشاری برای گرفتن اقرار و اعتراف از آنها و پخش آن از طریق صداوسیما در آستانه انتخابات ریاست جمهوری در ایران به گوش می رسد). این اقدام مسئولین قضائی جمهوری اسلامی در مورد قربانیانشان را که تحت شکنجه قرار گرفته اند و احیاناً مطلبی را که مورد تاکید مسئولین قضائی امنیتی است به زبان آورده اند، می توان مصداق روشن حقوقی خدشه دار شدن حرمت انسانی دانست که مسبب آن می بایستی قانوناً مورد بازجویی و محاکمه قرارگیرند. دستگاه به اصطلاح قضائی جمهوری اسلامی، نه فقط قربانیان خود را شکنجه کرده، بلکه پای خود را از خدشه دار کردن حرمت انسانی دستگیر شدگان نیز بسیار فراتر نهاده و با سوء استفاده از دستگاه اطلاع رسانی ملی، اخبار جعلی و اعترافات را که تحت فشار از قربانیان خود به دست آورده پخش نموده و در واقع از هم اکنون آنان را متهم و محکوم می داند. دستگاه قضائی که می بایستی قانوناً حرمت انسانی افراد جامعه را پاس دارد، خود از متجاوزین به حرمت انسانی است.

از زاویه نگاه دوم، خدشه دار شدن حرمت یک فرد انسان، تجاوز به حرمت انسانی بطور عام است و ثبات و ارزش های انسانی یک جامعه را مورد سوال قرار می دهد. بدین صورت اندیشه انسان دوستی و حفظ و حراست از حرمت آن دچار ناهنجاری شده و التیام این زخم بسیار دشوارتر از مورد حقوقی آن است. در جمهوری اسلامی که مدعی سامان دادن

انسانی ترین شکل روابط بین اعضاء یک جامعه است، در شهر مشهد «زنان خیابانی» (تن فروش) را به قتل می رسانند. صرف نظر از چرایی انگیزه قاتلان که در اینجا مجال پرداخت به آن نیست، قاتلان به حق حیات قربانیانشان تجاوز نموده و آنان را از ادامه حیات بازداشته اند و با این اقدام اولاً حرمت انسانی را در مفهوم ارزش انسانی آن زیر پا گذاشته اند و ثانیاً امنیت جامعه را مورد تهدید قرار داده اند. عمل قتل در مورد «زنان خیابانی»، حکایت از وجود فرهنگی در جامعه ایران دارد که نه تنها در عرصه نظری حق زندگی افرادی از جامعه را بر نمی تابد، بلکه حتی برای به کرسی نشاندن نظر و اراده خود، مستقلاً دست به عمل می زند و به ساختار سیاسی - حقوقی نیز بی اعتناست.

در عرصه زندگی اجتماعی، برای حراست از حرمت انسانی نیاز به قانون می باشد. قانونی که مبدا خود را در جلوگیری از خدشه دار شدن حرمت انسانی بباید. مثلاً در کشور آلمان به دلیل جنایاتی که بر علیه بشریت در طی جنگ جهانی دوم صورت گرفته بود، پس از جنگ، در قانون اساسی این کشور، موضوع حفاظت از حرمت انسانی به مثابه اصلی ترین حقوق گنجانده شده است. بدین ترتیب تصویب هر قانونی منوط به رعایت حرمت انسانی است و از هر اقدام سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، حقوقی که حرمت انسانی را خدشه دار کند، جلوگیری به عمل می آید.

اگرچه از نظر ایجاد ابزارهای حقوقی، عملی ساختن حراست از آن با تصویب قوانین لازم، امکان پذیر است، ولی از منظر آیده آل، حراست از حرمت انسانی، از آن جا که آیده آل های انسانی متأثر از عوامل بیرونی چون تاریخ، فرهنگ و سن هستند، بسیار دشوار می باشد. لذا می بایست از طریق ابزارهای لازم، از خدشه دار شدن حرمت انسانی جلوگیری به عمل آورد. از همین رو پیش از تصویب هر قانونی، جنبه های ممکن اصطکاک آن با حرمت انسانی، باید از زاویه های زیادی مورد توجه قرارگیرد.

در پایان ذکر این نکته نیز خالی از فایده نیست که تلاش انسانی تر کردن روابط میان اعضاء یک جامعه، بستگی به افزایش میدان عمل درک آیده آل از حرمت انسانی در قوانین آن جامعه دارد. علیرغم این نکته نباید فراموش کرد که اولویت همچنان با دفاع و پاسداری از حرمت انسانی از زاویه حقوقی است. □

درنگی بر تکوین «ایدئولوژی ولایت فقیه»

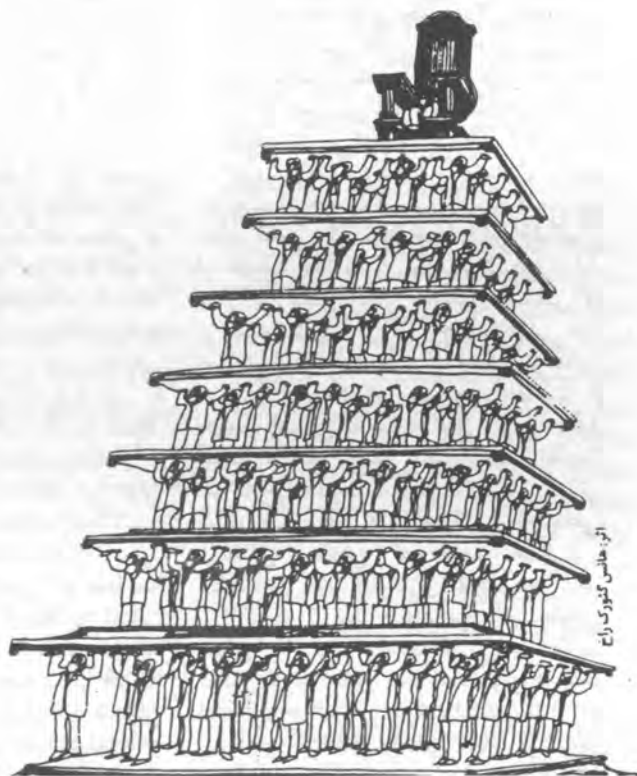
ایدئولوژی حکومتی «ولایت فقیه» از جنبه فقهی سابقه تاریخی چندانی ندارد. ملا احمد نراقی، در عصر قاجار نخستین فقیهی بود که مطالبی در باب رابطه فقه و امر حکمرانی مطرح نموده بود. پیش از او، فقها بیشتر به حوزه امور فردی توجه داشتند. در واقع آیت الله خمینی نخستین فقیهی بود که مستقیماً موضوع حکومت فقیه را مطرح ساخت. لذا با توجه به سابقه کوتاه تاریخی باید دید که این ایده چگونه بسط و گسترش یافت و قادر شد در قانون اساسی جمهوری اسلامی نهادینه گردد. برای فهم این موضوع قطعاً نمی توان در چارچوب تحول فقه باقی ماند و می بایست به یکسری عوامل ویژه توجه جدی نمود. اما نخست باید مختصات این ایدئولوژی حکومتی را شناخت.

استحکام بخشد. در این نوشته کوشیده ام به عناصر متفاوت و متناقض این ایدئولوژی بپردازم و نشان دهم که این ایدئولوژی حکومتی نه سنتی است و نه مدرن، نه ایرانی است و نه اسلامی، بلکه معجونی از تمامی آنهاست که بدون هرگونه رابطه منطقی، اجزا متناقض و متباین آن را با چسبندگی ضعیف به هم متصل می کند و چون تار عنکبوتی سست بنیاد، هر نسیمی آن را به شدت می لرزاند. نخست عناصر و اجزایی را که در این ایدئولوژی از حکمت اسلامی وام گرفته شده اند، بر می شمارم.

آیت الله خمینی نخستین فقیهی بود که مستقیماً موضوع حکومت فقیه را مطرح ساخت.

هنگامی که ابونصر فارابی، با اتکا به دستاوردهای اندیشه فلسفی یونانی، کتاب آرا اهل مدینه فاضله را نوشت، در واقع در تلاش بود که در مباحثات فلسفی درباره ساختار حکومتی، مشکل جانشینی پیامبر اسلام را حل کند. شکل ختم دایره نبوت و قطع افاضه و فیض الهی، برای اندیشمندان مسلمان ایرانی، از اهمیت ویژه ای برخوردار بود. اندیشمندان شیعی نه می توانستند به خلافت ظاهری که اهل تسنن با ختم نبوت به آن رسیده بودند تکیه کنند و حاکمیت خلفای عرب را بپذیرند و در واقع قومیت خویش را منحل سازند، و نه می توانستند به اندیشه پرخاشجویانه و باطنی گرایانه اسماعیلیه که با الزامات حکومتی مغایرت داشت، رضایت دهند. چرا که امام از نظر شیعیان، محوری است که همبستگی و انسجام وجود عالم بر گرد او می چرخد و کسی است که با آشنا نمودن پیروان خویش، با معنای درونی و عمق باطنی کتاب، افق آخرت و معاد را بر روی آنان می گشاید. در حالی که از نظر اهل تسنن، امام محور نظم اجتماعی است که هیچگونه رسالت تاویل متن و کتاب، یا رسالت الوهی مابعد الطبیعی بر وی نیست. در تسنن، وجود امام، مفهوم و ضرورتی مقدس نیست، بلکه از زمره مفاهیم عادی و غیرمذهبی است. امام یا خلیفه کسی است که پیروانش وی را به این مقام برمی گزینند، در حالی که در تشیع، امام وجودی مقدس و الوهی است که امام بودنش در گرو و گزینش مومنان نیست. او مظهر واقعیت ذاتی بشر است. از همین رو گفته اند هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد، به مرگ روزگار جاهلیت مرده است. مادام که نگرهبان و مفسری که به بطن و حکمت قرآن اشراف داشته باشد، در میان نباشد، خود قرآن به تنهایی نمی تواند حجت باشد. این شناسنده و مفسر بطن و باطن قرآن، همان امام یا پیشوای روحانی است.

فارابی بر بستر چنین درکی از امامت و اسلام و متأثر از فلسفه سیاسی یونان، به تحلیل اجتماع و آنگاه تدوین فلسفه سیاسی خود پرداخت. فارابی جامعه را به دو دسته تقسیم می کند: مدینه فاضله و مدینه جاهله. مدینه فاضله اجتماعی است که در آن عدالت و سعادت واقعی حکمرانست و رئیس و مرشد آن مدینه از حکماست و قدرت رهبری و هدایت مدینه را داراست. مدینه فاضله عیناً مانند پیکر سالم انسانی است. مرشد و رهبر این جامعه باید دارای جسم و جان نیرومند و هوش و زیرکی و قدرت بیان باشد، دانش دوست، کم شهوت و عاری از هوس، بزرگ منش و بی اعتنا به امور دنیوی، دوستدار عدالت و متنفر از ظلم و شجاع و مدافع حق باشد. در مدینه ای که تحت ریاست چنین مدیر و مدبری است، ←



هنگامی که آیت الله خمینی فوت کرد و آیت الله اراکی را جهت امور فقهی - عبادی و حجت الاسلام خامنه ای را که چندان در فقه تبحر نداشت، جهت هدایت سیاسی برگماردند، در عمل نشان دادند که ولایت فقیه کارآمدی ویژه ندارد و از جنبه مبانی تئوریک فاقد مشروعیت و بنیانهای استوار است. کسانی که به رهبری فرهمند و کاریسماتیک نیاز داشتند، با استفاده از دوربین های فیلمبرداری و جلوه های ویژه سینمایی، یک شبه از حجت الاسلام علی خامنه ای یک آیت الله ساختند. پس در عمل عریان شد که مهمترین مختصات این تئوری حکومتی، ایدئولوژیک بودن آن، آنهم به مفهوم امروزی آن است. یک ایدئولوژی حکومتی که از همه عناصر فرهنگی، سنتی، مدرن، حکمت، عرفان، فقه و کلام سود می برد تا چون ساروجی عناصر و عوامل متناقض را در خدمت قدرت حکومتی یک قشر خاص اجتماعی به هم بچسباند و

← نظم و تقارن بین افراد برقرار و منافع مردم تامین است و مضرات از آنان دفع می گردد. برای اینکه رئیسی بتواند به مقام رئیس علی الاطلاق برسد و معموره ارضی را اداره کند، باید به مرتبه عقل مستفاد که مقام کسب همه دانشها - اعم از نظری و اکتسابی - است برسد و به عقل فعال که خود نور فیض است و در آن صورت کلیه اشیا منعکس است و نفوس بشری را از قوه به فعل منتقل می کند، اتصال یابد و حقایق مانند پیغمبران به او وحی شود. گفتار فارابی در اندیشه سیاسی مربوط به ساختار حکومتی، بر شالوده فلسفی خاصی استوار است که مبانی آن ریشه در جهان بینی و درک ویژه او از نظام هستی دارد. درک فارابی از نظام هستی بدینگونه بود که مراتب موجودات و کیفیت حدود، در ارتباط با مسبب اول است، لذا آنچنان که در آفرینش کلیه موجودات، این موجود اول است که افاضه فیض می کند و موجودات آفرینش یافته را قوام و نظام می بخشد. وجود مدینه بوده و سامان و دوام و قوام خود را مدیون اوست، چرا که مدینه، سامان و قوام و نظامی مطابق نظام عالم دارد. در واقع در تفسیر فارابی، تاسیس مدینه به وجود رئیس اول بستگی دارد که آراء و اعمال اهل مدینه را با اتکاء به وحی الهی تصحیح و تعدیل می کند. در واقع این خصوصیتی که فارابی برای رئیس اول بر می شمرد، رئیسی را مد نظر دارد که آن رئیس فیلسوف است و اگر بعد از مرگ وی نیز همپای و در شان او کسی نبود، گروهی از فضلا اداره مدینه را به عهده می گیرند و چنانکه این گروه نبود، خلف رئیس اول باید حاکم باشد و بدون هیچگونه دخل و تصرفی، به حفظ آراء و افعال رئیس اول بپردازد. و این چنین است که نیاز به علم فقه پیدا می شود که علم استنباط احکام است. این استنباط در مواردی است که رئیس اول افعال مربوط به آن را تقدیر نکرده باشد. پس علم فقه، جزء علم مدنی و در حوزه فلسفه علمی است.

کسانی که به رهبری فرهمند و کاریسماتیک نیاز داشتند، با استفاده از دوربین های فیلمبرداری و جلوه های ویژه سینمایی، یک شبه از حجت الاسلام علی خامنه ای یک آیت ساختند.

فارابی، الهیات و فلسفه را در هم تنید و فیلسوف را در جایگاه امام و امام را در جایگاه نبی و پیامبر نشانید. این کار را در وجهی بوعلی سینا ادامه داد تا سهروردی که با چشم عرفانی به فلسفه می نگریست، فلسفه و عرفان را ممزوج کرد و در بستر این ترکیب فلسفه و عرفان، کلام ملاصدرا شکل نهایی آن را در یک مجموعه در هم ریخت و حکمت خویش را پی افکند. در تفسیر ملاصدرا، جهان کل واحد و همجنس است و گوناگونی و تنوع و کثرت ظاهری پدیده ها دلیل بر آن نیست که واقعا جواهر این پدیده ها با هم متفاوت و ناهمگونند، بلکه این تنوع و کثرتی صوری است. جهان یک دستگاه به هم پیوسته و همگون است که تنوع و کثرت وجود در آن ناشی از حرکت در جوهر و اشتداد و استکمال این حرکت است. این حرکت درجا زدن نیست و تکرار و سیر قهقرایی نیز در آن راهی ندارد. این حرکت پیشرونده و تکاملی است. بر این نظام یکپارچه و در هم تنیده که ذره ذره آن در یک حرکت دائمی و سیلان عمومی است، دو نوع هدایت حکمفرماست:

- ۱- هدایت تکوینی
- ۲- هدایت تشریحی

هدایت تکوینی: یعنی اینکه کلیت هستی در هم تنیده از مادی و معنوی در تمام شرایط تحت سیطره منش الهی به سوی معبود

در حرکت اند و هر ذره آن متناسب با بهره ای که از وجود برده است در مرتبه ای از نظام هستی است و هیچ ذره ای از شمول هدایت تکوینی مبرا نیست.

هدایت تشریحی: یعنی در میان این هستی در سیلان، تنها انسان است که به واسطه دارا بودن جلوه ای یا نشئه ای از ذات باری می تواند به کشف قوانین تکوینی نائل شود. اما آیا چنین مسئولیتی بر عهده تمام انسانها نهاده شده است؟ البته که نه، برای اینکه شرایطی فراهم آید که آدمی به مرحله هدایت تشریحی برسد، یعنی اینکه قابلیت قابل فراهم شود تا که فاعلیت فاعل افاضه فیض کند و زمینه برای پذیرش تشریح و فهم باطن آیات و احادیث فراهم آید و قدرت استنباط از قرآن فراهم شود، می باید شخص با استمرار تحصیل و طی مراحل عرفانی، به مقام انسان کامل رسیده باشد تا بتواند به عقل مستفاد که با عقل فعال در ارتباط است برسد. سپس باید به آن مرحله برسد که بتواند از قرآن و سنت بهره گیرد و ضرورتهای اجتماع را تشخیص دهد و اگر به آن مرحله نرسید، باید با تعبد هر چه را امام و رهبر نشان می دهند، بدون چون و چرا بپذیرد و گرنه به راه ضلالت و گمراهی می رسد. در دوران ملاصدرا و بعد از آن می توان سه گرایش عمده در حوزه های علوم دینی از هم تشخیص داد:

- ۱- گرایش عرفانی - فلسفی
- ۲- گرایش اصولی
- ۳- گرایش اخباری

گرایش عرفانی - فلسفی: این گرایش نه فلسفه به معنای نظام استدلالی است و نه گرایش عرفانی به مثابه نظام ذوقی است. هم استدلالی، هم ذوقی و هم ذوقی - استدلالی است. لذا مفهومی در فارسی برای آن نیافتیم. در زبانهای اروپایی به آن Theosophie می گویند.

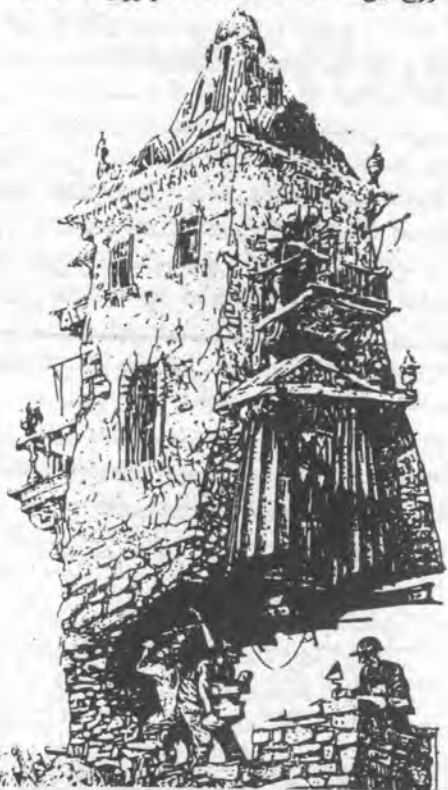
گرایش اصولی: با مراجعه به ادله چهارگانه (کتاب، سنت، اجماع، عقل) به استنباط احکام می پردازد. اکثر فقهای شیعه در استنباط احکام شرعی، ابتدا به قرآن رجوع می کنند و اگر حکم مورد نظر را نیافتند به روایات معتبر و در صورت نیافتن به عقل و آنگاه به اجماع توجه می کنند.

گرایش اخباری: اخباری ها در استنباط های خود فقط به اخبار متمسک می شوند و بسیاری از آنان ظواهر قرآن را نیز جهت نمی دانند. زیرا معتقدند قرآن برای همه قابل فهم نیست، بلکه تنها کسانی که قرآن بر آنان نازل گشته آن را می فهمند. پس ملاک عمل برای اخباریها، روایاتی است که در کتابهایی چون کافی، تهذیب و دیگر کتب معتبر ذکر شده است. آنها معتقدند که بیان احکام توسط روایات کامل امکان پذیر است. لذا وقتی امام دوازدهم غیبت کرد، اخباریها به ظواهر عمل می کنند و یک اصل کلی ملاک عمل آنها قرار گرفته است و آن اینست که هر چیز احتمال حرمت در او باشد حرام و هر چیزی که احتمال وجوب در او باشد واجب است.

گرایش عرفانی - فلسفی، با حمله همه جانبه گرایش اصولی و اخباری، به ویژه محمدباقر مجلسی و محمدبن حسن اصفهانی مشهور به فاضل هندی که او را فیلسوف فقها می نامند، در حوزه های علوم دینی مهجور شد.

گرایش عرفانی - فلسفی، با حمله همه جانبه گرایش اصولی و اخباری، به ویژه محمدباقر مجلسی و محمدبن حسن اصفهانی مشهور به فاضل هندی که او را فیلسوف فقها می نامند، در حوزه های علوم دینی مهجور شد. دو گرایش اصولی و اخباری هر ←

روایت علامه طباطبایی از فلسفه صدرائی، برای مبارزه مارکسیسم، روح این فلسفه آغشته به ایدئولوژی جدید شد.



بررسی کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم، مؤید این آشفته‌گی است. کتاب با تئوری شناخت آغاز می‌کند، حال آنکه این موضوع هیچ سنتی در فلسفه اسلامی ندارد. علامه همچنین استدلالی برای ورود به آن نکرده است و پر واضح است که او آگاه به تحول دوران جدید نبوده است. یا نام کتاب، اصول فلسفه و روش رئالیسم است معلوم نیست «روش» را علامه از کجا آورده است. چگونه است که فلسفه صدرائی «روش» را مهم می‌داند؟ در کلاسهای علامه طباطبایی که منجر به تدوین اصول فلسفه و روش رئالیسم شد تمامی کادرهایی که بعدها در انقلاب اسلامی نقش مهمی داشتند شرکت داشتند: بهشتی، مطهری، رفسنجانی، باهنر، خسروشاهی و... در واقع از طریق این مباحث که علامه طباطبایی در حوزة علمیه دامن زد، نسلی از روحانیون بوجود آمدند که نحوه استدلال و رفتار و استه تیک ویژه ای داشتند. آنان کمتر به مسائل اصولی و منطقی می پرداختند و می کوشیدند بدون شناخت عمیق پایه های فکری جوامع مدرن، با آن درگیر شوند و این یعنی دوری از تفکر و غلتیدن در ایدئولوژی. آنان که این روحانیون را در سالهای پیش از انقلاب می شناختند، به یاد دارند که آنها در طرز رفتار و لباس پوشیدن و غیره با دیگران متفاوت بودند و در واقع جلوه هائی از زندگی مدرن را پذیرفته بودند. اینان اگرچه می کوشیدند، با حزب توده ایران به مقابله برخیزند، اما به تدریج بخشی از ایدئولوژی حزب توده در شاخص های معینی را جذب کردند، شاخص هایی چون انقلاب، تاریخ، ساختار حکومتی، شیوه تبلیغ و بسیج سیاسی و سیاست ضد امپریالیستی.

اما در مورد بحثی که در این مقاله دنبال می شود، ساختار حکومتی و ایدئولوژی آن، به ویژه یک رهبری فرهمند و تقابل با ایده های دمکراسی و فردیت اهمیت دارد. امتزاج تئوریک حزب توده ایران با گرایش عرفانی - فلسفی، به بروز ایدئولوژی مجاهدین خلق منجر شد. کتاب شناخت حنیف نژاد، ترکیب کتب ارانی و ژرژ پولیستر و کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم علامه ←

← کدام تحول ویژه ای را طی کردند. جریان اصولی، از طریق عبدالکریم حائری به گسترش آموزش و تشکیلات منسجم برای روحانیون دست زد و در این زمینه موفق شد حوزه علمیه قم را به وجود آورد. از آنجا که علم اصول بر پایه محکم استدلالی و منطقی استوار است، همواره از گرایش عرفانی - فلسفی پرهیز می کرد. لذا در روند تحول آن، بعدها مهدی حائری یزدی در کتابهای مهمش «کاشفای عقل عملی»، «کاشفای عقل نظری»، «هرم هستی» و «حکمت و حکومت» کوشید با استفاده از متدهای تحلیلی فلسفه غرب، دستگاه عرفانی - فلسفی را نقد کند و آن را به چارچوبهای استدلالی بکشاند، به گونه ای فلسفه را در اسلام احیاء کند و از خلط مباحث بپرهیزد. او به این ترتیب توانست از جنبه عملی و تئوریک، همواره فاصله خود را با حکومت اسلامی حفظ کند.

روند تکامل جریان اخباری، در دوران جدید به مکتب تفکیک رسید. حاج شیخ مجتبی قزوینی، آیت الله میرزا حسنعلی مروارید، آیت الله شیخ محمد باقر ملکی که همگی از شاگردان مستقیم و غیرمستقیم میرزا مهدی غروی اصفهانی بودند، و بالاخره آخرین و معروف ترین آنها، محمدرضا حکیمی، همگی نمایندگان این گرایش بودند. محمدرضا حکیمی در سالهای قبل از انقلاب، در محافل مذهبی و غیرمذهبی سرشناس بود و خصوصیات روادار و منش لیبرال داشت. او در سال ۱۳۷۵ با انتشار کتاب «مکتب تفکیک» آشکارا روند تحول آن را توضیح داد. او مکتب تفکیک را مکتبی می داند که معتقد به جداسازی سه جریان شناختی است و آن بیان ناب و سره قرآنی است، بدون هیچگونه امتزاج و التقاط و خلطی. او در اثر معروف خود «مکتب تفکیک» می نویسد: «واقعیت جریان تفکیک امری است مساوی با خرد اسلام و ظهور آن یعنی قرآن و حدیث، کتاب و سنت و معارف قرآن و تعالیم اهل بیت» (صفحه ۱۸۷). مکتب تفکیک نیز بطور جدی به مقابله با ملاصدرا می پردازد.

مهدی حائری یزدی در کتابهای مهمش کوشید با استفاده از متدهای تحلیلی فلسفه غرب، دستگاه عرفانی - فلسفی را نقد کند و آن را به چارچوبهای استدلالی بکشاند.

از جنبه سیاسی، جریان اصولی و جریان مکتب تفکیک، از آغاز روی کار آمدن جمهوری اسلامی، هرگونه همکاری را با آن جایز نمی دانستند. باید توجه داشت که مهدی حائری یزدی و محمدرضا حکیمی، روحانیونی بودند که در سالهای قبل از انقلاب از اعتبار اجتماعی و سیاسی خوبی برخوردار بودند، اما همواره از اختلاط خود با انقلابیون پرهیز می کردند. اگرچه علیه آنها عمل نمی کردند، یعنی با رژیم شاه نیز همکاری نمی کردند. اینان تنها به واسطه پایه های فکری - سنتی خویش با اعمال و کردار جمهوری اسلامی همواره فاصله داشتند و اساساً قائل به تشکیل حکومت اسلامی نبوده و نیستند و حساب دین و حکومت را همواره از هم جدا می دارند.

جریان عرفانی - فلسفی که در حوزه های علمیه مهجور شده بود، با تهاجم ایدئولوژی حزب توده ایران، دوباره احیا شد. علامه محمد حسینی طباطبایی، از دست حاکمیت فرقه دمکرات گریخت و از تبریز به قم آمد و فلسفه و عرفان صدرائی را احیا کرد. طباطبایی کوشید با احیاء فلسفه - عرفان صدرائی به رویارویی با ایدئولوژی مارکسیستی که از سوی حزب توده ایران ارائه می شد بپردازد. در این رویارویی، اگرچه توانست تا اندازه ای تناقض های ایدئولوژیک حزب توده ایران را برملا کند، اما خود از جنبه دیگر فلسفه - عرفان صدرائی را به منظومه های ایدئولوژیک کشاند. در

طباطبائی است. درسنامه های مارکسیستی - لنینیستی در
وضع شناخت، فلاسفه را به دو گروه ماتریالیست و ایدالیست
نسیم می کردند. نخستین صفحات کتاب شناخت حنیف نژاد نیز
چنین مباحثی می پردازد. با این تفاوت که برای مسلمانی چون
این تقسیم بندی قابل قبول نبود. لذا حنیف نژاد مجبور به
استفاده از تقسیم بندی و مفاهیم علامه طباطبائی شد، یعنی
لاسفه را به دو دسته ایدالیست ها و رئالیست ها تقسیم بندی
رد.

ر کلاسهای علامه طباطبائی که منجر به تدوین اصول فلسفه و روش رئالیسم شد، تمامی کادرهایی به بعدها در انقلاب اسلامی نقش مهمی داشتند نرکت داشتند.

می توان نتیجه گرفت که گرایش عرفانی - فلسفی به واسطه
وری گزیدن از استدلال های منطقی - اصولی، زمینه بیشتری
رای جذب عنصر ایدئولوژی را داشت، چراکه عرفان و ایدئولوژی از
توصیاتی مشترک در مقابله با تفکر مفهومی برخوردارند و هر دو
نونه ای عدول و خداحافظی از دستگاه های مفهومی اند.

اکنون این جریان را رها می کنیم و به جریان دیگری می
پردازیم. هنگامیکه جامعه ایران با شتاب روزافزون درحال صنعتی
مدن بود و رویاهای تمدن بزرگ مسئولین کشور را آرام نمی
نذاشت، عده ای از تحصیل کردگان در کشورهای غربی اروپا، با

استفاده از نظریات هایدگر در صدد نقد مدرنیته و نقد تفکر
فهمی برآمدند. آنان درصدد یافتن «هویت ملی» در مقابل
رهنگ و تمدن غرب بودند و می کوشیدند بنیادهای فکری فلسفی
عرفانی اسلامی را احیاء کنند. اینان متأثر از تحقیقات هائری

برین که از هایدگر به سهوردی رسیده بود، مشکل جهان غرب و
مکراسی آن را جدائی عقل و اسطوره می دانستند و در فلسفه
سلامی که عقل فعال فیلسوفان و فرشته وهی پیامبر را در یک

گاه می بیند، آلترناتیوی در مقابل مسائلی می دیدند که هایدگر
ر تحلیل جوامع غرب به آن رسیده بود. اینان که در انجمن
بلطنتی فلسفه و مرکز مطالعات فرهنگها گردآمده بودند، درصدد

پایه ریزی نوعی فلسفه ایرانی - اسلامی برآمدند و در سمینارهای
ین المللی فلسفه و جامعه شناسی، از فلسفه اسلامی یاد می
کردند. در حقیقت در تلاش پایه ریزی و تاسیس نوعی فلسفه

شاهنشاهی بودند و فیلسوف فارابی و حکیم سهرودی را زمینه ساز
و بنیان گذار تئوریک «شاه آرمانی» می دانستند. بر چنین بستری
که از هر دو سو دو ایدئولوژی به تهاجم علیه تفکر مفهومی پرداخته

بودند و آنرا می توان زوال تفکر مفهومی و احیاء ایدئولوژی نام داد،
فقیه و عارف نشسته بر گردباد ایدئولوژی، به قدرت رسید. نه علامه
طباطبائی، نه هائری کربن، نه داریوش شایگان، نه سید حسین نصر
و نه مجاهدین خلق تصور چنین چیزی را نمی کردند. آنان فاقد

آن درایت و هوشیاری بودند که درک کنند در دوران بحران
مدرنیته و خیزش ایدئولوژی ها و تهاجم آنها، هر چیزی به سرعت
به مدارهای ایدئولوژیک کشیده می شود. در واقع تنها با نقد
ایدئولوژی و بست تفکر مفهومی است که می توان از خصلت
تخریبی این ایدئولوژیها تا اندازه ای کاست.

سیدعلی خامنه ای در سال ۱۳۶۶ به مخالفت با ولایت مطلقه فقیه پرداخت و گفت چارچوب حرکت فقیه در چارچوب احکام اسلامی است.

افرادی که نام آنها در بالا ذکر شد هر کدام به سهم خود در
سربار نهادن دیگی دست داشتند که رهبری کاریسماتیک از آن
بیرون آمد و حکومت خود را ولایت فقیه و آنگاه ولایت مطلقه فقیه

خواند. آیت الله خمینی خود نیز قصد نداشت به رهبری
کاریسماتیک خود جنبه حقوقی بدهد، چراکه در نخستین پیش
نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی که توسط حسن حبیبی

نگاشته شده بود، چیزی به نام ولایت فقیه وجود نداشت. آیت الله
خمینی قصد داشت همان پیش نویسی را که اصلاً نامی از ولایت
فقیه در آن نبود به رفراندوم عمومی بگذارد. اما با مخالفت مهندس

بازرگان روبرو شد که طبق قراری که در پاریس گذاشته شده بود،
نخست می باید مجلس موسسان تشکیل شود. اصرار از آیت الله و
انکار از مهندس بازرگان منجر به این شد که آیت الله طالقانی

مجلس خبرگان را که میانه بود مطرح کند. پیشنهاد او مورد قبول
واقع شد و در روند مجلس خبرگان موضوع ولایت فقیه از سوی
حسن آیت مطرح شد. روحانیون مجلس خبرگان، در آغاز با

ناباوری، اما کم کم با تقویت اعتماد به نفس، ولایت فقیه را قبول و
تصویب کردند و به آن شکل حقوقی بخشیدند. اگر دقت کنیم می
بینیم که حسن آیت تحصیل کرده حقوق و از اعضای حزب
زحمتکشان مظفربقایی بود که چند سال قبل از انقلاب به واسطه

گرایش های اسلامی به همراه جاسبی، زواره ای، مدنی، نامجو و
کلاه دوست از مظفر بقایی جدا شده بودند و در می یابیم که طرح
حقوقی ولایت فقیه نیز نخست نه از سوی روحانیون بلکه از سوی

تحصیل کرده های دانشگاه طرح شد و این نیز یکی از نمودهای
ایدئولوژیک آن است، تا مبانی فقهی - فلسفی آن.

ولایت فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی به تصویب
رسید و به تدریج الزامات حکومت روحانیون، آن را به ولایت مطلقه
فقیه کشاند. همین سیدعلی خامنه ای در سال ۱۳۶۶ به مخالفت

با ولایت مطلقه فقیه پرداخت و گفت چارچوب حرکت فقیه در
چارچوب احکام اسلامی است. در آن زمان آیت الله خمینی به او
نهیب زد که حکومت شعبه ای از ولایت رسول الله است و برای

حکم حکومتی می توان اصول دین را نیز تعطیل کرد. توجه به این
امر اثبات گر این موضوع است که ولایت فقیه یک ایدئولوژی
حکومتی زمینی و دنیوی است که از مختصات ویژه دین برای

پیشبرد امر حکومت استفاده می کند و دین، فقه و سنت را تنها به
مثابه ابزاری مورد استفاده قرار می دهد. ولایت فقیه، از همان آغاز
مورد مناقشه جدی بود. از میان انبوه مباحث، جدلها و کشمکش

های نیروهای درگیر در گفتمان ولایت فقیه، می توان پنج گرایش
پایه ای را در مورد آن تشخیص داد:

۱- گرایش عرفانی - فلسفی
این گرایش با استفاده از مجموعه استدلالهای عرفانی - فلسفی
خود می کوشد به اثبات ولایت فقیه برسد. مصباح یزدی و عبدالله
جوادی آملی که بیشتر گرایش عرفانی - فلسفی دارند می کوشند

دیگران را قانع کنند که ولایت فقیه تنها آن نیست که صاحب
اختیار بلامعارض در تصرف در اموال و نفوس مردم و خود مختار
در تصرف در احکام و شرایع الهی باشد، بلکه اراده او حتی در
توحید و شرک ذات باری تعالی نیز موثر است. جوادی آملی این
موضوع را تا آنجا می کشاند که ولایت فقیه را از رده مسائل ←

← فقهی خارج کرده و در عداد اصول دین همچون توحید، نبوت و معاد می آورد و مخالفت با آن را به منزله ارتداد محسوب می کند. در این درک، رای مردم و مجلس محلی از اعراب ندارد و بایستی آن وجوهی که در قانون اساسی به این امور می پردازد رفع شود تا حکومت راستین اسلامی تحقق یابد. از خلال استدلالهای این گرایش، اینگونه استنباط می شود که ولایت فقیه چیزی جز خدایی بر روی زمین نیست و گویا فقیه دارای ارتباط مستقیم با خداوند است. چنین است که فقیه جانشین امام و امام در جایگاه پیغمبر نشسته است و از آنجا که به عقل مستفاد رسیده است، می تواند بر تمامی حقایق دینی اشراف داشته باشد و تخطی از حکم او، تخطی از حقیقت دنیا و دین است. به روشنی می توان ریشه های این رابطه را در عرفان نظری دید. اگر عرفان نظری در حوزه کوچکی عمل می کند، تنها به واسطه تحول عرفان به ایدئولوژی است که چنین چیزی ممکن شده است و یک چنین ساختار فکری، در آغاز قرن بیست و یکم، به ایدئولوژی حکومتی ارتقاء یافته است.

جوادی آملی این موضوع را تا آنجا می کشاند که ولایت فقیه را از رده مسائل فقهی خارج کرده و در عداد اصول دین همچون توحید، نبوت و معاد می آورد و مخالفت با آن را به منزله ارتداد محسوب می کند.

۲- ولایت مطلقه فقیه کارآمدی

طراح این نظریه، جواد لاریجانی است. اساس نظریه او، ترکیب پاره هایی از حکمت اسلامی با نظریه های غربی است. او از مفهومی به نام «عقلانیت اسلامی» صحبت می کند که در مقابل عقلانیت فنی قرار دارد و می کوشد به نقد جامعه مدرن بپردازد. پایه نظام فکری او در عقلانیت اسلامی، بر وظیفه استوار است. مفهوم کلیدی در عقلانیت اسلامی وظیفه است و منحصر به زندگی فردی نیست. از مهم ترین وظایف مسلمانان، اقامه دین است و این امر تمام نیست مگر به اقامه حکومت بر اساس عقل اسلامی. لاریجانی در کتاب «نقد دینداری و مدرنیسم» دو مسلک عمده در مشروعیت حکومت را از هم تفکیک می کند: مسلک هابس و مسلک سقراط. در توضیح مسلک هابس می گوید: از آنجا که حالت طبیعی بشر، حالت جنگ همه علیه همه است، انسان به ضرورت حفظ خود می رسد و برای حفظ خود، همه باید بخشی از حقوقشان را به فردی تفویض کنند تا حکومت تشکیل شود. این شکل از حکومت را او «قرارداد اجتماعی» می داند که گونه ای جعل است. لاریجانی در مقابل مسلک هابس، مسلک سقراط را قرار می دهد، که به کمال ذاتی معتقد است که انسان باید به کمال ذاتی برسد و یعنی مسئولیت حقیقی انسان حرکت به سمت کمال ذاتی است، پس عمل موقعی صالح است که در هدایت مسیر کمال ذاتی باشد و مسئله حکومت هم در این رابطه طرح می شود که کسانی باید حاکم باشند که به کمال ذاتی نزدیک تر باشند. او اینجا از فلسفه اسلامی مدد گیرد و دو هدایت را که بر انسان حاکم است پشتوانه استدلال خود می کند: هدایت تکوینی و هدایت تشریحی. و در اینجا در مقابل جعل یا قرارداد اجتماعی، موضوع تکوینی را قرار می دهد. بدین سان، رهبری نه از طریق قرارداد اجتماعی، بلکه تکویناً حاصل می شود. برای اینکه شرایط تکوینی فراهم آید، شخص می باید با استمرار تحصیل و طی مراحل عرفانی به مقامی برسد تا بتواند، به عقل مستفاد یا به عقلانیت اسلامی برسد، تا بتواند از قرآن و سنت بهره گیرد. لاریجانی با طرح موضوع

کارآمدی در مقابل مشروعیت، از دسته اول خود را جدا می کند. به نظر او اگرچه موضوع مشروعیت، تکویناً صورت می گیرد، اما موضوع کارآمدی حکومت اسلامی بیشتر مطرح است. در نزد او قانون و مجلس در حکومت اسلامی بر پایه عقلانیت اسلامی از جنبه کارآمدی مطرح هستند و نه از جنبه مشروعیت. در نظام فکری او رای مردم دخلی به مشروعیت ندارد و اهمیت آن از جنبه کارآمدی است.



۳- ساختار فقهی

تبیین فقهی این نظریه از سوی آیت الله منتظری صورت گرفته است. او طی شش سال تدریس، در یک مجموعه چهار جلدی که به زبان عربی نوشته است، نظریه فقهی خود را ارائه داده است. ارکان نظریه او عبارتند از:
الف - شرط فقاقت حاکم اسلامی
ب - حاکم اسلامی با انتخاب از سوی مردم تعیین می شود
ج - اختیار حاکم اسلامی مقید به قانون اساسی است

در ساختار فکری آیت الله منتظری، ولایت می باید از طریق آراء مردم انتخاب شود.

در ساختار فکری آیت الله منتظری، ولایت می باید از طریق آراء مردم انتخاب شود. در مقابل او، برخی مسئولین جمهوری اسلامی در پاسخ بیان کرده اند که ولایت فقیه از طریق انتخاب تعیین شده است و آن از طریق مجلس خبرگان که منتخب آراء مردم است، صورت پذیرفته است. آیت الله منتظری بدون اینکه این موضوع را در کتابش مورد بحث قرار داده باشد، در یک مصاحبه مطبوعاتی اظهارداشت: این انتخاب بایستی با آراء مستقیم صورت گیرد، نه از طریق رای گیری نمایندگی. آیت الله منتظری، برای موضوع هرگز استدلال فقهی نیاورده است و بیشتر تحت شرایط سیاسی روز به این موضوع رسیده است. و این چیزی جز ایدئولوژی سیاسی روز نیست. وگرنه، آن موقع که مجلس خبرگان ایشان را به عنوان قائم مقام رهبری مطرح کرد، ایشان می بایست ←

← اعتراض می کرد و مبانی فقهی برای انتخاب مستقیم و نه نمایندگی را طرح می کرد.

۴- متکلمین جدید

دارند و لذا مالکیت ایران با شصت میلیون جمعیت، به آحاد آن تعلق دارد که هر کدام سهام مالکیت مشاع به کشور دارند و این کشور به هر فردی از افراد ایران تعلق دارد. بر این پایه، مالکین مشاع حق دارند وکیل تعیین کنند و لذا حکومت یک وکالت از سوی شهروندان است که به حکومت به مثابه نماینده تفویض شده است و لاغیر و ادعای برگزیدگی و تکوینی و نمایندگی خدا، از پایه غلط و خطاست و هیچ مبانی فقهی، حقوق و عقلانی ندارد. حائری دو مفهوم اسلام و جمهوری را نیز مانع الجمع می داند، و لذا رفرا ندیم جمهوری اسلامی در سال ۵۸ را نیز فاقد مشروعیت فقهی و عقلانی در حوزه اسلامی می داند.

حائری یزدی در کتاب معروفش به نام «حکمت و حکومت» بر بنیانهای مستحکم استدلالی - فلسفی به رد نظریه ولایت فقیه پرداخت و جمهوری اسلامی را فاقد هرگونه مشروعیت فقهی، منطقی، عقلی دانست.

پایان سخن:

ولایت فقیه، و سپس ولایت مطلقه فقیه، یک دستگاه ایدئولوژیک است که مانند تمامی ایدئولوژیها، فاقد بنیانهای محکم تئوریک و منطقی است. این ایدئولوژی، عناصر ناهمگون از حکومت اسلامی، عرفان، تصوف و فقه را از دوران گذشته، و شیوه های حکومت داری، تبلیغ و ترویج و سرکوب و استفاده از ابزارهای تکنیکی جدید را از دوران جدید گرفته و بدون هرگونه روابط درونی - منطقی درهم تنیده است. فهم چگونگی احیاء ایدئولوژیهای جدید در کلیت خود و چگونگی تبدیل سنت، دین، عرفان و فلسفه به ایدئولوژی، نخستین شرط برای نقد و مبارزه علیه عوارض مخرب آن برای جامعه بشری است. □

متکلمین جدید، به ویژه با طرح تئوری معرفت دینی، استدلال می کنند که معرفت دینی، یک معرفت تاریخمند با هویت جمعی و نیز یک معرفت غیرخالص، ناقص و متضمن خطاست. اینها همه عین معرفت دینی است، یعنی معرفتی که بدست انسانها ساخته شده است و نزد انسانها یافت می شود. پس معرفت دینی علمای دین در حوزه های علمیه، فاقد تقدس و الوهیت است. هر فتوایی یک اظهار نظر متخصصانه است ولی نه یک امر مقدس. یعنی غیرقابل بحث و انتقاد نیست و لذا فتوای مقدس وجود ندارد. بر این پایه، فقیه از اریکه امام دینی پایین کشیده می شود و در حد افراد بشری قرار می گیرد. اما فقه در این چارچوب فکری می توانند در جامعه مسلمین در دو مرحله اظهار نظر کنند: مرحله اول اینکه اصول و ارزش اسلام و سیاست و اقتصاد چیست، مرحله دوم اینکه نظامها و سیاست گذاریها و قانون های پیش بینی شده با این اصول ارزشی هماهنگ نیست. در کنار متخصصان دینی، کارشناسان سیاست و انتقاد نیز می توانند نظامها و سیاست های ویژه را پیشنهاد کنند. این دو گروه یعنی فقیهان و متخصصان تنها دو رکن تئوریک حکومت در جامعه مسلمین هستند و فقط کار نظری می کنند. در این ساختار فکری، میدان عمل فقیه از حکومت به صحنه تئوریک محدود می شود.

متکلمین جدید، به ویژه با طرح تئوری معرفت دینی، استدلال می کنند که معرفت دینی، یک معرفت تاریخمند با هویت جمعی و نیز یک معرفت غیرخالص، ناقص و متضمن خطاست.

۵- اصولی - فلسفی

واضع این نظریه، دکتر مهدی حائری یزدی است. او بعد از طی مراحل علوم دینی در حوزه های علمیه ایران، در دانشگاههای کانادا و آمریکا تحصیل فلسفه کرده و موفق به اخذ درجه دکترا شده بود. او کوشید، با روشهای تحلیلی، ایده های عرفانی را در دستگاههای مفهومی بیاورد و از طریق نقد عرفان نظری و بسط تفکر مفهومی، از خطر ایدئولوژیک شدن آن ممانعت کند. او که در سنت اصولینی حوزه علمیه پرورش یافته بود، در مجموعه کتابهایش به ویژه در «هرم هستی» کوشید، نظام صدرانی را مفهومی سازد و بنیانهای استدلالی برای آن ایجاد کند و مفاهیم من، تو، او، شما را از آن استنتاج کند. او معتقد بود، عرفان نظری، از آنجا که فاقد بنیانهای مستدل و عقلانی است، امکان گفتگو و بحث در آن وجود ندارد. او در کتاب معروفش به نام «حکمت و حکومت» بر بنیانهای مستحکم استدلالی - فلسفی به رد نظریه ولایت فقیه پرداخت و جمهوری اسلامی را فاقد هرگونه مشروعیت فقهی، منطقی، عقلی دانست. او کوشید با دقتهای مفهومی به این نکته برسد که حکومت اساساً به معنای حاکمیت نیست، بلکه حکومت از اقسام حکمت عملی است و حکومت در مقام وکیل شهروندان است و جز وکالت چیز دیگری نیست و وکالت تفسیر یک عقد جایز است.

او استدلال می کند که حکومت از جنبه مفهومی از حکمت استنتاج می شود و نه از فرمان و حکم. حکمت نیز یعنی تدبیر و اندیشه در تمشیت و تدبیر امور. او با طرح مفهوم مالکیت مشاع به این نتیجه می رسد که شهروندان بر مملکت حق مالکیت مشاع

نشریات رسیده:

- اتحاد کار، ارگان مرکزی سازمان اتحاد فداییان خلق ایران، شماره ۸۴
- انقلاب اسلامی در هجرت، شماره های ۵۱۲ تا ۵۱۵
- پیوند، نشریه کانون سیاسی - فرهنگی پیوند، شماره های ۴۰ و ۴۱ و ویژه نامه چماقداری
- تلاش، دوره جدید، شماره ۱
- داروگ، نشریه کودکان و نوجوانان، شماره ۸
- دنا، نشریه سیاسی - فرهنگی - ادبی - هنری، شماره های ۱۳ و ۱۴
- راه کارگر، ارگان کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران، شماره ۱۶۷
- روشنی، فصلنامه کانون روشنگران افغانستان، شماره ۱۳
- کار، ارگان مرکزی سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)، شماره های ۲۵۴ تا ۲۵۷
- کوردستان، ارگان کمیته مرکزی حزب دمکرات کردستان ایران، شماره های ۳۰۵ تا ۳۰۹
- نامه مردم، ارگان مرکزی حزب توده ایران، شماره های ۶۰۵ تا ۶۰۸
- نشریه حقوق بشر، شماره ۴۸

پدیده نادر!

صد روز نخست کابینه جرج دبلیو بوش سپری شد. با این حال در مورد انتخابات چند ماه پیش آمریکا، هنوز نکته های ناگفته زیادی وجود دارد. مقاله ای که در زیر از نظر خوانندگان گرامی می گذرد، نگاهی است متفاوت نسبت به این انتخابات.

همگان به یاد دارند که چند ماه پیش، سرنوشت انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا را تنها چندصد برگ رای در ایالت فلوریدا تعیین کرد. در واقع پس از کشمکشهای بسیار و شایعات زیادی که حاکی از تقلب در صندوقهای رای به نفع «جرج دبلیو بوش» نامزد جمهوریخواهان محافظه کار بود و علیرغم شمارش مجدد بسیاری از صندوقهای رای، یک دادگاه عالی ایالات متحده که اتفاقاً اکثریت آن را قاضیان جمهوریخواه تشکیل می دادند، «جرج بوش» را که نسبت به رقیب خود از حزب دمکرات یعنی «ال گور» در سطح کل کشور بطور مطلق آرای کمتری را به دست آورده بود، برنده انتخابات و رییس جمهوری جدید آمریکا اعلام کرد. اینکه رییس جمهوری جدید در هوای دوران جنگ سرد استنشاق می کند و هنوز از گرد راه نرسیده با ترسیم دشمنان خیالی و دنبال کردن یک سیاست خارجی تحریک آمیز، در صدد احیای پروژه هایی چون «جنگ ستارگان» و ایجاد «سپاه فضایی» است، البته موضوع این مقاله نیست و باید در فرصت دیگری به آن پرداخت. این نوشته آهنگ آن دارد که در وری جبهه های تبلیغاتی مربوط به انتخابات آمریکا، اشاراتی نیز به برخی پدیده های حاشیه ای اما تازه آن داشته باشد که در سایه اشکالات یک سیستم انتخاباتی کهنه شده، به بوته فراموشی سپرده شدند. یکی از این پدیده ها، حضور شخص سومی در انتخابات، به عنوان رقیب در مقابل دو نامزد اصلی از احزاب دمکرات و جمهوریخواه بود که در واقع سیستم دو حزبی ایالات متحده آمریکا را به چالش طلبید. «رالف نادر» (Ralph Nader) نامزد حزب سبز (Green Party) که با برنامه ای چپ و دمکراتیک وارد کارزار انتخابات شده بود، بطور غیرمنتظره ای توانست با کسب نزدیک به سه میلیون رای، حدود سه در صد آرای مردم آمریکا را به خود اختصاص دهد. چنین نتیجه شگفت انگیزی هیچگاه در انتخابات این کشور سابقه نداشته است. آخرین نامزد یک حزب

سوم که توانسته بود موفقیتی نسبی به دست آورد، «هنری والاس» معاون ریاست جمهوری در سال ۱۹۴۸ بود که در آن زمان آرا به مراتب کمتری به دست آورده بود.

اینک بد نیست نگاهی به موفقیت «نادر» بیاندازیم و در واقع «پدیده نادر» را از کمی نزدیک تر بررسی کنیم. اما پیش از این کار، خالی از فایده نخواهد بود اگر روی وضعیت و سیستم انتخاباتی در ایالات متحده آمریکا مکث کوتاهی بکنیم. در آمریکا تنها نیمی از جمعیت دارای حق رای به پای صندوقها می روند و نیمه دیگر هیچگاه در انتخابات شرکت نمی کنند. این رقم در مورد انتخابات میان دوره ای و محلی به مراتب کمتر است و تنها یک سوم مردم در اینگونه انتخابات شرکت می کنند. امکان اینکه شخصی به پای صندوق رای برود، بطور مستقیم با جایگاه اجتماعی و وضعیت مالی او در ارتباط است. هر چقدر میزان درآمد سالیانه شخص بالاتر باشد، شانس شرکت او در رای دادن بیشتر است. بنابراین اقشار و طبقات فوقانی تا میانی جامعه بطور گسترده تر در رای گیری شرکت می کنند و معمولاً به یکی از نامزدهای دو حزب دمکرات و جمهوریخواه رای می دهند. لذا لازمه شرکت و موفقیت نسبی یک نامزد سوم در مقابل دو نامزد اصلی، بسیج اقشار تحتانی و تهیدست اجتماعی و در واقع کشاندن کسانی به پای صندوقهاست که هیچگاه در رای گیری شرکت نمی کنند. هر چقدر حضور اینگونه افراد در پای صندوقهای رای بیشتر باشد، شانس موفقیت نامزد سوم بیشتر است. درست همین داده هاست که ارزش موفقیت اخیر «رالف نادر» را برجسته تر می کند. در انتخابات اخیر آمریکا، اقشار و طبقاتی که درآمد سالانه آنان کمتر از ۵۰ هزار دلار است و حدود ۸۰ در صد جمعیت کشور را تشکیل می دهند، تنها ۴۷ در صد از رای دهندگان را تشکیل می دادند. به عبارت دیگر، یک پنجم بقیه که اقشار مرفه تر را تشکیل می دهند و درآمد سالانه آنان بیش از رقم یادشده است، بیش از نیمی از آرا را به صندوقها ریخته اند. باید توجه داشت که تناسب یاد شده طی ۲۵ سال اخیر، همواره به ضرر شرکت کارگران، کارمندان کم درآمد و سایر اقشار فرودست در انتخابات، در حال تغییر بوده است. اینک با توجه به چنین داده هایی می توان به اهمیت پیروزی نسبی «نادر» در

انتخابات پی برد. اما این پیروزی در چه شرایطی و با تاثیرگذاری چه عواملی میسر شد؟ واقعیت این است که این پیروزی در درجه اول نتیجه رشد جنبشهای اجتماعی یک دهه اخیر در ایالات متحده آمریکاست که نمونه های اعتراضی آن را در دهه ۹۰ در تظاهرات سیاتل، واشینگتن دی سی و شهرهای دیگر به یاد داریم و به گونه نوعی رای اعتراضی است. اما نقش «نادر» و کارزار انتخاباتی او را نباید در این میان نادیده گرفت. «نادر» و حزب سبز در جریان مبارزات انتخاباتی با یک برنامه چپ انتقادی که نتیجه سالها تلاش آنها بود، در انظار عمومی ظاهر شدند و توانستند اهمیت یک بدیل مترقی و دمکراتیک و لزوم یک تلاش سیاسی همه جانبه خارج از پارلمان را برای اذهان مردم روشن کنند. در آغاز کارزار انتخاباتی، بسیاری از نیروهای متمایل به چپ، شرکت «نادر» را مضر ارزیابی می نمودند و معتقد بودند که او با مصادره بخشی از آرای «ال گور» به نفع خود، زمینه ساز پیروزی محافظه کاران خواهد شد. اما مسائل حاد اجتماعی مانند نابرابریهای اقتصادی و نژادی، تداوم مسابقه تسلیحاتی و افزایش بودجه نظامی کشور و نقش موزیانه مجتمع نظامی - صنعتی آمریکا در آن، معضلات ویرانگر محیط زیست، استمرار صدور گسترده احکام اعدام در آمریکا و نیز مسائل مربوط به فراگیر شدن اقتصاد جهانی که به فقر و سیه روزی بسیاری و از جمله کشورهای در حال توسعه منجر می گردد، بهانه های کافی در این زمینه بودند که «نادر» و حزب سبز به مثابه یک جریان سوم آلترناتیو و با برنامه ای مترقی در کارزار انتخابات شرکت کنند. نظرخواهی های بعد از انتخابات نیز نشان داد که «نادر» بیشترین آرا را از میان دلدزدگان و رویگردان شدگان از سیاستهای هر دو نامزد اصلی و یا کسانی که خود اختصاص داده است، که در صورت عدم شرکت او به عنوان نامزد ریاست جمهوری، اصولاً حاضر نبودند به پای صندوقهای رای بروند. «نادر» بیشترین آرا را از کسانی که دست آورد که به دلیل عدم اشتغال تمام وقت، درآمد سالیانه آنان کمتر از ۳۰ هزار دلار است. به گفته ناظرین سیاسی اگر کارزار مخرب و ترساننده دمکراتها در دو هفته آخر انتخابات برپا نمی شد، «نادر» حدود ۷ درصد آرا را از آن خود می کرد. با این حال «نادر» با کسب آرای ←

ادبیاتی در خدمت...

انرژی و توان تازه ای باشد، نه عامل فرسودگی و خستگی. بهای ویژه دادن به احساسات مردان و تلاش نابرابر برای جلب توجه آنها، باور این موضوع از سوی خود زنان است که گویا مردان در مقامی برتر قرار دارند که جلب توجه آنها اهمیت ویژه ای دارد. حال آنکه اگر این تلاش دوجانبه نباشد، عملاً نتیجه اش همان رنجی است که در مورد زنان از آن سخن رفت.

بارها و بارها این سخن را شنیده ایم که مردان متفاوت از زنان هستند. بپذیریم که چنین است ولی این تفاوت چه حقی را ایجاد می کند و از چه حقی می کاهد؟ عواطف انسانی که جنسیت ندارند. ممکن است در نحوه بیان و ارائه آن تفاوت هایی باشد ولی در اصل که نمی باید باهم فرق داشته باشند.

همه این گفته ها برای این است که یادآور شویم تغییر در مناسبات زن و مرد تنها منوط به تغییر قوانین نیست. بهبود این وضعیت می باید از درون کانون های خانواده آغاز گردد که نسل آینده به عنوان الگو از آنها تقلید می کند. زنان می باید خود هم در این امر فعال شرکت داشته باشند. در اینجا نه قصد شوراندن زنان در مناسبات زناشویی است و نه سوق دادن آنها به شرایطی که خود در واقع به باور آن نرسیده اند. مسئله باور خود آنهاست که برخورداری از حقوق انسانی، شرط اولیه زیستن در کنار همسرانشان است.

در ایران چشم امیدی نمی توان داشت که رسانه های گروهی یا فرهنگی که دولت تعیین کننده خط مشی آنهاست، به باروری این نیاز یاری رسانند. بلکه برعکس آنها با تکیه بر سنن و قواعد اسلامی از روابط زن و مرد چیزی عرضه کرده اند و حمایت می کنند که جهت حرکت آن عقب گرد به گذشته است و همینطور که در نوشته های قبلی در همین نشریه بر آن تاکید شد، به خطر افتادن منافع شخصی مردان به عنوان گردانندگان رسمی جامعه، مانع از هر تغییری در بافت این ساختار اجتماعی است. حال اگر در این میان ادبیات و هنر هم نقش کوچکی برعهده بگیرند جدا جای تاسف است.

کتابهای بالرش فراوانی به زبانهای مختلف برای ترجمه به فارسی وجود دارند که می توانند فکر و اندیشه نوینی را منتقل کنند. اما ترجمه کتابهایی که به نمونه هایی از آن در بالا اشاره کردیم و به اندازه کافی نیز وجود دارند، چه خدمتی به فرهنگ و ادبیات ما می کنند؟ آیا جز این است که نوعی سهل خوانی، آسان پسندی و تکرار را بوجود آورند؟

رای خود را به نفع «جرج بوش» به صندوقها ریختند! «نادر» برای سیاست خارجی آمریکا روشی تدافعی تر و متین تر می طلبید و در این زمینه موضوعاتی را به میان می کشید که هیچگاه در انتخابات آمریکا مطرح نشده بودند.

اما «نادر» به مثابه نامزدی برابر حقوق با دیگر نامزدها، هیچگاه از فرصت های برابر برای تبلیغ دیدگاههای خود برخوردار نبود. گفته های او اکثراً در رسانه ها و به ویژه برنامه های تلویزیونی که در ساختن افکار عمومی نقش تعیین کننده ای دارند، زیر آوار تبلیغاتی دو غول اصلی انتخابات مدفون می شد. برنامه های تلویزیونی اکثراً هنگامی از او یاد می کردند که می خواستند خطر او را برای «ال گور» نامزد دمکراتها گوشزد کنند. گزارشهایی را که یکی از معتبرترین مطبوعات آمریکا یعنی «نیویورک تایمز» در جریان انتخابات از او منتشر کرد، هم وزن گزارشاتاری ارزیابی کرده اند که روزنامه «پراودا» ارگان حزب کمونیست شوروی در دهه ۷۰ درباره «ساخاروف» دگراندیش و منتقد نظام موجود منتشر کرده بود! همانگونه که خود نادر تصریح می کند: در نتیجه یک جا به جایی به سمت راست در حیات سیاسی جامعه آمریکا و نیز تجاری کردن فزاینده وسائل ارتباط جمعی این کشور، امروزه شانس معروف شدن یک منتقد جدی اجتماعی از طریق رسانه ها، از بیست سال پیش به مراتب ضعیف تر است، مگر اینکه شخص مانند ستارگان سینما در گستره های دیگری شهرت به هم زده و سپس وارد عالم سیاست شده باشد! با این حال به گفته ناظرین اگر قرار بود تعداد آرا هر نامزد بر اساس میزان پولی محاسبه شود که او برای تبلیغات خود خرج کرده است و یا بر اساس کوتاهی زمانی که تلویزیونها صرف معرفی او کرده اند، بدون شک «نادر» پیروز بزرگ این انتخابات می شد.

بطور خلاصه می توان گفت که انتخابات سال ۲۰۰۰ در آمریکا، پرتویی افکند بر قوانین انتخاباتی کهنه شده و حتی غیردمکراتیک این کشور، به ویژه در آنچه که به نامزد یک حزب مترقی بیرون از دو بلوک اصلی قدرت مربوط می شود. در عین حال پیروزی نسبی اما چشمگیر «نادر» و «حزب سبز» نشان داد که در دهه آینده موضوع شکل گیری یک نیروی اجتماعی جدید با گرایش چپ دمکرات و اهداف مترقی در آمریکا، دیگر ناممکن نخواهد بود. بی تردید در صورت تحقق چنین امری، دامنه تاثیرگذاری این نیروی اجتماعی از مرزهای ایالات متحده آمریکا یعنی

کم از میان اقلیتهای قومی نشان داد که در این زمینه ضعیف عمل کرده است و باید در آینده آن را جبران کند. «نادر» در جریان سخنرانی های تبلیغاتی خود برای انتخابات، بطور فزاینده به چپ متمایل شد. پلاتفرم او و حزب سبز یک پلاتفرم مترقی ضد نفولیبیرالی بود که به گفته ناظرین، هر سوسیالیستی می توانست به آن رای دهد. نادر در جریان سخنرانی های خود هربار شنوندگان گسترده تر و مشتاق تری را جلب می کرد که گاه تعداد آنان به ۱۰ تا ۱۵ هزار نفر می رسید، بطوریکه اگر نظرخواهی های رسمی وجود نداشت، شخص می توانست باور کند که او قطعاً در انتخابات پیروز خواهد شد. نکته مهم دیگر اینکه اکثریت بزرگ شنوندگان او را جوانان تشکیل می دادند. چنین تحولی در افکار عمومی ایالات متحده تا دو دهه پیش غیرقابل تصور بود. از همین رو بسیاری از ناظران و کارشناسان سیاسی در نسل امروزین جوانان آمریکایی، انتظار تولد یک جنبش گسترده چپ اجتماعی را می کشند.

«نادر» در دهه ۶۰ به روی صحنه سیاسی آمد و برای افکار عمومی چهره ای شناخته شده است. او به دلیل فعالیت های پیگیرانه در نهادهای مدنی و اجتماعی، از احترام و محبوبیت زیادی در میان هواداران خود برخوردار است. «نادر» سوسیالیست نیست، اما می توان او را یک دمکرات پیگیر و با پرنسیب دانست که از شهامت مدنی زیادی برخوردار است و طرفدار اصلاحاتی گسترده و عمیق در حیات اقتصادی - اجتماعی کشور و احیای مناسبات دمکراتیکی است که با سیطره روزافزون انحصارها در آمریکا و بی عدالتی حاکم بر این کشور، به فراموشی سپرده شده اند.

«نادر» با بیانی ساده، شنوندگان خود را مخاطب قرار می داد و لزوم اصلاحات ساختاری را به آنان گوشزد می کرد. «نادر» بر خلاف نامزد حزب ناسیونالیست «پت باکانان»، روی یک پلاتفرم دمکراتیک حرکت می کرد. او خواستار مهار نهادهایی بود که از کنترل افکار عمومی سر باز می زدند و بدینسان مشروعیت خود را دیرباز بیست که از دست داده اند. او خواهان تحدید بودجه نظامی کشور و منع حمایت مالی از رژیمها و سیاستمداران ارتجاعی در جهان بود. «نادر» خواهان حل مسالمت آمیز مساله فلسطین بود و صلح خاورمیانه را بدون راه حل عادلانه ای برای مردم فلسطین ناممکن می دانست. با این حال طبق آمار فقط ۱۹ درصد مسلمانان آمریکایی به او رای دادند و ۷۲ درصد آنان

زبان در قلمرو شعر و تاریخ

شعر، بیش از ادبیات و فلسفه حامی و ناجی زبان از هبوط به بستر روزمرگی است. در این میان نیز، نیاز شعر به شفاف شدن واژگان بیش از توصیف های ادبی و مفهوم پردازی های فلسفی است.

زمانی که پیوند ذاتی میان واژه و مصداق (دال و مدلول) بنابر سرشت جهان از هم گسیخته ما از یکدیگر می گسند و مفاهیم ذهنی بسان واقعیتی مسلم جای مصداق و مدلول را می گیرد تا دامنه وهم را گسترش دهد، شعر بنا بر ذات و کنش آفرینندگی اش عرصه آشفته زبان را درمی نوردد و در ورای گفتار متعارف، جهانی را پی می افکند سرشار از عصمت و سپندینگی که هر واژه آن به گونه مصداقی بی پیرایه می درخشد.

جهان شعر، دنیای یگانه و یکپارچه ای است بی نیاز از مفاهیم فلسفی و تفاسیر و تعبیر ادبی که بی رجعت به تاویل، ابتدای هر چیز را بدانگونه که در بدایت خود بود متجلی می کند. آنجا که شعر سروده نشود زبان نیز متوقف می گردد و انسان منزلگاه وجودی خود را از دست می نهد.

نگاه شاعرانه به جهان نه از روی قصد و نه از سر برنامه ریزی و گرایشهای مسلکی، سبکی و مکتبی است تا شیوه خاصی را به رخ بکشد و خود را مسند دیگری بداند بل صاعقه ای است که بی واسطه، بر متعلق شناسایی پرتومی افکند.

امروز در جهان و در پهنه بسیاری از فرهنگها، ما نه با زبانی که حامل وجه معنوی و روحانی انسان باشد و از زاویه زبانشناسی، تبار واژگانی کلام را متبلور کند بل با مفاهیمی مواجهیم که تنها از سطحی گسترده و کمیتهی بالا برخوردارند.

اینچنین زبانی نه گنجایش حضور شعر را دارد و نه توان پاسداری از فرهنگ. زبانی که نتواند محمل و مظهر شعر واقع شود، تنها به کارکردهای روزمره، اختصارهای علمی و علائم و قراردادهای اجتماعی و عرصه تبلیغاتی محدود می گردد. امروز سویه های زایا و باطنی زبان در زیر بار مفاهیم فلسفی، آرایه های عرفی، نشانه گذاریهای علمی و اصطلاحات تبلیغاتی مضمحل گردیده، پهنه فرهنگ را سترون نموده است.

امروز گستره ای از حیات اجتماعی و فرهنگی در زیر بمباران زبانی رسانه های گروهی اعم از نشریات و روزنامه های رنگارنگ، رادیو و تلویزیون، تئاتر و سینما عرصه های اندیشه را به گونه بیماندی از دست نهاده و در قلمروی مخدوش و مغشوش، سمت و سویه متعالی زبان را به

دست نسیان و فراموشی سپرده است. سلطه روزمرگی بر حیات معاصر تا بدانجا پیش رفته که شعر را از قلمرو زندگی بیرون رانده است. در زندگی انسان امروز، پذیرش وارونه جهان به قانونی مسلم، محتوم و شناخته شده مبدل گردیده است. بگونه ای که گویا ما در دوران «کالی» بصری بریم؛ دورانی که شاید بتوان گفت تنها به سپیده دمان دوردست آن می توان امید بست.

سقوط فرهنگ عمومی به سطح نازل روزمرگی موقعیتی را فراهم آورده است که ساحت معنوی حیات در آن فراموش شده است. تقلیل زبان به سویه های کارکردی آن از سویی و تولید فرهنگ انبوه جهتی دیگر هدفی جز ترویج و تبلیغ خط تولید و مصرف را دنبال نمی کند. این سودای تولید و مصرف انسان را با تمدنی بی فرهنگ مواجه ساخته است؛ تمدنی که بحران همه سویه اش به سرنوشت و تقدیری محتوم مبدل گردیده و برای حفظ خود حتی دست به نابودی فیزیکی انسان می زند. تمدنی که به چهره خود چنگ می اندازد و در نبردی بی غایت خود را به حالت احتضار می اندازد.

در قلمرو چنین تمدنی انسان فاقد جهان باطنی و حیات معنوی است و تنها تعینات اجتماعی، درونمایه فرهنگی او را تشکیل می دهد و زبان در اینجا به مثابه خانه وجود آدمی، از تبار تفکر و ساحتهای ژرف آفرینشی خود دور گردیده است، چنین است که انسان دیگر مقیم این جهان نیست و جهان خانه مالوف او محسوب نمی شود تا در آن منزلگاهی گزینند. او با از دست نهادن افق معاد شناختی و تحدید ابعاد هستی شناسانه اش به زیستمندی تاریخی - اجتماعی صدای جهان را نمی شنود و تنها با مفاهیم متعارف زبان درگیر است. جهان او را به خود نمی پذیرد و او سرگرم شناخت همین جهانی است که در آن احساس غربت و بیگانگی می کند. در این مدار از وجود، زبان نفوذ خود را از دست داده و هیچ غایتی را در خود متجلی نمی کند. زبان دیگر نه مظهر و تجلی جهان بل مجموعه مفاهیمی است که نهایتاً حوزه شناخت شناسی را تبیین می کند. در این انبوهه مفاهیم، وجهی از جهان فراموش می شود و در این نسیان تعادل درونی انسان به هم می خورد و در این عدم تعادل است که می توان گفت انسان از جانب زبان مورد تهاجم و تعرض واقع شده است. زمانی که انسان از جانب زبان مورد تهاجم قرارگیرد، دیگر زبان مامن و منزلگاه او نیست تا در

آن بیاساید و از مصطبه کلام، افقهای گوناگون هستی را بنگرد. در این ویرانه سرا است که انسان توان نیایش را از دست می دهد و آنجا که از نیایش به مثابه کلام نخستین اثری نباشد از تفکر اصیل نیز خبری نیست. انسان دیگر با زبانی سترون و نازا که تنها در سطح مفاهیم متعارف جاری است، سروکار دارد و توان روایت جهان را ندارد. زبان سترون مفاهیم، افق فردی انسان را مخدوش و مه آلود می کند تا او را در جهان مشترک و همگانی رها سازد.

حضور انسان در جهان همگان مانع از آن است تا وی به جهانی که تنها از آن اوست راه یابد. این فرود به جهان همگان، خلاقیت و توان آفرینندگی را از وی سلب نموده است. او دیگر نمی تواند به خود بپردازد. فردیت او در جهان عمومی مستحیل شده، جهانی که او در آن تجربه مستقیمی ندارد و زوایای پیدا و پنهانش را نمی شناسد.

جهان همگانی حوزه ای است که قبل از ورود فرد بدان، دیگران آن را مطابق مناسبات و نگرش و خوی و عادات خود آراسته اند. فرد در این قلمرو جایگاه ویژه ای ندارد. او پیوسته در ابعاد همگانی در رفت و آمد است و هرگز با خودش حضور پیدا نمی کند.

سایه دیگران بر ساحت فردی او سنگینی می کند. چهره فردی او آشکار نمی گردد تا در فردیت خود بدرخشد (چنان چون قهرمانان کافکا) و آنجا که فرد نتواند در فردیت خود حضور یابد، تراژدی چهره می نماید.

یکی از وجوه هستی که زبان در آن توان باروری می یابد و حضور خود را در آهنگی خوش طنین اعلام می دارد، جهان شاعرانه است. در این آستانه حضور، زبان از ساحت تاریخی خود درمی گذرد تا به واقعیتی زنده و هستی یافته مبدل شود. از اینجا زبان توان چهره نمایی و روایت جهان را پیدا می کند. در این مدار ما با ساحت وجود شناختی زبان مواجهیم که روایت دیگر نه تصویری از زندگی بل بدیلی است که سیوررت همواره جهان در آن حضور دارد؛ ساری بودن که حوزه های وجود شناختی و غایتمندی را آبیاری می کند و این نه روایتی است واژگون که در آن از ظهور و سقوط حکومتها و دولتها سخن رفته باشد و هستی را از منظر تاریخ نگریسته باشد که روایت حضور همیشه انسان در ساحت جهان شاعرانه است. جهانی که بر بنیان کلام هستی یافته و کلامی که بلاشک توشه راه و سرمایه جهانی ما است.

چهار شعر از نیما یوشیج

هست شب

هست شب یک شب دم کرده و خاک
نگ رخ باخته است.
اد، نوباوه ی ابر، از بر کوه
سوی من تاخته است.

هست شب، همچو ورم کرده تنی گرم در استاده هوا،
هم از این روست نمی بیند اگر گمشده ای راهش را.

با تنش گرم، بیابانِ دراز
نرده را ماند در گورش تنگ
با دل سوخته ی من ماند
به تنم خسته که می سوزد از هیبت تب!
هست شب، آری، شب.

داروگ

خشک آمد کشتگاه من
در جوار کشت همسایه.
گر چه می گویند: «می گریند روی ساحل نزدیک
سوگواران در میان سوگواران.»
قاصد روزان ابری، داروگ! کی می رسد باران؟

بر بساطی که بساطی نیست
در درون کومه ی تاریک من که ذره ای با آن نشاطی
نیست
و جدار دنده های نی به دیوار اطاقم دارد از خشکیش
می ترکد
- چون دل یاران که در هجران یاران -
قاصد روزان ابری، داروگ! کی می رسد باران؟

ترا من چشم در راهم

ترا من چشم در راهم شباهنگام
که می گیرند در شاخ «تلاجن» سایه ها رنگ سیاهی
وزان دلخستگان راست اندوهی فراهم؛
ترا من چشم در راهم.

شباهنگام. در آن دم که بر جا درّه ها چون مرده ماران
خفتگانند؛

در آن نوبت که بندد دست نیلوفر به پای سرو کوهی
دام
گرم یادآوری یا نه، من از یادت نمی کاهم؛
ترا من چشم در راهم.

بر سر قایقش

بر سر قایقش اندیشه کنان قایق بان
دائماً می زند از رنج سفر بر سر دریا فریاد:
«اگرم کشمکش موج سوی ساحل راهی می داد.»

سخت طوفان زده روی دریاست
ناشکیباست به دل قایق بان
شب پر از حادثه. دهشت افزاست.

بر سر ساحل هم لیکن اندیشه کنان قایق بان
ناشکیباتر بر می شود از او فریاد:
«کاش بازم ره بر خطّه ی دریای گران می افتاد!»

راه آزادی مشترک می پذیرد!

- نشریه راه آزادی، در حال حاضر هر یکماه و نیم یکبار (۸ شماره در سال) منتشر می شود.
- بهای اشتراک یکساله برای کشورهای اروپایی معادل ۳۵ مارک آلمان و برای سایر کشورها معادل ۵۰ دلار آمریکا است.
- برای اشتراک راه آزادی کافیست حق اشتراک یکساله را به یکی از حسابهای بانکی زیر واریز نمایید و یک کپی از رسید پرداخت را همراه با فرم پر شده اشتراک، به آدرس پستی نشریه ارسال کنید.
- اگر آدرس شما تغییر کرد و یا در رسیدن نشریه به شما بی نظمی یا وقفه ای ایجاد شد، فوراً ما را در جریان بگذارید.

آدرس بانکی در آلمان :

Rahe Azadi : نام دارنده حساب:
637569108 : شماره حساب:
Postbank Berlin : نام بانک:
100 100 10 : کد بانکی:

آدرس بانکی در فرانسه :

BFROP SAINT-CLOUD : نام بانک:
: شماره حساب بانکی:
CPTÉ NO 01719207159
GUICHET 00017 : باجه:
BANQUE 18707 : شماره بانک:
CLERIB 76

آدرس بانکی در سوئد:

: نام دارنده حساب:
ATABAK F.
: شماره حساب:
POSTGIROT
: شماره بانک:
1473472 - 7

فرم اشتراک :

نام و نام خانوادگی (به لاتین)

آدرس کامل پستی

اینجانب در تاریخ حق اشتراک سالانه را به حساب بانکی در کشور

واریز نموده ام و کپی رسید پرداخت را همراه این فرم ارسال می کنم.

Price:

Germany 4 DM Austria 30 ÖS
France 15 FF Sweden 18 SEK
USA 3 \$ Italy 4000 L

Other countries equivalent of 4 DM

بهای تکفروشی :

آلمان ۴ مارک اتریش ۳۰ شیلینگ
فرانسه ۱۵ فرانک سوئد ۱۸ کرون
آمریکا ۳ دلار ایتالیا ۴۰۰۰ لیر
سایر کشورها معادل ۴ مارک آلمان